

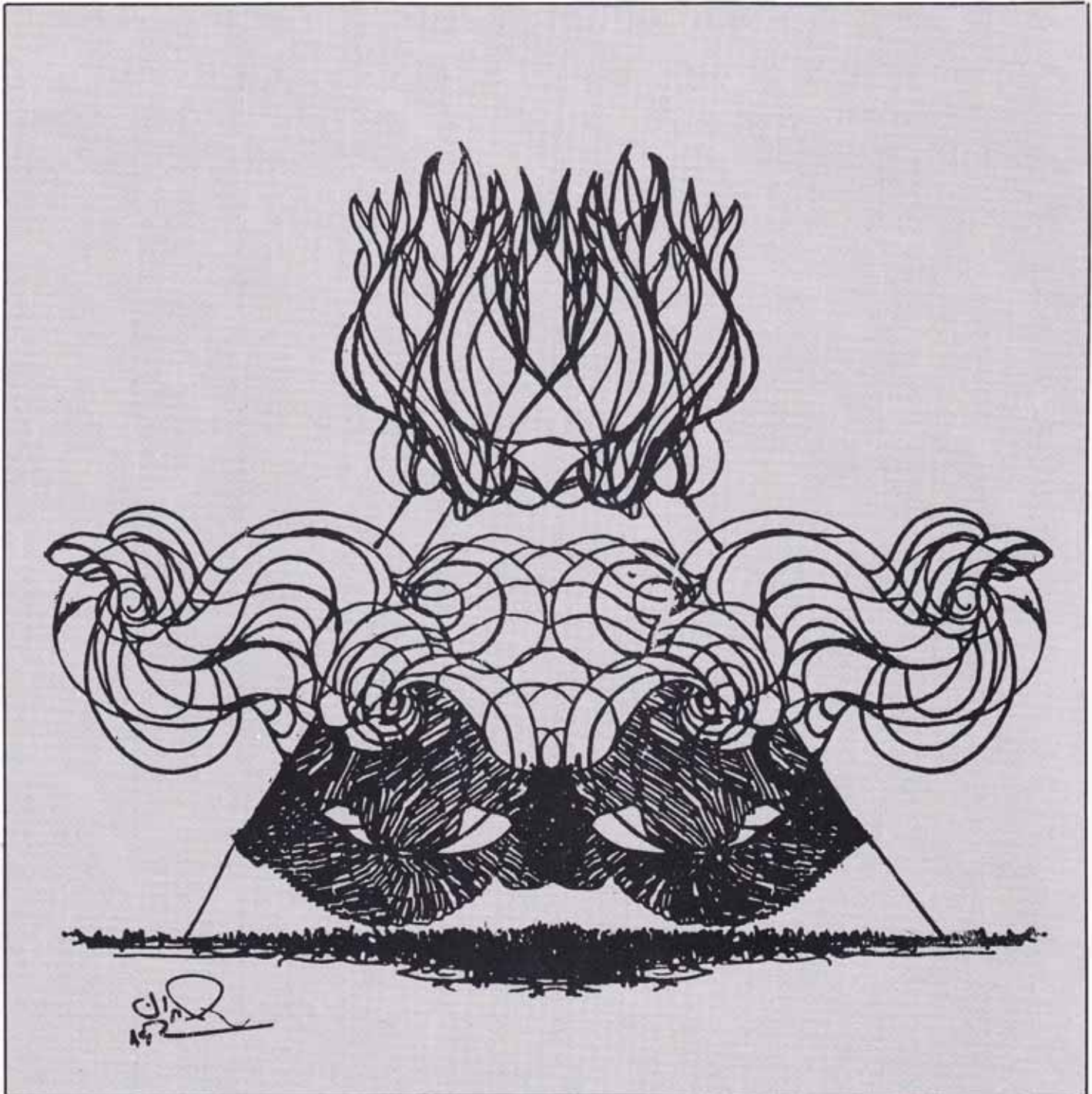
فدراسیون یهودیان ایرانی

שופר

SHOFAR

Iranian Jewish Federation

سال پنجم - شماره ۴۱ - می ۱۹۸۶ - خرداد ۱۳۶۵





FRANCESCO MERONI
E FIGLI

کارخانه معروف و سرشناس مرونی که سازنده زیباترین مبلمان ایتالیایی
و برنده اول نمایشگاه بین المللی فرانسه است دفتر نمایندگی خود را در
لوس آنجلس افتتاح نمود

از این پس زیباترین طرح های مبلمان را همراه با دیزاین و دکوراسیون
خانه یا محل کار خود مستقیماً و مجاناً از ایتالیا دریافت نمایید



نمایشگاه مبلمان مرونی در لوس آنجلس وابسته به شرکت **ZAD**
1012 S. Robertson
Los Angeles, CA 90035
(213) 652-2804

Fabbrica Mobili e Arredamenti
1-20030 SEVESO (M) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63

نماینده کارخانه مرونی نقشه اتاق ها و سالن های شما را برای
این کمپانی سرشناس در ایتالیا می فرستد و کارشناسان این
شرکت زیباترین طرح مبلمان، پرده و دکوراسیون را با عکس
های متعدد بطور مجانی برای شما ارسال می دارند.

از نمونه های زیبای مبلمان و اتاق خواب های
مرونی دیدن فرمائید

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048

Tel: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال پنجم - شماره ۴۱

می ۱۹۸۶ - خرداد ۱۳۶۵

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی و ثبت شده منتشر میشود. هدف ماعتلائی فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ فارسی در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

مدیر مسئول: دکتر سلیمان آقائی

مدیر داخلی: الیاس اسحقیان

مشاور فنی و هنری: مهندس کامران خاورانی
تحت نظر شورای نویسندگان:

صیون ابراهیمی

الیاس اسحقیان

دکتر سلیمان آقائی

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانظروب)

سام کرمانیان

دکتر نصرتی

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این ماهنامه منتشر میشود همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. باشد که این خدمت گامی در راه تشویق شما دوستان دست بقلم برای پیوستن به ما بشمار آید.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ میشوند در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
۱/۲ صفحه	۱۵۰ دلار
۱/۳ صفحه	۱۲۰ دلار
۲/۱ صفحه	۸۵ دلار
۱/۱ صفحه	۵۰ دلار

مدیر امور بازرگانی موریس اسحقیان

تلفن ۶۵۹-۱۱۷۶

For more information regarding
advertising please call:

MAURICE ESHAGHIAN

(213) 659-1176



سرمقاله

در طول تاریخ پرنشیب و فراز ملت یهود دو واقعه بسیار مهم تاریخی نه تنها شگرفترین تاثیر را در زندگی این ملت داشته است بلکه به جرأت می توان گفت آغازگر و بنیادگذار تمدنی گردیده است که هم اکنون بسیاری از کشورهای جهان را در بر دارد. این دو واقعه تاریخی که به فاصله کوتاهی از یکدیگر صورت گرفته است یکی قیام و مبارزه رهائی بخش ملت یهود به رهبری موسی پیشوای بزرگ خود در برابر ظلم و ستم فرعونان زمان برای کسب آزادی و استقلال ملی بود و دیگری اهداء احکام و قوانین ملت یهود بود که درده فرمان موسی متبلور است.

انجام مراسم پسخ تنها برگزاری یک جشن ساده و یک سنت قدیمی نیست بلکه یادآوری و یادبودی است از مبارزه همه انسانهایی که در مقابل ستم بیدادگران زمانه علم طغیان برافراشتند و آزادی، این موهبت و ودیعه ارزشمند الهی را طلب کرده و بدان دست یافته اند. در برگزاری مراسم سدرمی خوانیم که گفته شده است که باید وقایع خروج ملت یهود از سرزمین بردگی برای همه بازگو گردد تا همگان بدانند و این رسم برای همیشه جاودان بماند که ستم و ظلم راپایه نیست و هر جبار و ستمکاری بیهوده نپندارد که تاپیکران زمان می تواند ملت ها را دریغ و قید بندگی و بردگی نگاهدارد.

ملت ما از همان آغاز پیدایش تاریخی خود همواره با ظلم و ستم جباران مواجه و درگیر بوده است و برای نگهداری و حفظ آزادی - آداب و سنت های خود بهایی بس گران پرداخته است. در طول قرون متمادی آوارگی ملت یهود در سرزمین های بیگانه داستان حماسی خروج از مصر الهام بخش و رهنمون مردم ما برای رسیدن به فرداهائی بود که بتواند در سرزمین خویش زندگی آزاد و مستقلی را بنیاد گذارد و سهم خویش را در پیشرفت تمدن جهان ایفاء نماید.

موسی نه تنها پیشوایی بزرگ و مبارزی بی همتا در راه آزادی و حریت انسان هابود بلکه بنیاد گذار و تنظیم کننده آئین و شریعت و طریقه ای است که در تمدن کنونی جهان تاثیر باورنکردنی داشته است. ده فرمان ملت یهود، که توسط موسی آورده شده است را می توان پایه و اساس همه قوانین اساسی و مدنی اکثر کشورها و ملت های پیشرفته جهان دانست اصولی که هرگز خدشه و خللی در آن پدیدار نخواهد شد.

شاید این تنها ملت یهود باشد که هر ساله در روز معینی دریافت قانون اساسی زندگی خود را جشن بگیرد و بیاد آن شادمانی و پایکوبی نماید.

به همین مناسبت نیز ما برگزاری عید پسخ و سپس شاعوت رابه همه یهودیان جهان عموماً و خواهران و برادران همکیش ایرانی خود خصوصاً تبریک و تهنیت می گوئیم و برای همه آنها سالی پر بار از شادمانی - سعادت و سلامت آرزو می کنیم.

اماد برگزاری مراسم عید پسخ و سپس جشن شاعوت نمی توانیم اندوه و تاثیر خود را از آنچه بر میهن ما می گذرد پنهان بداریم. اکنون بیش از شش سال است که میهن مادرگیر و دار جنگی است که از خارج به آن تحمیل شده است. در طی این مدت صدها هزاران تن از بهترین افراد ملت ما برای دفاع از سرزمین - ناموس و شرف میهن خود جان باخته اند و صدها شهرو دهکده و روستای کشور ما به نابودی و ویرانگی کشیده شده است. ما نیز مانند بسیاری از ایرانیان میهن پرست بر این باوریم که وقایع داخلی ایران و قید و بندهایی که ملت ما با آن همراهند (از آن جمله است محدودیت خروج یهودیان از ایران) ما را نباید از این واقعیت دور کند که دشمنی بیگانه به خاک میهن ما هجوم آورده و به آن تجاوز کرده است و دفاع از این آب و خاک و وظیفه مقدس همه افراد ایرانی چه در داخل کشور چه در خارج از کشور است. مادرعین حالیکه معتقدیم باید به این جنگ خانمانسوز و ویران گر هر چه زودتر پایان داده شود، ولی نمی توانیم اجازه دهیم که یک دیکتاتور خونخوار عراقی بتواند به گمان خام و پندار بیهوده تصرف قسمتی از سرزمین ما، خاک میهن ما را جولانگاه سر بازان خود نماید و سپس بی مجازات از این مخمصه ای که خود آفریده است رهائی یابد. باید یک کمیته بین المللی همانگونه که پس از پایان جنگ بین المللی دوم برای رسیدگی به جنایات رهبران آلمان هیتلری تشکیل گردید، تشکیل شود تا در آن به جنایات و فجایعی که رهبران فاشیست بعث عراقی نسبت به میهن ما انجام داده اند رسیدگی نماید. بیشک سرنوشت اینان بهتر از سرنوشت هیتلر و سایر سران آلمان نازی نخواهد بود.

دست و پانزدند، فرزاندانی باخرد تحویل اجتماع دادند و به امید بازگشت به سرزمین اجدادی خود مرکزیت قومی، وابستگی، فرهنگ، مذهب و سنت های خود را محفوظ داشتند. «تورای» خداوند که از طریق فرستاده اش موسی ب قوم یهود عرضه شد، بیمه نامه ای بود که این قوم را برابر خطر نابودی و اضمحلال و حل شدن در جوامع و فرهنگ های غیر بیمه کرد... زیاد در فکر فرو می روم، ممکن است فرصت کوتاه باشد. باید هرچه بیشتر سؤالات را مطرح کنم. عشق به این مصاحبه باعث شده که سؤال ها نظم و ترتیب و روال همیشگی رانداشته باشند، اما هرچه باشد هر سؤالی از این مرد بزرگ می تواند جوابی استثنائی را موجب شود. می پرسم چه شد که خداوند با موسی سخن گفت با حالتی شادمان و توأم با قدردانی و سپاس می گوید:

خداوند گفته است: «از آنجا که تو قصر سلطنت را با خاطر فرزندان اسرائیل ترک کرده ای، من هم از بارگاه آسمانی خارج می شوم تا با تو سخن بگویم».

وجه شد که مأموریت نجات قومش را به شما سپرد؟ می گوید:

«من در سرزمین میدیان با چوپانی گذران زندگی می کردم. روزی متوجه شدم که گوسفندی از گله جدا شد، تعقیبش کردم، دیدم که کنار نهری رفته مشغول نوشیدن آب است. به آرامی به او گفتم: من نمی دانستم که توتشنه ای. راه درازی را دویده ای و باید بسیار خسته باشی و قدرت بازگشت نداشته باشی. گوسفند را بلند کرده روی شانه هایم قرار دادم و بسوی گله باز گشتم. بدنبال این جریان خداوند بمن چنین گفت: «از آنجا که تونسبت به این گله که فانی است چنین احساس شفقت و رحم فراوانی داری، پس من باید امت خودم یعنی ملت اسرائیل را بتو بسپارم.»

عجله دارم تا فرصت باقی است سؤال های بیشتری مطرح کنم. می پرسم که چرا خداوند در یک بوته به موسی ظاهر شد؟ پاسخ می دهد:

«به دودلیل اول برای نمایاندن تواضع خود زیرا که بوته کوچکترین و ناچیزترین درخت ها است. ضمناً در این واقعه بوته

ارزش سمبولیک دارد و معرف قوم اسرائیل است. همانگونه که پرندۀ قادر نیست بدون گرفتار شدن لابلای خارها وارد بوته شود، دشمنان قوم یهود هم بدون اینکه خود صدمه ببینند قادر به آزار دادن این قوم نیستند.

می خواهم بدانم که به نظراین پیامبر بزرگ یکی از زیباترین سنت های مربوط به عید پسخ کدام است. شادمانه پاسخ می دهد: «کلیۀ مراسم و سنت های این عید بزرگ یعنی عید آزادی زیباست اما یکی از سنت های جالب آن که دارای مفهوم بسیار انسانی و بشر دوستانه ایست آن است که فقط قسمتی از «هلل» یا سرود ستایش رادرتی اکثر روزهای پسخ می خوانند. چرا که طبق یک افسانۀ کهن وقتی اسرائیلی ها از دریای سرخ عبور می کردند برای بزرگداشت آزادی خود شروع به خواندن سرودهای قدردانی کردند. اما خداوند چنین نداداد: «زمانی که مخلوقات من، مصری ها در حال غرق شدن هستند شما نباید سرود شادمانی سر دهید. حتی اگر مصری ها دشمن اسرائیلی ها و آزادی باشند، باز افراد بشر محسوب می شوند». برای همدردی با دشمنان مغلوب اسرائیل، سرودهایی که در بقیۀ اعیاد یهودی خوانده می شود درشش روز از هفتۀ پسخ خوانده نمی شود. این سنت جالب به یهودیها و بطور کلی به تمام بشریت درس انسان دوستی و رحم و شفقت می دهد، ترحم به همه کس حتی به دشمنانت».

ناگهان به این نکته می اندیشم که پیامبر ما از بی رحمی های بشر قرن بیستم بی خبر است. از برادرکشی ها، از مال زن پیوه و کودک یتیم خوردن ها، از خون یکدیگر مکیدن ها، از ظلم کردن ها و حق ضعیف پایمال کردن ها... مثل اینکه فکر را می خواند بلافاصله می گوید: «انسان خوب و بد، رحیم و ظالم همیشه وجود داشته است. اشکال کار ظالمان اینجاست که کوتاه بینند و تصور می کنند دنیا حساب و کتابی ندارد. درحالی که چنین نیست، حساب ها بالاخره زمانی تسویه می شود اما اصلاح بر این است که چگونه و کجایش بر بشر مجهول باشد».

مطرح کردن سؤال بعدی برایم تا حدودی دشوار است، اما به ترتیب آنها بزبان می آورم و آن این است که چرا هیچکس از محل آرامگاه ابدی و اوطاعی ندارد؟ در این باره می گوید: «هیچکس از محل آرامگاه من



با خبر نیست. چه بهتر زیرا آرامگاه معبد و موزه نشد. هنگام مرگ هم هیچکس حضور نداشت، به همین دلیل مثل این است که من در وجود یکایک افراد قوم به زندگی ادامه می دهم، تا زمانی که حتی یکی از فرزندان اسرائیل قوانین مرا اجراء می کند من زنده جاویدم»...

«عزیزم شام حاضر نیست؟ بچه ها گرسنه اند»، صدای بلند و مردانه شوهرم مرا از خواب می پراند، مرتعش و متوحش شده ام، ضربان قلبم شدت یافته و به درستی متوجه نیستم که در اطرافم چه می گذرد. شوهرم که تازه متوجه شده من در خواب بوده ام، از این که مرا از خواب پرانده احساس ناراحتی می کند. سعی می کنم حواسم را جمع کنم، از این که آن باغ بهشتی و زیبائی کم نظیرش و مصاحبت آن ناجی بزرگ رؤیائی بیش نبوده دلم می گیرد. از طرفی خوشحالی که زنده ام و بین افراد خانواده ام هستم. آپارتمان کوچک ما اگر به وسعت و زیبائی بهشت نیست اما صفای بهشتی دارد. بچه ها هم که برای همه مادران حکم فرشته ها را دارند، با چشم های خواب آلود شوهرم را برانداز می کنم، انگار بار اول است که او را می بینم و بعد بی اختیار و با صدای بلند به خنده می افتم، چرا که متوجه می شوم قامت و اندام و خطوط اصلی چهره اش بی شباهت به چارلتون هستون نیست...



«گذری به باغ بهشت»

نوشته: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

است: «درهرنسلی، یهودی باید چنین پندارد که گوشتی خودش شخصاً از اسارت مصری ها آزاد شده است...» یک آن از فکر کردن باز می ایستم، باید انگشت هایم رامالش دهم، این دست درد لعنتی امانم را بریده همین که ته یک دیگ را می سابم انگشت هایم شروع به فریاد می کند... باز به ساییدن ادامه می دهم وهمسین طور به فکر کردن. این بزرگداشت چند مزیت دارد، اول این که مابه نسل خود قدرشناسی را می آموزیم، دوم این که بخاطر می آوریم آزادی موهبتی است بی نهایت پرارزش و باید همیشه آن را قدر دانست و حراست کرد، دیگر این که بیاد می آوریم آزادی چون همه موهبت ها آسان بدست نمی آید پس آن را نباید آسان از دست داد. هم چنین زجراسیر بودن و از آزادی بی بهره بودن را می چشیم تا هر قوم و ملت واقفیتی را که از آزادی بی بهره اند در راه بدست آوردن آن مدد

افزایش یافته است. باری عید پسخ نزدیک است، بهتر است موقتاً نگرانی ها را بدست فراموشی سپرد و مثبت فکر کرد. گوشه به گوشه سرک می کشم تا اگر نان وشیرینی از چشمم دور مانده جمع کنم، عید فطیر است، هشت روزی باید نان خوردن را کنار بگذاریم و بیاد اجدادمان در صحرای سینا نان فطیر بخوریم. سه هزار و اندی سال است که ما آزادی قوممان را از یوغ بردگی مصریان جشن می گیریم، این جشن در حقیقت بزرگداشت آزادی است، جشنی که در اولین ماه بهار بمدت هشت روز ادامه دارد. عید پسخ سمبول یکی از عزیزترین و محبوب ترین ایده آل های نوع بشر یعنی رهائی از بردگی و درآغوش کشیدن آزادی است. این بزرگداشت هشت روزه برای یهودی، یادآوری است سالیانه بر این واقعیت که تلاش برای آزادی پایانی ندارد. در «هاگادا» چنین آمده

دوروزی بیشتر به موعد پسخ نمانده است، به رسم همیشگی خانه را پای تاسرنظافت کرده ام، ظرف های موعد رابه دقت شسته وسابیده ام، قفسه ها را مرتب ومنظم کرده ام، گوشه های دوراز چشم ودوراز دسترس را با حرکات اکروباسی که دیگر به سن وسالم نمی آید تمیز کرده ام، بقدری دولا و راست شده ام که عضلاتم کش می آید، آخر مازن های امروزی مثل مادران ومادر بزرگانمان بدن های زحمت کشیده وورزیده نداریم، وسائل ماشینی متعدد از قبیل جاروی برقی، ماشین رختشویی، ماشین ظرف شویی، آسانسور وغیره... حرکات جسمانی ما را بی نهایت محدود کرده است، کارهای روزانه وزحمت جسمی ماکاهش یافته اما تادلتان بخواهد مشغله فکری، دلواپسی ها، دلهره ها، نگرانی ها در این اواخر قرن بیستم آنهم در این ینگه دنیا

THE WEISSMAN INSTITUTE OF COSMETIC SURGERY



زیبائی های چهره واندام شما ابدی اند

«کلینیک وایزمن» زیر نظر «دکتر وایزمن» جراح و متخصص زیبایی از دانشگاه «یو.سی.ال.ای.»
و جراح زیبایی «لیندا اوزن» ستاره زیبای سریال تلویزیونی «داینستی»
زیبائی های واقعی چهره واندام شما را زنده کرده و با استفاده از روش های گوناگون جوانی را به چهره زیبای
شما بازمی گرداند و قامتی سرومانند از پیکر شما نمودار می سازد.

جراحی ماترکیبی است از تخصص درامورفنی پزشکی و ادراک کامل از زیبایی اصیل و واقعی در وجود شما
کلینیک «وایزمن» درزیبا ساختن بینی، چهره (استوار ساختن عضلات گردن و صورت) چشم، سینه تخصص
داشته و چربی های زائد بدن شما را برای همیشه برطرف می سازد.

متناسب کردن چانه و فک شما، برطرف کردن آثار زخم های کهنه و برداشتن خال های زشت
ماباتبهر و تجربه ای که اندوخته ایم با عمل جراحی نوسازی می کنیم بدون ذره ای درد و رنج و توقف در تنفس عادی شما.

هرگونه بیمه پذیرفته می شود و برای ایرانیانی که بیمه ندارند، تسهیلات
مخصوص در نظر گرفته می شود.

برای کسب اطلاعات بیشتر با مشاور فارسی زبان ما خانم
کاترین وسیله تلفن ۱۹۱۲-۹۰۱ (۸۱۸) تماس حاصل
فرمائید.

(213) 271-1162

9201 Sunset Boulevard, Suite 605, Los Angeles, California 90069

نمی کنند. حیرتم رابافرشته بغل دستی در میان می گذارم، به آرامی می گوید:

«کمی صبرداشته باش، پسح بدون حضوراو ممکن نیست»، گنج ترمی شوم این «او» کیست که پسح بدون حضورش غیرممکن است؟ منم به همان سو که فرشته ها چشم دوخته اند چشم می دوزم و خاموش منتظر می مانم. دقایقی بعد قامتی بلند و برافراشته و مردانه، باشانه های ستبر و پاهای کشیده ظاهر می شود، ریش و موئی جوگندمی و هاله ای نورانی در اطراف سردارد. باطمیننه و وقار و چون شاهزاده ها قدم بر می دارد. پوشاکی شبیه پوشاک عبرانیان در بردارد، ابهت و جلالش بیننده را میخکوب و مرتعش می سازد، اما بالبخند پرتواضعش می کوشد تا خود را از او جدا نداند. اندکی که نزدیک ترمی شود فرشته ها به جنب و جوش می افتند و همه «موسی»، «موسی» در می گیرد.

از جایم نیم خیز می شوم؟ چه کسی؟ موسی؟ همان حضرت موسی خودمان؟ همان ناجی؟ همان رهبر؟ مگر ممکن است؟ تمام وجودم به لرزه افتاده، بیشتر دقیق می شوم، چهره اش برایم بسیار آشنا است، چهره ای شبیه «چارلتون هستون» همان هنرپیشه ای که نقش موسی را در فیلم ده فرمان ایفاء کرد. از خود بی خود شده ام، من چه کرده ام که لایق این هم سفرگی شده ام؟ هرچه فکرمی کنم دلیل مناسبی نمی یابم، شاید خستگی شدید برای تدارک موعد پسح دل فرشته هارا برحم آورده و مرابه این جمع بی نظیر راه داده اند. همه به حالت احترام چشم هارا بزیر انداخته ایم، واوسعی می کند سکوت رایش کنند. ادای احترام حاضران راجواب می گوید و بسوی من نگاهی کرده از فرشته هاسرو سراج مرا می گیرد. یکی از فرشته ها پاسخ می دهد:

«این گیتی، دختر عبدالله، اهل ایران، موقتاً ساکن لوس آنجلس امریکا است. اجدادش ۲۵۰۰ سال در خاک ایران زمین بسر برده اند و به آن عشق ورزیده اند...» حضرت موسی کلام فرشته را قطع کرده می گوید:

«می دانم، همان سرزمین کورش، موطن استر، پناه دهنده دانیال را می گوئی...»



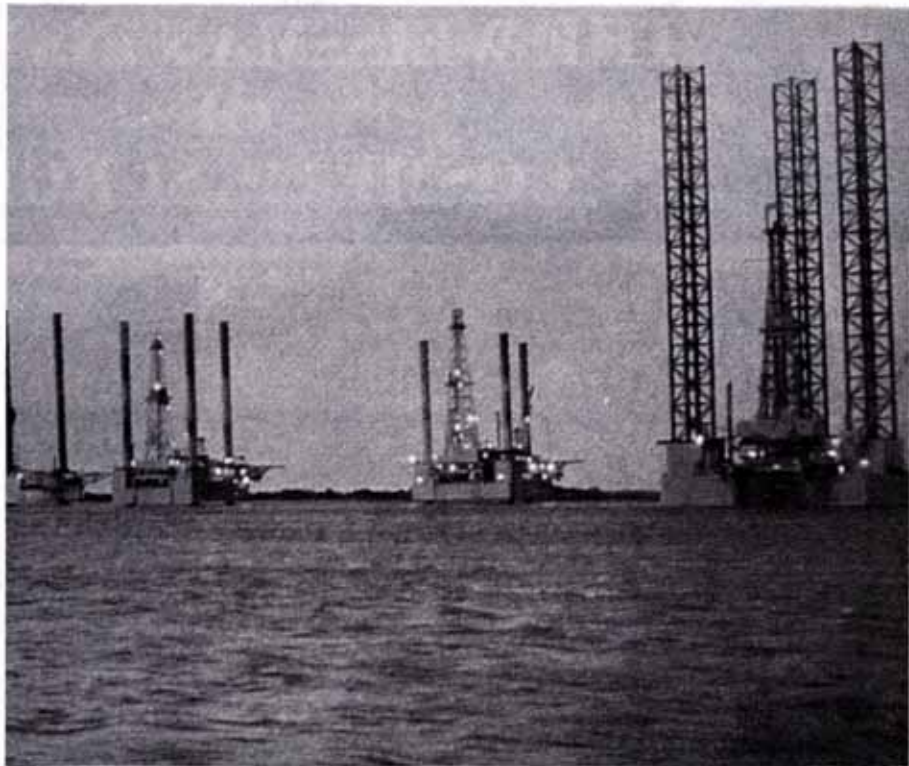
اینکه یاهرگز نخواهند مرد و یابعداز مرگشان اموال خود را به آن دنیا می برند، خیال کرده ام که بعداز مرگ چیزی حتی اگر شده یک ضبط صوت یا مداد و کاغذ بی قابلیت را می توان به آن دنیا برد؟ اشکالی ندارد، چنین فرصت نادری تا بحال به هیچ خبرنگاری داده نشده. پس بهتر است به هر آب و آتشی شده خودم را بنم شاید افتخار این مصاحبه نصیب شود. اصرار دارم کوچکترین نکات را بخاطر بسپارم. می بینم که فرشته ها با همه احترامی که برای او قائلند بسادگی «موسی» خطابش می کنند. از یکی از آنها دلیل این امر را جویا می شوم می گوید:

«موسی مظهر کامل قدرشناسی است. از میان ده نامش، نام موسی رانگهداشت، زیرا این نامی بود که «بتیا» دختر فرعون یعنی زنی که زندگیش رانجات داد روی او گذاشته بود. ما هم او را به همین نام که مورد علاقه اش می باشد صدا می کنیم.»

فرشته راست می گوید موسی مظهر کامل یک انسان قدرشناس است. وقتی که قرار شد آب نیل خون شود، این کار را «آقرون» برادر موسی انجام داد. موسی نمی خواست به رودخانه ای که روزی باعث نجاتش شده صدمه بزند. باز بخاطر می آید که در کتابی خوانده ام وقتی مقرر شد که

زادگاه کورشی که قوم اسیر مرا از بابل نجات داد و به آنها آزادی بخشید که به میل خود یابه سرزمینشان اسرائیل باز گردند و یادر وطن اوایران سکونت کنند و این از نواده های همان یهودیانی است که به امید آن ناجی بزرگ به ایران رفتند. البته در طول تاریخ ظلم و ستم هم زیاد دیدند. فرمانروایانی هم بودند که به قوم من ستم کردند، از کشته آنها پشته ساختند، اما عشق به ناجی بزرگی چون کورش و عشق به آب و خاک او قرون متوالی است باعث شده آنها در آن خاک ریشه کنند.»

از اینکه این پیغمبر بزرگ، وطن من، زادگاه من، ایران خوبم رابه دقت می شناسد احساس غرور و خوشحالی میکنم. مراسم آغاز می شود، کلیه دعاها خوانده می شود، جام ها پر می شود، اما در این بهشت خدا کسی چیزی نمی خورد. در طول مراسم به این نکته می اندیشم که من سالها روزنامه نویسی و خبرنگار بوده ام، سالها در حسرت گفتگو با رهبر و ناجی بسر برده ام که تمام جهانیان تاییدش کنند. این تنها باری که چنین سعادت نصیب شده چرا دستگاه ضبط صوت و یادداشت و قلم خودم را همراه نیاورده ام؟ بعد بخودم می آیم که مگر منم مثل زنده های حریمی که مرتباً حرص پول را می زنند و مال خود را از محتاجان دریغ می کنند به تصور



اقتباس و ترجمه: دکتر بروخیم

اسرائیل و کاهش قیمت نفت

نظر می رسد که این سالهای فقر اقتصادی ولاغری از لحاظ انرژی برای اسرائیل حداقل در حال حاضر سپری شده است و امید می رود که در آینده نیز ادامه پیدا کند. تنزل شدید قیمت نفت و سقوط و کاهش قدرت تشکیلاتی او پک «تشکیلات دول صادرکننده نفت» سبب افزایش قدرت دیپلماسی و استراتژیکی و اقتصادی اسرائیل شده بطوریکه مقامات اسرائیلی می گویند که بازهم معتقد و مومن برآنند که باید در انتظار روزهای بهتر و بارآورتری باشند.

علائم بهبودی اوضاع اقتصادی و سیاسی اسرائیل در تمام شئون مملکت ظاهر شده است. قیمت نفت و مواد سوختی در داخل مملکت بوضع چشم گیری نقصان یافته. دول عرب همسایه اسرائیل ناگزیر از آنند که در بودجه خود تجدیدنظر بعمل آورده و مخارج سرسام آور تبلیغاتی خود را کاهش دهند. ممالکی نظیر اسپانیا و لهستان و ساحل عاج که سالهاست می خواهند روابط سیاسی و اقتصادی با اسرائیل برقرار نمایند ولی از ترس فشار دول عرب و انتقام جوئی آنان هراسناک بودند اینک تمایل مفراطی به برقراری مجدد روابط سیاسی با اسرائیل از خود نشان داده اند و برای اولین مرتبه چندین دولت غیر عرب عضو او پک نیز از تحریم فروش نفت به اسرائیل رانادیده گرفته و با وزیر انرژی اسرائیل برای فروش نفت تماس برقرار نموده اند تا شاید بتوانند به کشور اسرائیل نیز نفت صادر نمایند.

اباابان معتقد است که «بدون شک اسرائیل بیش از هر دولت دیگر جهان از این اوضاع او پک و تنزل بها نفت و عدم حصول توافق بین اعضا او پک در تثبیت قیمت نفت سود برده و بهره مند شده است». اباابان که ریاست کمیته دفاع و امور خارجی پارلمان اسرائیل را برعهده دارد می گوید «بوضع قابل توجهی اوضاع او پک و تنزل قیمت نفت قدرت سیاسی و نفوذ فوق العاده دول عرب را در مسائل بین المللی کاهش داده است». داوید کیمچ مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل اضافه می کند «دول عرب از لحاظ عظمت و قدرت فوق العاده ضعیف شده و فصل جدیدی برای اسرائیل با امکانات تازه و فراوانی باز شده است». در حالیکه انتظار بهبود اوضاع اقتصادی در اسرائیل روز بروز قوت می گیرد

را تحمل نموده و آنرا با صبر و حوصله کافی بگذرانند سالهای بهتری را در پیش خواهد داشت.

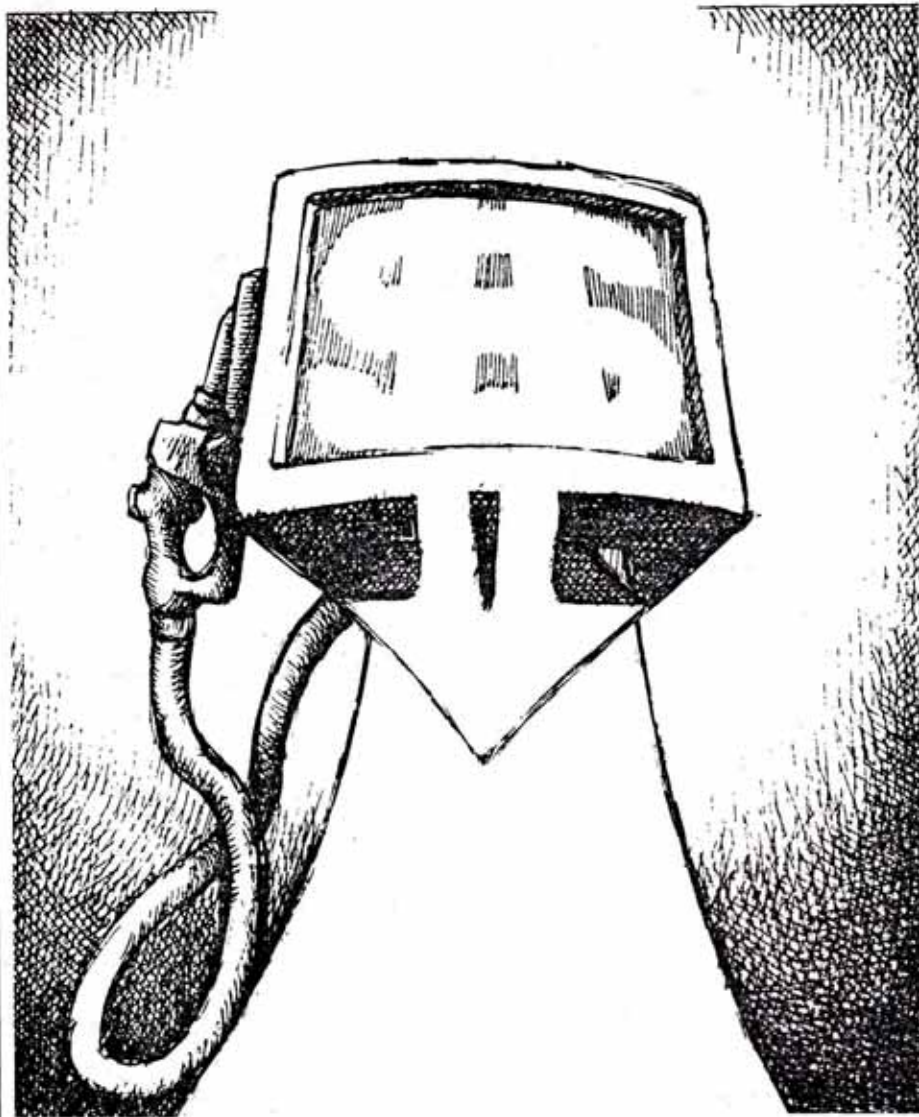
آقای رابین پس از مدت کوتاهی پست نخست وزیری را ترک نمود ولی گوئی پیش بینی او به حقیقت پیوست. اسرائیل پس از ده سال تحمل رنج و نابسامانی که در جریان آن قیمت گاز در داخل کشور به سه دلار بازا هرگالن رسید، در حالیکه دول همسایه عرب وی به ارقام نجومی به مال و مکننت و ثروت خود افزودند و به نحو فوق العاده زیاد و اعجاب آوری نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در سرتاسر اروپا و آفریقا گسترش دادند و اکثر دول معظم جهان به دوستی با کشورهای دنیای عرب افتخار می ورزیدند ولی چنین به

در سال ۱۹۷۴ هنگامی که دول عرب صادرکننده نفت به منتها درجه قدرت از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی رسیده بودند و نفوذ و قدرت سیاسی آنان دول اروپای غربی و مقامات عالیترتبه امریکائی را تحت تاثیر خود قرار داده بودند اسحق رابین نخست وزیر وقت اسرائیل پیش بینی نمود که دولت اسرائیل هفت سال ضعیف و لاغر و کم بنیه ای در پیش خواهد داشت، ولی برعکس توصیه های حضرت یوسف که در تورا آورده شده بود اسحق رابین بدنبال این هفت سال لاغر و گذران در سختی، هفت سال پربرکت و پررونق را پیش گوئی نمود و گفت در صورتی که اسرائیل بتواند این هفت سال لاغر اولیه

باسقوط قیمت ها موقعیت خوبی برای افراطیون سیاسی یا متعصبین مذهبی بوجود آورده که ممکن است سبب بروز موج بی ثباتی نیز در داخل اسرائیل گردد.

در حال حاضر مقامات اسرائیلی به جنبه های مفید اوضاع می ننگرند. وزیر انرژی اسرائیل موشه شاهال معتقد است که در حال حاضر بهترین موقعیت را از لحاظ کاربرد کابینه اسرائیل بدست آورده است. اومی گوید «من یگانه وزیری هستم که با هیچگونه مسأله مشکلی روبرو نیستم. هر وزیر دیگری در صدد پیدا کردن راهی است که قسمتی از بودجه خود را قطع نماید ولی من در جلسه وزیران آمده ام که بگویم من مقداری اضافه اعتبار در اختیار دارم. «وقتی که من در سپتامبر گذشته وارد کابینه شدم و گفتم تصمیم گرفته ام که قیمت نفت را پائین بیاورم استحق مدانی وزیر سابق انرژی هیچگاه حرف مرا باور نداشت. تاکنون سابقه نداشته است که گفته شود قیمت بنزین در اسرائیل کاهش خواهد یافت. ولی ما آنرا انجام دادیم و توانستیم قیمت ها را از حد انتظار هم پائین تر بیاوریم. اگر نظری کوتاه به آنچه که در حال حاضر در اسرائیل می گذرد بیندازیم صدق گفته های وزیر انرژی با ثبات می رسد؛ در سال ۱۹۸۶ وزیر انرژی اسرائیل که خرید تمام نیازمندیهای نفتی اسرائیل را بعهده دارد در حدود ۲ بلیون دلار برای خرید نفت ناخالص بدون در نظر گرفتن مخارج حمل و نقل آن در اختیار داشت. قیمت متوسط هر بشکه نفت ۳۲/۱۹ دلار بالغ می گردید. در این سال وزیر انرژی انتظار دارد که فقط یک بلیون دلار برای تامین انرژی نفتی اسرائیل بمصرف برساند با قیمتی در حدود ۱۳ الی ۱۴ دلار برای هر بشکه. بدین ترتیب مبلغ یک بلیون دلار که در حدود ده درصد بودجه کل دولت اسرائیل می باشد صرفه جویی خواهد شد.

قیمت بنزین در فروشگاههای مربوط که توسط دولت اداره می شود کاهش یافته و قیمت گازولین بطور متوسط از ۲/۸۰ دلار در سال گذشته به ۲/۶۰ دلار کاهش یافته و در مورد مصرف گاز در صنعت قیمت از اینهم بیشتر نقصان یافته است. بعلا آنکه قیمت در پمپ ها بوضع چشم گیری کاهش نیافته است دولت توانسته است از این راه مبلغ یکصد ملیون دلار صرفه جویی نماید که در نظر دارد



آنرا برای تربیت و تعلیم در مدارس صنعتی و حرفه ای برای افراد بی بضاعت بمصرف برساند. از لحاظ وضع اقتصادی نیز سقوط قیمت ها موقعیت خوبی را برای دولت اسرائیل بوجود آورده است. در جولای گذشته نخست وزیر شیمون پرز و وزیر مالیه مدانی یک سلسله تجدید نظر در برنامه اقتصادی در نظر گرفتند و در نتیجه تثبیت قیمت ها موافقت کارگران را با کاهش ۲۵ درصد از مزدها جلب نمودند که نتیجه آن مبارزه با ترقی قیمت ها و تورم و تثبیت وضع اقتصادی بود. و بدین ترتیب دولت موفق گردید تورم را از ۴۰۰ درصد به ۲۵ درصد کاهش دهند. ایلان مادوز رئیس برنامه ریزی انرژی معتقد است که «با پائین نگاه داشتن قیمت بنزین دولت قادر خواهد بود که صادرات مملکت را افزایش دهد و عایدی صاحبان صنایع و کارخانجات اضافه نماید

بطوریکه آنان بتوانند در برقراری مزد کارگران بحد معمول اولیه موفق شوند بدون آنکه بخواهند قیمت کالاها را افزایش دهند.

روانشناسی تورم: بعلا رل فوق العاده مهمی که افزایش قیمت بنزین همواره در تمام ظواهر و شئون و هزینه زندگی کشور اعمال نموده است مردم اسرائیل فوق العاده به قیمت بنزین حساسیت نشان می دهند. این عقیده ای است که یاکوب فیشر اقتصاددان بانک اسرائیل بیان نموده و می گوید «چند سال پیش به مغازه ای برای خرید کالائی وارد شدم ولی بعد متصرف گشتم. آن شب دولت وقت اعلام نمود که قیمت بنزین ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت. من روز بعد به مغازه برگشتم که کالای مورد نیاز خودم را خریداری نمایم و ملاحظه نمودم که قیمت آن کالا رانیز صاحب مغازه بیست درصد افزایش داده بود.

من از فروشنده سؤال نمودم دلیل این امر چیست که قیمت را از دیروز تا امروز بیست درصد اضافه نمودید، او در جواب من گفت «مگر شما نشینده اید که قیمت بنزین را دولت بیست درصد اضافه نموده است؟»
فیشر اضافه می کند «من تصور می کنم که دولت می تواند از این لحاظ بهره برداری نموده برنامه تثبیت قیمت هارا ادامه دهد.»

چون دول عضو او یک باسایر تولیدکنندگان نفت برای جلب مشتری و خریدار بایکدیگر بر رقابت شدیدی پرداخته اند، اسرائیل برای اولین دفعه خود را در موقعیتی یافته است که بعنوان خریدار مورد توجه هردو گروه واقع گردد در حالیکه قبلاً مورد بی مهری هردو دسته قرار می گرفت.

معمولاً اسرائیل که نفت مورد نیاز خود را از خارج تهیه می نماید و در حدود ۴۸ میلیون بشکه سالیانه نفت خام خریداری می نماید بیست و پنج درصد آنرا از مصر و سی و پنج درصد آنرا از مکزیک و ده درصد آنرا از نروژ و سی درصد آنرا از بازار آزاد تهیه می نماید. تصفیه خانه حیفا نفت خام خریداری شده را برای تمام بازار مصرف اسرائیل تصفیه می نماید. در حال حاضر بعضی از دول عضو او یک از اسرائیل تقاضا نموده اند که نفت خام مورد نیاز خود را از آن ها خریداری نماید ولی آقای شاهال از ذکر آن نام آن دولت ها خودداری می نماید و دلیل آن هم این است که معامله بایکی از این دول عضو او یک در حال انجام دادن است. آقای شاهال می گوید که بعضی ها نفت خود را با قیمت ارزانتر و مناسب تری عرضه نموده اند و حتی انگلستان هم که همواره از معامله نفت با اسرائیل اباد داشته و خودداری می نموده است تا اینکه اسباب نارضایتی دول عرب را فراهم نسازد در این زمینه با مقامات اورشلیم تماس گرفته و پیشنهاداتی عرضه نموده است. آقای شاهال می گوید «من افتخار آنرا دارم که اولین زیر انرژی اسرائیل می باشم که به وزیر معادن دولت بریتانیا بگویم که مانیازی به نفت ایشان نداریم.»

با توجه به پیشنهادات فراوانی که در مورد فروش نفت خام به اسرائیل شده است آقای شاهال تصمیم گرفته است که بادولی که قیمت نفت آنها گرانتر است معامله نکند

تا بدین ترتیب بتواند در حدود ۲۰۰ میلیون دلار از این راه صرفه جوئی نماید. در ضمن بقدری پیشنهادات قابل ملاحظه ای به دولت اسرائیل در مورد فروش نفت ارائه شده است که دولت در نظر دارد انحصار خرید نفت را از بعضی دول لغو نماید و با فروشندگانی که با قیمت مناسبتری نفت خود را عرضه نمایند وارد معامله شود و از رقابت بین المللی به نفع خود استفاده نماید. از همه مهمتر و جالب تر اینکه دولت اسرائیل در نظر دارد که از این موقعیت مناسب تنزل بها نفت خام از لحاظ مالی و زمانی استفاده نماید تا بیشتر در توسعه منابع انرژی خود بکوشد و بدین منظور در نظر دارد که استفاده از انرژی خورشیدی را در کشور توسعه دهد و بدین منظور اعتبارات قابل ملاحظه ای در این زمینه در نظر گرفته است که تا کنون ۲ درصد انرژی مورد نیاز اسرائیل را تأمین می نماید. در ضمن کارخانه ای در ننگو برای استخراج نفت از سنگ های رسی در دست ساختمان می باشد.

اسرائیل قادر است در حدود ۱۰ بلیون تن نفت از این طریق به دست آورد که ۵۰ سال نفت مورد نیاز کشور را تأمین می کند. قیمت این نفت نیز در صورتیکه نفت خام در حدود ۲۰ دلار برای هر بشکه برسد مقرون به صرفه خواهد بود ولی در حال حاضر برای دولت اسرائیل استفاده از نفت وارداتی با صرفه تر می باشد. و در ضمن هنوز هم اسرائیل در صدد تجسس و یافتن منابع نفت خام طبیعی می باشد. آقای شاهال می گوید «من فکرمی کنم که مدت چهل سال بطول انجامید که حضرت موسی محلی را در خاور میانه برای قوم یهود دست و پا کند که دارای شیر و عسل باشد و من هنوز معتقدم که مادر آینه نیز موفق خواهیم شد که نفت خام مورد نیاز خود را از خود کشور تأمین نمائیم.»

زمین شناسان معتقدند که پیدا شدن چاههای نفت در ال اریش در اراضی سرحدی بین مصر و اسرائیل در جنوب اسرائیل نیز سرایت نموده و برای اولین مرتبه شاهال می گوید چندین کمپانی نفتی چند ملیتی هراسی از آن ندارند که به اسرائیل بیایند و در صحرای «ننگو» به استخراج نفت اقدام نمایند. شاهال از بردن نام این کمپانیها خودداری می نماید و می گوید که این کمپانی ها گروهی از بنیادگرایان مسیحی

هستند که با استفاده از بعضی از مطالبی که از تورات گرفته اند معتقدند که تپه های این ناحیه نفت وجود دارد و بعضی از علمای زمین شناس نیز معتقدات آنانرا منطقی و اساسی دانسته اند. او می گوید که «در صورتیکه آنان در این زمینه توفیق حاصل نمایند صحت ادعاهای بعضی از مطالب انجیل نیز مورد تأیید قرار خواهد گرفت.»

ضعف او یک موجب موفقیت های سیاسی برای اسرائیل گردیده است. در سال گذشته دولت اسپانیا که هیچگاه روابط سیاسی با اسرائیل نداشته بود روابط سیاسی خود را با اسرائیل برقرار نمود و ساحل عاج نیز که روابط سیاسی خود را در سال ۱۹۷۳ قطع نموده بود مجدداً به برقراری روابط خود با اسرائیل پرداخته است. لهستان نیز که روابط خود را با اسرائیل به مرحله دشواری در سال ۱۹۶۷ رسانده بود آمادگی خود را برای تأسیس یک دفتر سیاسی در تلآویو اعلام نموده است. چندین دولت افریقائی دیگر نیز بطور سری در اروپا با اسرائیل به بحث و گفتگو پرداخته و در برقراری روابط سیاسی خود با اسرائیل اظهار تمایل نموده اند. بدون شک تمام این تسهیلات و موفقیت های بدست آمده را نمی توان از برکت سقوط قیمت نفت و کاهش قدرت مالی دنیای عرب دانست. طبق اظهار یک مقام موثق وزارت امور خارجه اسرائیل که در این مذاکرات دخالت مستقیم داشته دورانی که دول اروپائی و افریقائی بعلمت نفوذ و قدرت مالی دنیای عرب بجان هم افتاده بودند سپری شده و عقل و منطق جایگزین روابط بین آنان شده است و بقول یک دیپلمات غربی «اینک برای ملاقات یک رهبر عرب دیگر نیازی نیست که کلاهمان را از سر برداریم و برای ادای احترام در دست بگیریم». بطور کلی همیشه فاصله زیادی بین قول و قرار دول عرب و اجرای آن وجود داشته است. اکنون بسیاری از دولت ها بخوبی دریافته اند که آنچه را که دول عرب به آنها وعده داده بودند دیگر قابل اجرا نیست و به مرحله عمل در نخواهد آمد. انتظار می رود اسرائیل بیش از پیش در برقراری روابط خود با دول افریقائی موفق گردد. مقامات اسرائیلی می گویند که بعضی از دولت های افریقائی که معاملات قابل توجهی با دول عرب داشته اند به مقامات



وضع بحرانی عربستان سعودی: فهد

پادشاه عربستان سعودی جدیداً در باره سقوط قیمت نفت اشاره نمود که مملکت وی در وضع بسیار نامناسب و بحرانی قرار گرفته و در باره بودجه سال ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ ناگزیر از آن شده است که تامدتی تصویب آنرا به تأخیر بیندازد و بدون شک و تردید هنگام بحث در مورد بودجه ناگزیر از آن خواهد بود که رقم آنرا تا ۲۵ درصد کاهش دهد. این عقب نشینی نسبت به سال ۸۵-۱۹۸۶ تأثیر فوق العاده موثر در روابط این مملکت با اردن و سوریه و کمک عربستان سعودی به این دو مملکت خواهد گذاشت که همواره از بالا بودن قیمت نفت سود فراوانی می بردند. طبق تصمیمات متخذه در اجلاس سال ۱۹۷۸ دنیای عرب در بغداد (عراق) دول عرب تولیدکننده نفت ۲ بلیون دلار سالانه به سوریه و ۸۰۰ میلیون دلار برای کمک مالی اردن در نظر گرفته بودند. در سال های اخیر فقط عربستان سعودی سهم خود را در این زمینه پرداخته و در سرقول خود ایستاده است.

و در حال حاضر حتی پرداخت عربستان سعودی نیز با اعلامت سؤال همراه می باشد و از این رو است که جای تعجب نیست که حافظ اسد رئیس جمهور سوریه اخیراً تمام صحبت ها و مباحثات خود را در بیست و سومین سالگرد انقلاب حزب بعث به بحران اقتصادی و مالی سوریه متوجه نمود. در ضمن حافظ اسد به این نکته اشاره نمود که دولت اسرائیل برای کاهش بودجه مالی خود دست به کاهش بودجه نظامی زده است و سوریه رانیز ناگزیر از آن ساخته است که مانند اسرائیل در این زمینه اقدام نموده و از بودجه نظامی خود تا حد ممکن بکاهد.

بسمت منافع اسرائیل منحرف شده است. «درده سال گذشته دنیا همواره وجهه سیاسی خود را بر روی اوضاع نفت تثبیت می نمود». ابابان می گوید حضور نمایندگان دول عرب در جلسات بین المللی با چنان وضع غرور آمیز و طمطراق و ابهتی خاص انجام می شد و نمایندگان سایر دول غرب با احترام خاصی بانمایندگان اعراب برخورد می نمودند. در چنین جو سیاسی بود که در سال ۱۹۷۵ یونسکو سازمان فرهنگی جامعه ملل صیونسم را با راسیسم (نژاد پرستی) مترادف اعلام نمود. در چنین جو سیاسی و اتمسفری بود که سازمان آزادی بخش فلسطین و رهبران یاسر عرفات رسمیت سازمان خود را در دنیا قانونی اعلام نمودند و در نتیجه سازمان ملل رسماً از یاسر عرفات دعوت نمود که در جلسه سازمان امنیت حضور بهم رساند. ابابان اضافه می کند امروز دیگر صحبت از هراس و وحشت از خاورمیانه نیست، یاسر عرفات برخلاف سال ۱۹۷۴ دیگر ابهت و اهمیت سابق خود را از دست داده و دیگر قادر نخواهد بود که دعوت مجدد برای حضور در جلسات سازمان ملل را بدست آورد و حتی هنگام برگزاری چهلمین سال تأسیس سازمان ملل از وی دعوتی بعمل آورده نشد. در حال حاضر بسیاری از دول نسبت به وضع اسرائیل بیشتر احساس همدردی می نمایند. در جهت استراتژی و خط مشی سوق الجیشی کاهش اهمیت او یک موقعیتی شایسته برای اسرائیل در سطح بین المللی بوجود آورده است. بطوریکه مارک هلر نایب رئیس دانشگاه تلاو یو در یافا مرکز مطالعات استراتژی یکی می گوید «کاهش قیمت نفت وضع دول عرب را در شرکت در مسابقات تسلیحاتی و تقویت بنیه نظامی خود دچار سختی و نارسائی نموده است».

اسرائیلی اظهار داشته اند که برای برقراری روابط اقتصادی و سیاسی خود با اسرائیل نگران تحریم دول عرب می باشند و باین دلیل است که با احتیاط مایلند به برقراری روابط با اسرائیل اقدام نمایند. از طرفی چین که روابط دیپلماسی با اسرائیل برقرار ننموده است از برقراری روابط تجارتي با اسرائیل هراسی از خود نشان نداده و بطور غیر رسمی مقداری زیاد اسلحه از اسرائیل خریداری نموده و در زمینه زراعتی و کشاورزی اقداماتی معمول داشته است.

با وجود آنکه ژاپن برای تامین نیازمندیهای نفتی خود فوق العاده به حفظ روابط تجارتي خود با دول خاورمیانه صاحب نفت علاقه مند می باشد معهذ در عادی نمودن روابط خود با اسرائیل کوتاهی نکرده است. در سال گذشته دولت ژاپن از اسحق شامیر وزیر امور خارجه اسرائیل برای دیدار رسمی دعوت بعمل آورد. یکی از بزرگترین کمپانی های تکنولوژی پیشرفته اسرائیل در سال گذشته برای همکاری بایک کمپانی بزرگ ژاپنی وارد مذاکره گردید و همچنین برای اولیه دفعه اطاق تجارت ژاپن سمپوزیومی برای نمایش تکنولوژی پیشرفته اسرائیل برقرار نمود. یکی از مقامات رسمی اسرائیلی که در زمینه روابط با ژاپن تبحر خاصی دارد می گوید «هیچگاه چنین وضعی ممکن نبود در اواسط سال ۱۹۷۰ بوقوع بپیوندد». ژاپنی ها با وجود آنکه همواره مراتب ادب و نزاکت را در باره روابط خود با اسرائیل حفظ نموده اند ولی هیچگاه مثل چند سال اخیر از پیشنهادات اسرائیل استقبال نشده است.

در سطح روابط بین المللی نیز ابابان معتقد است که بحث و گفتگو بین اعراب و اسرائیل در سطح جهانی نیز تغییر کرده است و از هنگام کاهش قیمت نفت کفه ترازو



ای اورشلیم بر توجّه گذشت

ملل این بود که کمیته ای مخصوص مامور شود به یک ترتیب راه حل مشکل بین اعراب و یهود را پیدا کرده و سرنوشت فلسطین را تعیین کنند.

نظر یک نفر نقشه بردار این بود که بهترین راه حل دادن پنجاه و هفت قسمت به یهودی ها و بقیه به اعراب است و شهر اورشلیم بین المللی اعلام گردد. سازمان ملل حاکمیت هر یک از طرفین ذینفع را نسبت به شهر اورشلیم رد می کرد. این امر بکلی مخالف مصالح طرفین از حیث نظامی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی در فلسطین بود. نگاهداری شهر اورشلیم و حاکمیت بر آن ریشه های عمیق و گسترده ای داشت و عامل بالقوه ای بود که کشمکش و منازعه را به حد اعلی تشدید می کرد و اجازه نمی داد که سرپرستی و حاکمیت یک ملت بخصوص روی این شهر مقدس مستقر گردد. کمیته مخصوص سازمان ملل در فلسطین پیشنهاد کرده بود که شهر و حومه آن تحت قیمومیت سرپرستی سازمانی بین المللی قرار داده شود.

این طرح ضربه بسیار شدیدی بر پیکر آرزوها و امیدهای ملت یهود که مایل بود

سرزمین که در ایام خیلی قدیم به زعم جغرافی دانان اندوره مرکز دنیا و محل تقاطع تمام شاهراهها بود، فلسطین نامیده می شد.

در روی زمین هیچ نقطه ای تا این اندازه توجه دنیا را بخود معطوف نداشته و سرزمینی یافت نمی شود که بتوان آن را با فلسطین مقایسه و تطبیق نمود. همه کشورها از یک جهت و به یک نوع مخصوص با این سرزمین بستگی و علاقه دارند. قبل از این که به مجمع سازمان ملل پیشنهاد شود این ناحیه تاریخی و کهنسال را تقسیم و تفکیک کنند (قسمتی به اعراب و قسمتی به یهود) نظریه جمیع اعضاء سازمان

مبارزه برای استقلال ملی

از ۲۹ نوامبر تا ۲۰ دسامبر ۱۹۴۷

سرسبزی مرغزارها

بعد از ظهر روز ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ از ساختمان تودرتو و سرببی رنگ که زمانی محل بازی اسکیتینگ روی یخ بود در یک زمین چمنزار در نیو یورک نمایندگان پنجاه و شش کشور از پنجاه و هفت کشور روی زمین جمع شده بودند تا نسبت به سرنوشت و آینده سرزمینی نقره ای فام در باریکه شرقی دریای مدیترانه تصمیم بگیرند. سرزمینی که وسعت آن بیش از نصف کشور دانمارک و جمعیت آن کمتر از جمعیت شهر سنت لوئی بود. این

مجدداً دارای کشوری مستقل گردد وارد آورد. کشور مستقل یهود بدون شهر داود و بیت المقدس برای پای تخت آن مثل پیکری بی سر بود و در بدری هتک حرمتی بود که نسبت به مقدسات ملت یهود شده بود.

دوهزار سال متواری بودن و در بدری کشیدن همه در یک جمله خلاصه می شد «ای اورشلیم تازنده هستم ترا بیاد دارم و فراموشت نخواهم کرد.» محراب همه کنیساها ی یهود دزهمه کشورها رو بشهر اورشلیم ساخته شده و در هر خانه یهودی نشانه و قطعه سنگی از این شهر نگاهداری می شود تا این شهر را از خاطر نبرند. در هر عروسی در موقع مراسم عقد ظرف بلورینی را پیش پای داماد می شکنند تا نشان دهد که خاطره اندوهناک خرابی بیت المقدس را بیاد دارد و دعائی خوانده می شود که هر چه زودتر زمانی فرارسد که در کوچه و خیابان این شهر برقصند و پایکوبی نمایند.

کلمات تسلی بخش و سنتی ملت یهود:

«قادر متعال شما و همه کسانی که در آتش اشتیاق شهر داود و معبد بیت المقدس می سوزند رابه آنجا برگرداند تا در آن جا آرامش بیابد.» خاطره و یاد شهر را همیشه زنده نگاه می داشت، حتی کلمه (صیونیزم) یادآورنده جمع شدن ملت یهود در میهن قدیمی و اجدادی خودشان بود و آنها را در عالم خیال به بلندبهای اورشلیم و قله کوه صیون سوق می داد.

درورای همه این عوالم روحی و معتقدات معنوی و مسائل نظامی و استراتژی دیگر نیز پنهان بود. ازهرسه نفرسکنه شهر اورشلیم دونفر یهودی و یهودی زاده بودند و این عده یک ششم جمعیت یهودیان فلسطین را تشکیل می داد. شهر اورشلیم بدلیل نزدیکی به دریا برای کشور یهود اهمیت بسزائی داشت. بافشار و اتیکان و مسیحیان کاتولیک امریکای لاتین به یهودیان ثابت شده بود بهائی که برای طرح تقسیم فلسطین باید پرداخت این است که شهر اورشلیم منطقه ای بین المللی اعلام گردد، و بدون عملی شدن این منظور یهودی ها نمی توانستند امیدوار باشند که به مقصود خود خواهند رسید. در برابر انصراف از شهر اورشلیم و از دست دادن آن طرح تفکیک و تجزیه فلسطین که از طرف کمیته مخصوص سازمان ملل پیشنهاد گردیده بود بموقع عمل گذارده می شد و امید و انتظار

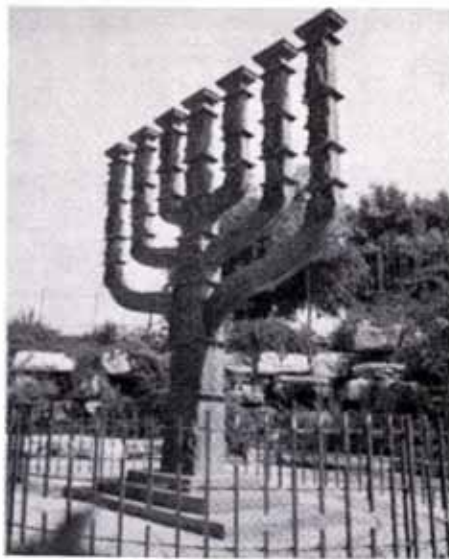


دوهزار ساله ملت یهود و ششصد هزار نفر یهودی فلسطین برآورده شده احتیاج میرمی که در حال حاضر به این قطعه زمین داشتند مرتفع می گردید. یهودی ها با سرسختی و ثبات عقیده بیمانندی که در تاریخ بشری نظیر است برای ثبوت حقانیت خود پافشاری کرده به یادگارهای حاکمیت خود بر فلسطین تاسنه ۷۰ بعد از میلاد استناد می کردند. تاریخی که آن ها را از سرزمین و میهن ملی خودشان بیرون کردند و به اسارت بردند و در کتاب مقدس مذکور است. یهودی ها در خانه هایشان، در مراسم، در هر پیش آمدی، و در تمام دقایق زندگی بیاد می آوردند که به خانه اجدادی و به سرزمین موعود بستگی و علاقه دارند. ناپایداری و بی ثبات بودن این جدائی از میهن را دائم در خاطر خود زنده نگاه داشته هیچوقت آن را زیاد نمی بردند.

نیاکان و پدرانشان اولین طایفه عبرانی بودند که از سرزمین بین النهرین کوچ کرده و آزادانه قدم به این سرزمین گذاشتند و قبل

از این که جبر تاریخ آن ها رابه یک جنگ و کشمکش بیست قرنی محکوم کند اجدادشان به این نقطه جهان رفته و در آن سکونت دائم اختیار کرده بودند تا این که به مصر مهاجرت کردند و مدتی را در بندگی بسر بردند و پس از آن تحت رهبری حضرت موسی از مصر فرار کردند و در صحاری و بیابان های عربستان مدت چهل سال سرگردان و در زحمت بودند تا به کوهستان های یهودیه مسکن و ماوای پدرانشان رسیدند و مجدداً در آن جا استقرار یافته پایه و اساس حکومت تازه ای را بنا نهادند.

دوره عظمت و اوج اقتدار حکومتشان در زمان سلطنت دو پادشاه داود و سلیمان در حدود یک قرن بطور انجامید. حکومتی که در سر راه کاروان رواروپا، آسیا، و افریقا قرار داشت، در نقطه ای که قبلاً در آن تمدن های مختلفی آزموده شده بود. قبایل عبرانی در حدود یک هزار سال هجوم و حمله طوایف دیگر مانند آشوری ها، بابلی ها، مصری ها، یونانی ها، رومی ها را بدون وقفه متحمل شدند هر کدام از این اقوام بنوبه خود موفق شدند مدتی سرزمین یهود را متصرف شده و تاراج نمایند. در سده ۵۸۶ قبل از میلاد و در سده ۷۰ بعد از میلاد دوبار بسختی آن ها را از پای در آوردند و همه رابه اسیری بردند. معبد بیت المقدس را که روی کوه موریا برای یهوا خدای آسمان ها و خالق یکتا در شهر اورشلیم خانه داود ساخته بودند خراب و ویران کردند و پس از آن دوره در بدری و بی خانمانی و زجر و شکنجه شروع گردید. بستگی و علاقه شدید آنها نسبت بخانه و میهنشان از همان هنگام معلوم و آشکار گردید. هر چه عذاب و شکنجه آن ها بیشتر می شد شدت علاقه و اشتیاق نیز افزون تر می گردید. اساس و ریشه اصلی این همه عذاب و شکنجه ها مسلک و مرامی بود که برای خود انتخاب کرده و به آن مومن و معتقد بودند. این مسلک یکتا پرستی که بر پایه محبت و دوستی بنا شده و به نظر خودشان کاملاً صحیح و بی عیب بود و با گرمی و غیرت از آن پیروی می کردند سبب گردید تا عقاید باطل و پیروی از بت پرستی از میان جامعه بشری برافتد و مردم رابراه راست خدا پرستی هدایت نماید. پیروان اولیه مسیحیت کوشیدند عقیده و مسلک روحانی خود رابه



داشتند. یهودی بعلت انجام مراسم مذهبی خود مجبور بود مالیات مضاعف بپردازد. بانوان معصوم یهودی وقتی می توانستند در مؤسسات فرهنگی راه پیدا کنند که همراه خود گواهی نامه روسی گری داشته باشند. در سال ۱۸۸۰ بعد از این که الکساندر دوم ترور گردید گروهی انبوه از مردم که از طرف سربازان تزاری پشتیبانی می شدند داخل محوطه مسکونی یهودی ها شده همه را از دم تیغ گذرانیدند. جاده ها با آشک و خون یهودی ها ساخته می شد. در دوره هیتلر برای نابودی ملت یهود اطاق های گاز و کوره های آدسوزی ساخته و پرداخته گردید. قتل عام هائی که در قرون و اعصار بوقوع پیوسته همه تاریخ و سرگذشت این ملت رنج دیده است و شاید اطاق های گاز و کوره های آدسوزی پایان این همه مظاهر وحشتناک و مراحل خوف آور باشد.

پیش آمدی بنوع دیگر در فرانسه رخ داد که موجب شد دوره تاریخی جدیدی در حیات اجتماعی یهود آغاز گردد. در این واقعه تحقیر و اهانت جای قتل و کشتار را گرفت و ملت فرانسه ناخود آگاه و بدون دلیل فقط بعلت احساسات ضد یهودی و هیجانانگیزی جهت ملت یهود ارمقصر قلمداد کرد و واقعه کاپیتان آلفرد دریفوس رادست آویزی قرارداد تائین احساسات درونی خود را بروز دهد.

در میان جمعیت انبوهی که در میدان «شامپ دومارس» محل تفرجگاه عمومی جمع شده بودند تاضیافتی راتماشا کنند، روزنامه نگاری اتریشی بنام تئودور هرتصل

یهودیان بقبولانند. امپراتور تئودور یاس طبق فرمانی خاص یهودی ها را بعلت روگردانی از مسیحیت محکوم کرده و به شدت در تنگنا قرار داده بود. داکوبرت پادشاه قبایل فرانک ها آن هارا از کشور گل اخراج کرد و یزیگتهای اسپانیا اطفال یهودی رادستگیر می کردند تا آن هارا مسیحی نمایند و امپراتور بیزانتین هرا کلیوس یهودیان را از عبادت کردن منع کرده و در دوره جنگ های صلیبی پیروی از مراسم دینی حکم قتل بدنبال داشت و صلیبیون فریاد مسکشیدند «این اراده خداست» و هرا اجتماع یهودی رادسر راه خود به اورشلیم از بین می بردند.

در اغلب کشورهای یهودی ها از مالکیت زمین منع و هنر و صنعت تأسیسات دینی و هرگونه مؤسسات بازرگانی برای آنها غیر قانونی شده بود. کلیسا قدغن کرده بود مسیحیان نباید اجازه دهند یهودی ها در میان آن ها سکونت کرده و با ایشان معاشرت نمایند و هزار گونه محدودیت و ممنوعیت که تشریح و تفصیل آن در این جا زیاده است.

در این دوره سیاه و تاریک یهودیت تنها در زمان حکومت خلفای اسپانیا در حوزه نفوذ اعراب بود که یهودی ها توانستند شکوفان شده به پیشرفت های قابل توجهی دست یابند بطوری که نظیر آن را در هیچ کجا از زمان در بدری و پراکنندگی تا آن وقت بخود ندیده بودند تا این که مسیحیان اروپا دوباره به این خوشبختی و سعادت پایان دادند. در سال ۱۴۹۲ در زمانی که کریستوف کلمب اوقیانوس اطلس را پیسود فر دیناند و ایزابلا یهودی هارا از اسپانیا اخراج کردند.

در آلمان یهودیان به نحو دیگر مورد تحقیر و تخفیف قرار می گرفتند. در لهستان اذیت و آزار قزاق ها با وحشی گری و درنده خوئی به توده یهودیان تحمیل می گردید و هزار هزار افراد این جماعت را بکام مرگ می فرستادند. دوره بدبختی و بیچارگی تقریباً نصف جمعیت یهودی دنیا، و در روسیه غیر قابل وصف است. نام محله های یهودی نشین (گتوها) همیشه با بدبختی و بیچارگی ملت یهود مترادف بود. مردان یهودی را از سن دوازده سالگی بخدمت سربازی برده و تا بیست و پنج سال در این خدمت نگاه می

ایستاده بود. هرتصل نیز مثل دریفوس یهودی زاده بود مثل دریفوس عمرش را در رفاه گذرانیده بود و ظاهراً با دیگر اهالی اروپا فرقی نداشت ولی با قوم و قبیله و مذهب خویش ارتباطی کمتر داشت. ناگهان در میدان که از جمعیت موج می زد هرتصل شنید که جمعیت پیرامون او شروع بفریاد کشیدن کردند «خائن را اعدام کنید»، «یهودی کثیف را بکشید»، این ضربه ای شدید بود که دفعتاً در وجود خود احساس کرد. لرز شدیدی سراپای وی رافرا گرفت. آنچه را که می شنید، غریبی که جمعیت سرداده بود، مربوط بخود او نبود. غوغائی بود که بر علیه قوم او بر پا شده بود. بامشاهده این منظره نفرت آور هرتصل باروحی منقلب و قلبی شکسته آنجا راترک گفت ولی در اثر این غم و غصه زاید الوصف تصمیمی جدی در وی بوجود آمد که سرنوشت ملتش را عوض کرد و سیر جریان تاریخ قرن بیستم را دگرگون نمود.

نتیجه این تصمیم بوجود آمدن نهضت صیونیزم بود. در اثر ریاس و ناامیدی انرژی و نیروئی در هرتصل دمیده شد و رساله یکصد صفحه ای خود را تحت عنوان (کشور یهود) برشته تحریر کشید.

رساله هرتصل با این جمله شروع می شد «ملت یهود می بایست از خود کشوری مستقل و آزاد داشته باشد و این کار را خواهد کرد». و بدنبال آن با تشکیل اولین جلسه کنگره صیونیست در تالار شهر بال در سوئیس هرتصل مأموریت خویش را شروع نمود. نمایندگانی که در این کنگره اجتماع کرده بودند هیئت اجرایی ای بین المللی انتخاب و مأمور رهبری این نهضت نمودند و قرار گذاشتند صندوقی بنام صندوق ملی برای جمع آوری اعانه و تهیه بودجه لازم برای هزینه های ضروری تأسیس گردد و حساب بانکی جهت خرید زمین در سرزمین فلسطین جایی که امید داشتند بعدها کشور مستقل یهود خواهد بود افتتاح کردند و سپس پرچمی با علامت و نشان مخصوص و سرود ملی برای کشوری که در سخنرانی ها در باره آن بانهایت غرور صحبت کرده بودند انتخاب و تعیین نمودند.

رنگ پرچم عبارت بود از سفید و آبی همانند رنگ سیسیست. سرود ملی که بسیار مورد توجه هرتصل و رفقایش بود بنام امید بزبان عبری ساخته و سروده شد. در هیچ زمانی از حیات

اجتماعی خود ملت یهود تا این اندازه بستگی و علاقه خاطر به فلسطینی ها که هر متصل و پیروانش برگشت به آن را نوید می دادند پیدا نکرده بود.

حکام و فرمانداران اسلامی در فلسطین بایهودیان نسبتاً بامهر بانی رفتار میکردند. عمر خلیفه مسلمین بامت یهود خوش رفتاری می کرد. صلاح الدین ایوبی سردار بزرگ جنگهای صلیبی به یهودیان اجازه داد داخل شهر بیت المقدس برگشته و در شهر سکونت کنند و با مسلمانان معاشرت و رفت و آمد داشته باشند. یهودیان در دوره حکومت عثمانی اجازه یافتند قدم های اولیه را برای برگشت بسرمزمین موعود بردارند. موشه مونتنیور شخص خیر و نوا و دوست انگلیسی در ۱۸۶۰ اولین محله یهودی نشین را در پیرامون حصار بیت المقدس جهت یهودی ها ساخت و به هریک نفر از همکیشان خود برای هریک شبی که در خارج برج و باروی شهر توقف کند مقرر داشت یک لیبره انگلیسی پردازد. در یکی از روزهای زمستان سال ۱۸۹۵ هنگامی که تودور هرصل ناظر خلع درجه در یفوس بود در شهر بیت المقدس سی هزار نفر از پنجاه هزار نفر سکنه آن یهودی بودند. درست در اوایل قرن بیستم در زمانی که در روسیه یهودی ها را قتل عام میکردند سیل مهاجرین یهودی روسی به سرزمین فلسطین سرازیر گردید. این مهاجرین کسانی بودند که در اثر نهضتی که هرصل بوجود آورده بود تشویق و تحریک به مهاجرت شده بودند. در واقع ایده آلیست ها مهاجرینی که از داوطلبان اولیه صیونیزم بودند و از بین این طبقه رهبرانی برای نیم قرن این نهضت راهبری کردند. در میان این مهاجرین اشخاصی مانند روبن شاری حقوقدان اهل کریمه و خانمش که نوازنده زبردست پیانو بود یافت می شدند او می گفت «من گواهی نامه حقوق خود را بدور انداختم و رفتم تا بادمست های خود زمین شخم کنم. همسرم باهمان پنجه هائی که برای نواختن پیانو ترتیب شده بود تا آهنگ برآموز وزارت را بنوازد اکنون حاضر شده بود تا پستان گاوها را بشوید و شیر بدوشد.»

در بین همین رهبران جوانی نوزده ساله از پدری حقوقدان بنام داوید گرین اهل پلونسک شهر کوچک صنعتی درسی وهفت

میلی شمال غربی ورشودیده می شد. این جوان وصف صیونیزم را در محل تدریس پدرش جایی که عده ای ازدوست داران نهضت و مشتاقان سرزمین صیون دور هم جمع شده بودند شنیده بود. این جوان نوزده ساله، داوید گرین برخلاف کسانی که فقط حرف می زدند شائق شد بعمل پردازد و خود به سرزمین صیون رفته آنجا زندگی کند.

او به این سرزمین رفت و زندگی سخت و پرمشقتی را شروع کرد - او همانند همدوره های خویش در فلسطین یاد گرفت با گرسنگی و درد ورنج مبارزه کند و آموخت که چگونه بامرض مالاریا سرکند و از زحمات طاقت فرسای روزانه نهراسد تا عهدهی را که با خود برای آبادی سرزمین اجدادش بسته بود به انجام برساند.

این جوان یک سال بعد از اطلاع از جنبش صیونیزم به فلسطین آمد و از بندر یافا پایای پیاده حرکت کرد و از داخل منطقه باب الوعد گذشت تا مفهوم علنی که او را به این سرزمین کشانیده بشناسد و دریابد در آینده چه وظیفه ای بعهده وی محول خواهد بود. او پای دیوارهای قدیمی شهر اورشلیم رسیده بود در آستانه دروازه های اورشلیم احساس نمود که تمام خواسته های ملت یهود در وجود این شهر متبلور شده است. یهودی ها را دید که به چهل زبان مختلف باهم صحبت میکنند. شاید نصف آن ها قادر نبودند مکتوبات خود را به نصف دیگر حالی کنند.

این جوان دریافت که بدون وجود داشتن یک زبان مشخص و معلوم این اجتماع رنگارنگ و متفاوت یهودی قادر نخواهد بود، و انتظار هم نباید داشت، ملتی مستقل و متحد تشکیل دهند. کمی بعد از آن به شهر اورشلیم برگشت و ناشر روزنامه اتحادیه بازرگانی صیونیست گردید و تصمیم گرفت برای احیای زبان عبری به فعالیت پردازد. بعد از این که دوره ای را بعنوان خبرنگار روزنامه طی کرد شروع بنوشتن پاورقی روزنامه که به امضای خودش چاپ و منتشر میشد نمود. تا آن موقع خود را گرین معرفی می نمود و ناگهان متوجه شد گرین بازبان واسامی عبری تناسبی ندارد به این مناسبت روی نام گرین خط کشید و به جای آن نامی عبری که تا آخر عمر به همان نام و نشان خوانده شد برای خود انتخاب کرد.

نام تازه بن گوریون بود که به معنی نره شیراست.

بریتانیای کبیر به دولتت به حثیم وایزمن و یاران هم مسلک صیونیست اوفرصت مناسبی داد تا به آرزوهای طلائی خود برسند یکی بعلت کمک هائی بود که یهودی ها در جنگ جهانی اول به آن دولت کرده بودند و دیگری برای جمع آوری اعانات برای مصدومین جنگ. آرتور بالفور وزیر امور خارجه کابینه لوئید ژرژ در اعلامیه ای ۱۱۷ کلمه ای خطاب به لرد وائرتروچیلد بانکدار یهودی در انگلستان نوشته بود و به یهودیها قول داده بود، طبق تصویب و اجازه دولت انگلیس میهنی در سرزمین فلسطین برای ملت یهود فراهم نماید - این قول کتبی بلافاصله به اعلامیه بالفور در تمام دنیا شهرت یافت. در این اعلامیه یک شرط قید شده بود «تشکیل یک میهن و کشور یهودی نباید حقوق اجتماعی و آزادی مذهب را برای سکنه غیر یهودی فلسطین محدود نماید.» این قول کتبی دارای اهمیت بی سابقه ای بود، چون در همان موقعی که دولت بریتانیا این اعلامیه را صادر می نمود در صدد بود آن سرزمین را ر بوده از جنگ متحد جنگی آلمان خارج ساخته و تحت قیمومیت خود درآورد. این عهد و میثاق رسمی بالفور طبق شرایط و مقررات جامعه ملل بعهده دولت بریتانیا واگذار می گردید. بعد از پایان جنگ جهانی اول میهن ملی که به یهودی ها وعده داده شده بود به تدریج رو به عمران و آبادی گذاشت. مهاجرت قوم یهود در سال های اول نهضت صیونیست مایوس کننده بود بعد از صدور اعلامیه بالفور و اخراج یهودی ها از لهستان و آلمان نازی دفعتاً قوس صعودی بی سابقه ای را شروع کرد - و به بالاترین نقطه یعنی به تعداد شصت هزار نفر در سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶ رسید و سرمایه هائی که با این مهاجرت های دسته جمعی، در ظرف پانزده سالیکه این سرزمین تحت سرپرستی دولت انگلیس بود به کشور فلسطین منتقل شد بالغ به هشتاد ملیون لیبره انگلیسی (تقریباً دو برابر بودجه این دولت در همین مدت) برآورد گردید.

خارج از جریانات و تحولات تاریخی و قول صریح دولت انگلیس برای فراهم کردن میهنی ملی برای یهود پیش آمد و حشتناک



کرده بود که فلسطین بالطبع جزو منطقه ای است که به آنها قول داده شده است.

در سال ۱۹۱۶ به تحریک لارنس طغیان و سرکشی اعراب شروع شد. در همین زمان دولت بریتانیا مخفیانه با دولت فرانسه در تماس بود تا از اهمیت قولی که نماینده آن دولت در مصر به اعراب داده بود بکااهد. در صورتی که دولت عثمانی بعد از جنگ جهانی اول از جرگه دولت های قدرتمند خارج می گردید، دولت فرانسه برای بدست آوردن سهم خود از ماترک دولت عثمانی پافشاری می کرد تا به موجب قرارداد مخفیانه ای که بین نماینده دولت انگلیس سرمارک سایکس و نماینده دولت فرانسه چارلز ژرژ پیکات که بعداً به قرارداد سایکس پیکات معروف گردید، امضاء و بدون اطلاع اعراب منطقه نفوذی در بیشتر مناطقی که دولت بریتانیا به اعراب قول و اگذاری آنها راداده بود به فرانسه اختصاص داده شد. این عمل اغفال کننده انگلیس ها و فرانسوی ها برای بار دوم پس از صدور اعلامیه الفورد در پایان جنگ جهانی اول اعراب را سخت متعجب و ناراحت نمود. آن هم در زمانی که می دانستند همین دولت بریتانیا بود که سبب گردید صیونیست ها به فلسطین برگردند و در آنجا پایه و اساس کشوری یهودی را بنامیند.

ادامه دارد

اعراب قول داد که آنها را یاری خواهد کرد تا بر ضد دولت عثمانی شوریده و موفق شوند یک کشور وسیع مستقل عربی تأسیس نمایند. این قول و قرار بوسیله هشت فقره نامه بین مامورین انگلیس مقیم مصر صورت گرفت.

هنوز یکسال از موقعی که داوید بن گوریون اولین نشریه خود را در پایان جنگ جهانی اول در اورشلیم منتشر کرد نمی گذشت که هفت نفر جوان عرب که دو نفرشان از اهالی خود فلسطین بودند در دمشق هم دیگر ملاقات کردند تا یک انجمن مخفی تشکیل دهند. آنها نام فریندهای برای این انجمن انتخاب کردند (ال فتات، دوشیزه جوان) منظور این دسته رهائی و آزادی اعراب دنیا از زیر سلطه دولت عثمانی بود. مهم تر از آن این اولین جنبشی بود که اعراب ناسیونالیست آغاز کرده بودند.

هشت نامه ای که در فوق به آن اشاره شد بین سرهنری مک ماهون و شخص متنفذ و روحانی بزرگ در عالم عرب بنام شریف مکه رد و بدل گردید. موضوع قابل توجه این که در مکاتبات سیاسی صریحاً نامی از فلسطین برده نشده بود. اینکه مک ماهون عمداً یا غیر عمد این موضوع را از قلم انداخته بود معلوم نیست، ولی لحن موضوع اعراب را قانع

و هولناکی باعث گردید یهودی ها در پائیز سال ۱۹۴۷ سازمان ملل راتحت فشار قرار دهند تا میهنی که به آنها وعده داده شده عملی گردد.

در پایان جنگ جهانی دوم ملت یهود با حقیقتی تلخ و درد آور روبرو گردید که در تاریخ سابقه نداشت. بی رحمی، وحشی گری و درنده خوئی ملتی پیشرفته و متمدن به اندازه ای وحشتناک و غم انگیز بود که تا آن وقت حتی نظیر آن در بین آدم خواران و وحشیان جنگلی دیده و شنیده نشده بود. این وحشی گری قتل شش میلیون انسان بود که تحت برنامه و از روی حساب در اتاق های گاز و کوره های آدمسوزی انجام گرفته بود و پس از آن یک دلواپسی عمده باعث ناراحتی یهودی ها در سازمان ملل شده بود چون تصمیم داشتند هر چه زودتر بازماندگان و کسانی که از زیر چنگ آلمان ها جان سالم بدر برده جمع آوری و در فلسطین سکونت دهند. و در آنجا جامعه ای نیرومند و قوی پایه گذاری کنند که بر خود متکی بوده و بتواند بعداً جلوی یک چنین پیش آمدهای شومی را بگیرد و از تکرار آن که باعث نابودی حیات اجتماعی ملت یهود خواهد بود جلوگیری نماید. شناخته شدن کشور و دولتی یهودی از طرف سازمان ملل حق مسلم این ملت و جبران صدماتی بود که در اثنای جنگ به آنها وارد آمده بود.

در نظر اعراب اعلامیه بالفور یک عمل غیر منصفانه امپریالیستی بیش نبود. بذل و بخششی که دولت بریتانیا کرده عملی بود که به هیچ وجه حق آن رانداشت. بدون اینکه قضیه را با خود اعراب در میان بگذارد خود تصمیم یک طرفه گرفته بود. ملت یهود نیز مدعی بود که این کشور طبق مدارک مستند تاریخی غیر قابل انکار متعلق به او است و اعراب مردمانی غیر فلسطینی هستند که بعدها در این سرزمین سکونت داده شده اند. با این حال یهودی ها حاضر بودند با اعراب سازش کرده در کنار هم تشکیل جامعه ای مرفه و آزاد را پایه گذاری کنند.

اعراب نیز به سهم خود مدعی بودند چیزی نظیر اعلامیه بالفور در اختیار دارند، چون بریتانیای کبیر میل داشت اعراب را بر ضد اتحادیه آلمان و عثمانی تحریک کند به



CAR ACCIDENT
SLIP & FALL
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

دفتر حقوقی دنیس ناگی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

اگر به علت رانندگی در حال مستی و یا اتهام به دزدی، دعوا
وزد و خورد، کلاه برداری توسط پلیس دستگیر شدید می توانید با تلفن
۲۴ ساعته ۷ روزه دفتر وکالت دنیس ناگی تماس حاصل فرمائید تا
ضمانت اجرائی شما فوراً صادر گردد. ما از شما مانند عضوی
از خانواده خود رسیدگی خواهیم کرد. دفتر حقوقی دنیس ناگی
از وکلای متخصص در امور جنائی نیز برخوردار می باشد.
ما می توانیم در تمام امور دعوای جنائی از شما دفاع کنیم، اتهام
به سرقت، دزدی از مغازه ها در صورت اثبات می تواند باعث سلب
و برای اقامت در امریکا گشته و به اخراج از امریکا منجر شود.

WE CAN:

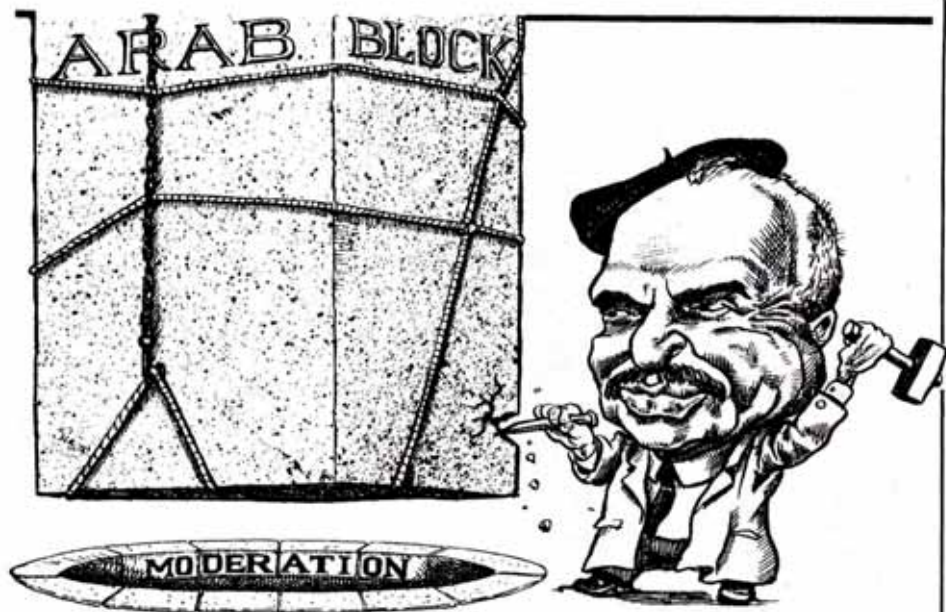
- DO ALL INVESTIGATION
 - OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
 - GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
 - HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
 - RECOVER LOSS OF EARNINGS
 - ADVANCE YOUR COSTS
- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
• دریافت حقوق شما در اثر جراحات
• تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
• پرداخت صورتحساب درمان شما
• دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
• تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۶۵۷-۲۸۲۵ (۲۱۳)

حال آنکه سروصدا و جنجال برای پس گرفتن سرزمین های اشغالی بیشتر از سوی ۱۰ درصد فلسطینی هائی که درسوریه و یالبنان زندگی می کنند بلند شده در صورتی که این عده به میل خود در سال ۱۹۴۷ از حیفا و گالیله به این کشورها مهاجرت نموده و اکنون نمی توانند اعتراضی داشته باشند و تصویب نامه ۲۴۲ هم شامل حال آنها نخواهد شد. مسلماً سازمان آزادی بخش فلسطین هم نمی تواند بعد از گذشت ۳۸ سال به اینان وعده برگشت بدهد چون تصویب نامه ۲۴۲ مربوط به سرزمین های اشغالی توسط اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ می باشد. اشتباه دیگر سازمان آزادی بخش فلسطین این است که مدعی باز پس گرفتن کلیه سرزمین های اشغالی می باشد و قدر مسلم این است که اسرائیل هیچوقت حاضر نیست برخلاف تصویب نامه ۲۴۲ اقدامی بعمل آورد و بارها هم این موضوع را تاکید نموده است. اعرابی که در سرزمین های اشغالی زندگی می کنند اهمیت به آزادی کلیه زمین های اشغالی نمی دهند و فقط مایلند ناحیه غزه و غرب اردن از اشغال اسرائیل خارج شود. بین سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۴ نزدیک به ۸۰ آبادی یهودی نشین بوسیله حکومت وقت لیکود در اطراف شهرها و دهات نواحی غزه و غرب اردن ساخته شده و به احتمال قوی این آبادیها بعداً به کشور اسرائیل ضمیمه خواهد شد.

پیش از روی کار آمدن دولت کارگری در اسرائیل آقای شیمون پرس نخست وزیر بارها پیشنهاد نموده که حاضر است باملك حسین بر اساس تصویب نامه ۲۴۲ وارد مذاکرات صلح شود، لیکن تاکنون به درخواست های او ترتیب اثری داده نشده است و بطوریکه میدانیم آقای پرس قرار است تاده ماه دیگر حکومت را تحویل حزب رقیب خود لسیکود بدهد و بدین ترتیب احتمال بازگرداندن زمین های اشغالی دیگر چندان زیاد نخواهد بود.

ملك حسین هم متأسفانه بخودی خود نمی تواند تصمیمی بگیرد چون خود را پایبند تصمیمات کنفرانس سران عرب که در ۱۹۷۴ در رباط تشکیل شده می داند. در این تصویب نامه قید شده که سازمان فلسطین تنها نماینده قانونی و برحق فلسطینی ها می باشد. قطع نامه رباط کشورهای عرب رافلج نموده و بخصوص امکان هرگونه ابتکار عمل را از



اردن

سرزمین فلسطینی ها است

ترجمه: روح الله رهبان

این تصویب نامه نشده نمی تواند نقشی در مذاکرات صلح داشته باشد. چنانچه مذاکرات صلح بر بنای تصویب نامه ۲۴۲ انجام شود واردن هم نمایندگی اعراب غزه و غرب رود اردن را قبول کند، تقریباً ۹۰ درصد فلسطینی ها به زمین های خود دست خواهند یافت و دیگر آوارگانی بشکل امروز وجود نخواهد داشت.

معلوم نیست چرا این حقیقت همواره فراموش می شود که ۶۵ درصد فلسطینی ها اکنون در اردن زندگی می کنند و شهروندان کشور اردن می باشند. عده ای نیز در غرب رود اردن، عده ای در نواحی خلیج سکنی دارند و عده ای هم به اروپا عزیمت کرده اند و در حدود ۱۳ درصد هم شهروندان اسرائیل می باشند.

اخیراً آقای جورج شولتز وزیر خارجه امریکا اظهار نمود که سازمان آزادی بخش فلسطین هیچگونه نقشی در مذاکرات صلح خاورمیانه ندارد و چنانچه فلسطینی هائی که در جریان جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ در سرزمین های اشغالی اسرائیل سکوت داشته اند مایل به پس گرفتن زمین های خود از اسرائیل برای ضمیمه نموده به کشور اردن و تشکیل یک کشور عربی فلسطینی باشند لازم است بلادرنگ اقدام به مذاکرات صلح با اسرائیل بنمایند و مسلم است که مذاکرات صلح بستگی به قبول قطع نامه ۲۴۲ شورای امنیت توسط اعراب دارد. در این قطع نامه تصریح شده است که سرزمین های اشغالی در مقابل برقراری صلح باید آزاد گردد و چون سازمان آزادی بخش فلسطین تاکنون حاضر به پذیرش

کودکان قربانی

مثلث خشکسالی، جنگ و تبعیض نژادی در آفریقا منجر به بوجود آمدن چهار میلیون نفر آواره و ده میلیون نفر مردم بی خانمان و در عین حال انفجار جمعیت شده است. مجله اقتصاد آفریقا چاپ پاریس که این خبر را منتشر کرده می نویسد آنانکه در این میان بیشتر آسیب می بینند کودکان هستند که هر سال بیماری و سوء تغذیه چهار میلیون نفر از آنها را نابود می کند و این علی رغم همه کمک هائی است که یونسف در زمینه واکسینه کردن کودکان و معالجه بیماریهای ناشی از سوء تغذیه در آفریقا انجام می دهد.

رؤسای

دانشگاهها

در آمریکا



بنوشته روزنامه وال استریت جورنال، طبق بررسی شورای آموزش آمریکا تعداد زنانی که به ریاست دانشگاهها و کالج های آمریکا منصوب می شوند هر سال روبه افزایش است. در حال حاضر ۱۰ درصد رؤسای دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی از زنان هستند، این تعداد در سال ۱۹۷۵ پنج درصد بوده است. تعداد دانشگاههایی که رؤسای آنها زن هستند و از ده هزار نفر بیشتر دانشجو دارند به ۷۷ می رسد در حالی که رقم مشابه در سال ۱۹۷۵ فقط ۸ دانشگاه بوده است.

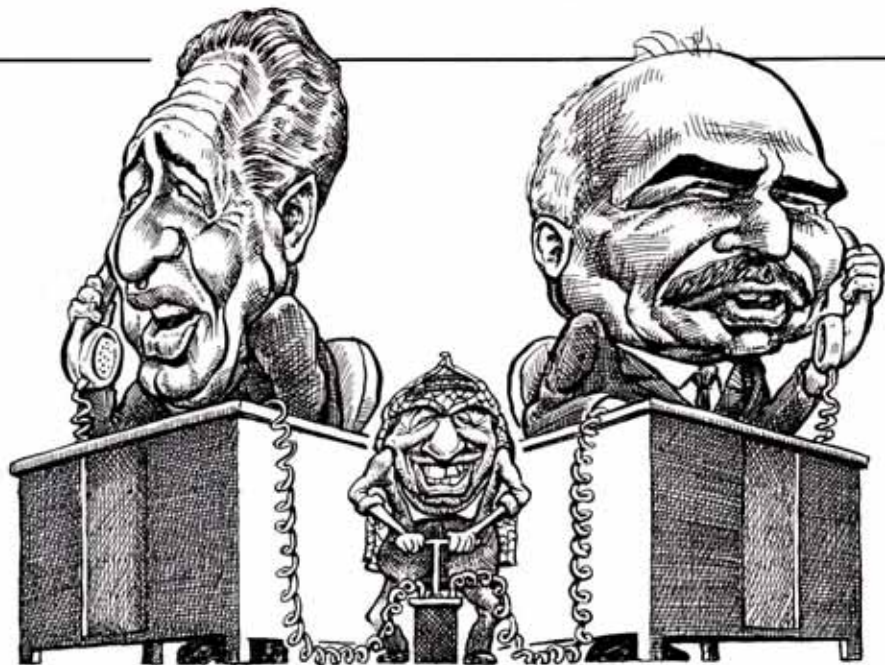
فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی غیرانتفاعی است و

کمک های نقدی شبابه

فدراسیون هزینه قابل قبول

مالیاتی تلقی می گردد.



صلح نیست و در نتیجه امیدی که به این زودی ممکن است کلیه زمین های اشغالی از دست آنها خارج شود ندارد.

سؤال مهمی که فلسطینی ها مطرح می کنند این است که آیا بهتر نیست که کشوری بنام اردن فلسطینی وجود داشته باشد که شامل زمین های اشغالی نیز بشود تا اینکه یک کشور اردن بدون زمین های اشغالی معلوم هم نباشد که سرنوشته این زمین ها تا بحال چه خواهد شد! چنانچه سیاستمداران و دست اندرکاران صلح خاورمیانه یک بررسی دقیق انجام دهند و تحولات و دگرگونیهای فلسطینی هارا در ظرف ۱۸ سال گذشته پس از جنگ ۱۹۶۷ مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهند متوجه خواهند شد که شایسته ترین نماینده جهت حفظ منافع فلسطینی های واقعی در کنفرانس صلح فقط و فقط کشور اردن است و پس سزاوار است که راه حلی را پیدا کنند که اردن بتواند نقش خود را بعنوان نماینده مردم فلسطین ایفاء کند و به این خونریزیها و کشت و کشتارها در خاورمیانه خاتمه دهد. قدر مسلم این است که چنین راه حلی باید متکی به مراجعه به آرای عمومی فلسطینی های ساکن سرزمین های اشغالی و تحت نظارت هیأت بیطرف باشد، و از فلسطینی ها خواسته شود که آیا مایلند ملک حسین به نمایندگی آنها با اسرائیل مشغول مذاکرات صلح بشود و در صورت توافق آراء ملک حسین با داشتن چنین اختیاری قادر خواهد بود پیشنهاد صلح شیمون پرس را بپذیرد و با اسرائیل وارد مذاکره مستقیم شود.

عده ای از کشورهای عرب که چاره فلسطینی هارا در صلح با اسرائیل می دانند سلب نموده است.

در سال ۱۹۷۸ انور سادات بایک شهامت خارق العاده خود را از قید این قطع نامه آزاد ساخت و آماده مذاکره مستقیم با اسرائیل شد و صحرای سینا را پس گرفت و ضمناً برای بقیه زمین های اشغالی مقرر گردید مذاکرات صلح جهت برقراری استقلال داخلی انجام گیرد. ملک حسین به جستجوی راهی برای حل این مشکل، از سازمان فلسطین خواست که به او نمایندگی بدهند تا از طرف آنها با اسرائیل داخل مذاکرات صلح بشود و یا خود آنها تصویب نامه ۲۴۲ شورای امنیت را قبول کنند و راساً مذاکرات صلح را آغاز کنند، ولی سازمان فلسطین تا کنون هیچکدام از این تقاضاها را قبول نکرده است.

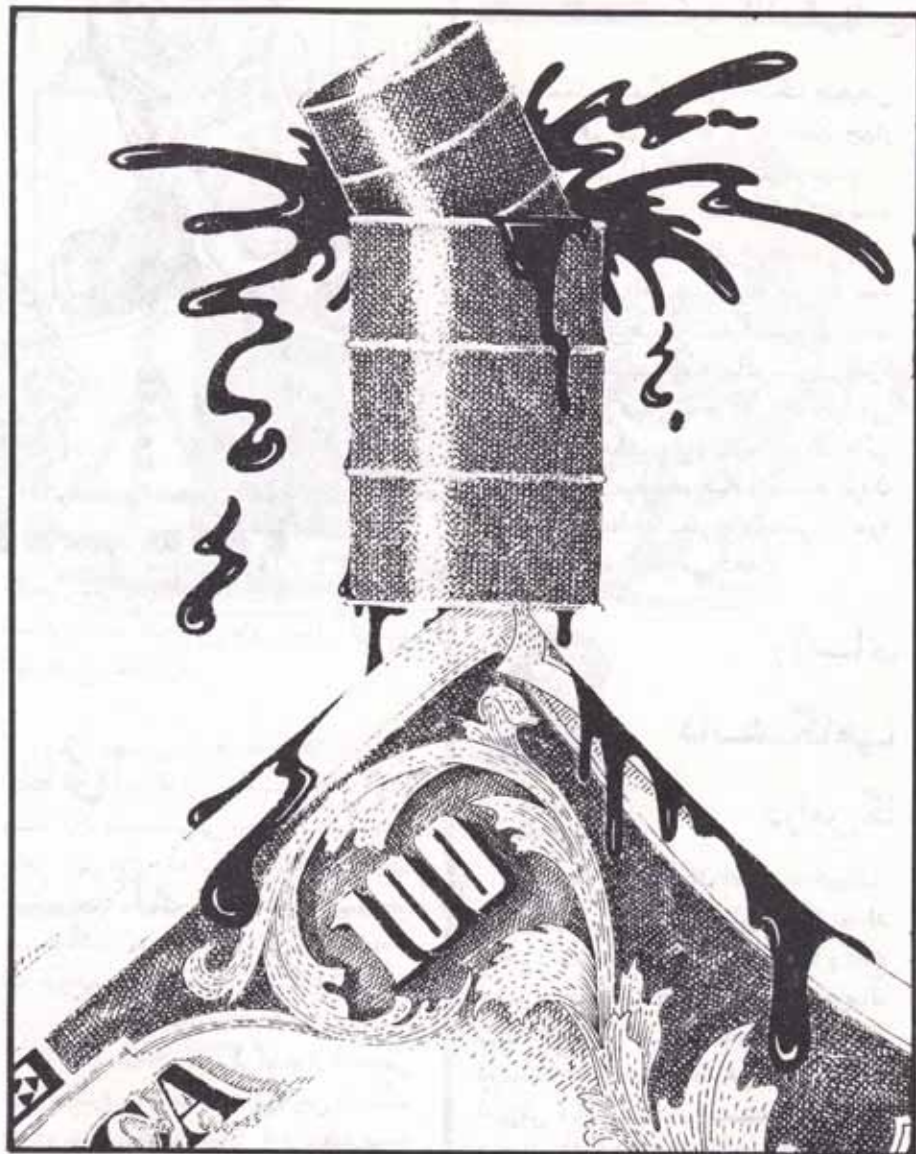
باتوجه به قراین موجود دلیلی وجود ندارد که اردن نمایندگی فلسطینی هارا در کنفرانس صلح نداشته باشد زیرا نه فقط دوسوم تمام فلسطینی ها شهروندان اردن می باشند بلکه دوسوم شهروندان اردن فلسطینی هستند - ۸۰ درصد اهالی عمان پایتخت اردن را فلسطینی ها تشکیل می دهند و حکومت و تشکیلات مختلف را در دست خود دارند، نصف وزرای کابینه اردن فلسطینی می باشند و حتی نماینده کشور اردن در سازمان ملل یک فرد فلسطینی است. تفاوت کلی اردن بعنوان یک کشور فلسطینی با سازمان فلسطین این است که اردن جهت پس گرفتن اراضی اشغالی حاضر به مذاکره صلح با اسرائیل می باشد و حال آنکه سازمان فلسطین حاضر به

در ۲۳ می ۱۹۷۳ مدیران ۷ شرکت نفتی از محل کار شرکت‌های خود در سراسر جهان، نیویورک، کالیفرنیا و عربستان سعودی به ژنو پرواز کردند تا در هتل اینترکننتینتال این شهر با زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی دیدار کنند. منظور از این ملاقات بحث درباره مذاکراتی بود که از چندین پیش بین آرامکو و عربستان جریان داشت و هدف از آن انتقال مالکیت شرکت به کشور میزبان بود. قبل از آنکه جلسه شروع شود شیخ زکی یمانی از مدیران شرکت‌های میزبور سؤال کرد آیا مایل هستند بدیدار ملک فیصل پادشاه هفتاد ساله عربستان که در راه بازگشت از یک مسافرت خسته کننده به پاریس و قاهره در همان هتل اقامت داشت بروند.

مدیران شرکت‌های نفتی به تصور آنکه فقط یک ملاقات تشریفاتی پادشاه عربستان خواهند داشت با این امر موافقت کردند ولی در جریان ملاقات پادشاه حملات شدیدی رانست به سیاست خاورمیانه ای آمریکا آغاز کرد و چند دقیقه بعد تهدیدات دیگری را شروع کرد مبنی بر این که مدیران شرکت‌ها همه امتیازات نفتی خود را از دست خواهند داد مگر آنکه فوراً دست بکار شوند و جامعه آمریکا را از منافع واقعی خود در خاورمیانه آگاه کنند. در لحظه ای که این ملاقات پایان یافت فصل جدیدی در روابط آمریکا و آرامکو آغاز شد. این روابط اکنون یک بُعد سیاسی یافته بود و همه روابط دیگر آرامکو را در کشور میزبان تحت تأثیر قرار می داد. در واقع به همان آسانی که ملک فیصل انتظار داشت مدیران شرکت‌های نفتی آمریکا بتوانند سیاست خارجی کشور را تغییر دهند، در پایان آن سال ثروت بی حساب نفت برای عربستان بوجود آمد و موجب شد نحوه عمل صدها شرکت آمریکائی که در عربستان و سایر کشورهای نفت خیز کار می کردند تغییر کند.

تصادفی نبود که در میان صدها شرکت چند ملیتی در سراسر جهان آرامکو بخت آن را یافته بود که نقش تسلیم به خواست‌های عربستان را عهده دار شود.

در سال ۱۹۳۳ عربستان با ورشکستگی اقتصادی رو برو بود و از تعداد مسلمانانی که همه ساله به زیارت مکه می رفتند کاسته شده بود و در نتیجه درآمد اصلی شرکت که از محل حج تأمین می شد کاهش شدید پیدا کرده بود. این سعود پادشاه وقت عربستان درصدد



ترجمه: پیروز

قسمت سوم

خانواده امریکائی سعود

داستانی از قدرت مالی اعراب
در آمریکا

تهیه منابع جدیدی برای کشور خود که تازه یکسال بود تشکیل شده بود برآمد و لذا در سال ۱۹۳۳ امتیاز اکتشاف نفت رابه شرکت استاندارد اویل آو کالیفرنیا (سوکال) اعطا نمود. سه سال بعد نفت در چاه شماره هفت «دمام» در مشرق کشور فوران یافت. پیداشدن نفت در آن چاه موجب بوجود آمدن یک کنسرسیوم بزرگ چند ملیتی شد که شرکت نفت عربستان و امریکا و یا باختصار آرامکو نامیده شد.

در سال ۱۹۳۶ شرکت نفت تگزاس به سوکال پیوست و در حدود سال ۱۹۴۴ نام آرامکو که در همه جا شناخته بود، دوسال بعد موبیل و اکسان وارد کنسرسیوم آرامکو شدند.

در اوایل سال های ۱۹۵۰، آرامکو بصورت یکی از بزرگترین شرکت های جهان درآمد بود زیرا ۹۰ درصد نفت عربستان را تولید می کرد که تا به امروز ادامه دارد. در پایان سال ۱۹۸۲ این شرکت بیش از پنجاه هزار کارمند و کارگر داشت و درآمد ناخالص آن به ۵۰ میلیارد دلار رسیده بود که از جمع کل بودجه بکصد کشور جهان فزونی داشت.

در سال ۱۹۴۸ مسئولان شرکت رسماً و فعالانه به مخالفت با تأسیس دولت اسرائیل پرداختند و از طریق وزارت خانه های دفاع و خارجه دولت ترومن را زیر فشار قرار دادند که دولت یهود رابه رسمیت نشناسد تا از ناراحتی اعراب و بخصوص سعودی جلوگیری

شود. همین مسئولان در سال های بعد با جلب نظر شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه و خزانه داری امریکا موفق شدند که پرداخت های خود را به دولت سعودی بصورت مالیات بحساب منظور کنند و در مالیات خود به خزانه امریکا کسر نمایند. این قرارداد در سال ۱۹۵۱ عملی شد و بدین ترتیب مالیات شرکت های نفتی از خزانه امریکا عملاً بحساب خزانه داری عربستان منتقل شد و راه را برای کمک های مالی دیگر امریکا به عربستان باز کرد.

در سال ۱۹۵۲ که سعودی ها واحه «بریمی» را در عمان اشغال کردند، آرامکو تهیه وسائل نقلیه برای نظامیان عربستان راعهده دار شد. این شرکت در همه سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نقش سرپرستی آشپزخانه سلطنتی عربستان را نیز بعهده گرفت و سرآشپزهای لازم رابرای آن استخدام می کرد. در ادامه تحریم بر آنچه که یهودی بود عربستان از کار کردن یهودیان امریکا برای آرامکو جلوگیری نمود و این سیاست تبعیض آمیز رابه سهولت اجرا کرد. بدین ترتیب که آرامکو از کلیه متقاضیان شغل خواستار شد که ویزای مسافرت به سعودی راهره درخواست های خود بفرستند و واضح بود که متقاضیان یهودی از تهیه ویزای عربستان محروم بودند زیرا در سفارت سعودی اعلام مذهب ضروری بود. این وضع ادامه داشت تا در سال ۱۹۵۹ یک دادگاه اختصاصی نیویورک حق آرامکو را در تقاضای دریافت ویزا از متقاضیان شغل

لغو نمود و اعلام داشت که یک لایه نفت باعث شده دیدگان آرامکو تیره شود و سندن آزادی های اساسی ملت امریکا را نمی توان فدای نیازهای تجارتنی و منافع این آن نمود، صرف نظر از آنکه شاه عربستان سعودی چه می خواهد.

در دهه سالهای ۵۰ و ۶۰ روابط عربستان و آرامکو مانند همیشه هماهنگی کامل داشت، اما با آغاز دهه بعد شکافهای شدیدی در آن بوجود آمد. مشکل از لیبی آغاز شد و به سرعت به خلیج فارس گسترش پیدا کرد. در سال ۱۹۷۰ معمر قذافی دیکتاتور جدید لیبی که پادشاه طرفدار امریکا رابرنکار کرده بود از شرکت های اکسان و اکسیدنتال که در آن کشور کار می کردند افزایش قابل ملاحظه ای رادر قیمت نفت خواستار شد. ابتدا این دوشرکت با درخواست های لیبی موافقت نکردند ولی قذافی شانس خود را به آزمایش گذارده بود. او به اکسیدنتال که درآمد چاههای لیبی سهم عمده درآمد آن راتشکیل می داد دستور داد که تولید نفت رابه میزان ۵۰ درصد کاهش دهد. در آخر سال ۱۹۷۰ لیبی در تقاضای خود برای افزایش قیمت نفت برنده شده بود و این امر بصورت همه گیر به کشورهای خلیج فارس سرایت کرد.

ظرف دوسال بعد شرکت های نفتی با همکاری کارتلی جدید او پک باهمه

◀



کشورهای نفتی به توافق رسیده بودند مگر بالیسی و ایران که هرکدام افزایش های سریعی را در قیمت های خود خواستار بودند. موفقیت او پک در بدست آوردن امتیازهای جدید از شرکت های عامل نفت موجب پیدا شدن اعتماد به نفس در کشورهای نفت خیز شد و بتدریج این کشورها به منظور افزایش بیشتر قیمت نفت مایل به پیدا کردن نقش کنترل در شرکت های نفتی شدند، و دو کشور عراق و لیبی برای نشان دادن تصمیم خود دوشرکت عامل را که در آن کشورها فعالیت داشتند ملی کردند.

تا اکتبر ۱۹۷۲ برای انتقال ۲۵ درصد از دارائی های هر شرکت نفتی به کشور میزبان توافق شده بود و قرار بود بعدها مقادیر بیشتری از این دارائی ها به مالکیت کشورهای مربوطه درآید تا در سال ۱۹۸۳ به ۵۱ درصد برسد. علاوه بر این طبق یک موافقت نامه عمومی جدول قیمت های فروش نفت بوسیله او پک نیز تعیین شد ولی در مورد جزئیات انتقال مالکیت موضوع به اختیار کمپانی های کشورهای میزبان گذارده شد.

در عربستان سعودی شرکت های عضو آرامکو از لزوم انتقال دارائی های شرکت ناراحت نشدند زیرا آنها خود مایل بداشتن حق بازاریابی و فروش نفت سعودی نبودند که سالها بود با این کشور موضوع اختلاف راتشکیل می داد. در واقع انتقال مالکیت به سعودی ها بیشتر بفرع آرامکو بود زیرا این امر باعث می شد که سرمایه گذاری های جدید برای افزایش تولید بوسیله سعودی پرداخت شود.

وقتی که در سال ۱۹۷۲ مذاکرات بین سعودی و آرامکو آغاز شد، شیخ یمانی فوراً قیمت هارا بالا برد و بیش از آنچه که در سال ۱۹۷۰ توافق شده بود درخواست می کرد. معلوم بود که سعودی ها دچار تب ناسیونالیسم عربی خود شده اند و هر بار که موضوع قیمت مطرح می شد بهای بیشتری رامطالبه می کردند و حالا دیگر تکان های شدید سیاسی قابل اجتناب نبود. مایه تعجب نبود که در روابط ظاهراً آرام سعودی و آرامکو یک تنش شدید بوجود آمده بود و موضوع قیمت ها و میزان تولید بصورت مسائل حادی درآمده بودند. بعضی از مقامات سعودی عقیده داشتند که آرامکو عمداً استخراج از چاه های معینی را



ذکی یمانی، وزیر نفت عربستان، افزایش بهای نفت، بیش از توافق سال ۱۹۷۰

ادامه می دهد زیرا محصول این چاهها نفت سبک است و در دوران ملی کردن صنعت نفت در کشور این امر قابل قبول نیست و لذا در یک مورد به آرامکو دستور دادند که میزان استخراج را در یکی از میدان های نفتی بشدت کاهش دهد. معذک تهدید ضبط دارائی های آرامکو مانند سایر کشورهای عربی که شرکت های مربوط را ملی کرده بودند و مسأله لغو امتیاز در مذاکرات طرفین مطرح نشده بود.

در حالیکه رادیکالیسم او پک رو به افزایش می رفت، فیصل که در سال ۱۹۶۴ به سلطنت رسیده بود دشمنی خود را نسبت به امریکا و اسرائیل بیشتر نشان می داد. او هیچگاه با واقعیت وجود یک کشور یهودی آشتی نکرده بود و همیشه به ملاقات کنندگان خود یک نسخه از سند مجموع ضد یهودی راتحت عنوان پروتکل رهبران سابق صیون تحویل می داد. در آوریل ۱۹۷۳ فیصل به یمانی دستور داد که به کاخ سفید اعلام نماید که هرگاه اسرائیل اراضی اشغالی اعراب شامل اورشلیم را که در سال ۱۹۶۷ بتصرف درآمده تخلیه ننماید عربستان سعودی نمی

تواند میزان تولید نفت را در سطح فعلی نگاه دارد. بواسطه کاهش نفت در بازارهای جهانی، نفت عربستان بصورت فزاینده ای برای امنیت دنیای غرب اهمیت پیدا کرده بود. تنها ظرف سه سال میزان نفت سعودی در بازارهای جهانی از ۱۲/۸ درصد به ۲۱/۴ درصد رسیده بود. افزایش تقاضا برای نفت سعودی و سایر کشورهای عضو او پک اعراب را در وضعی قرار داد که بتوانند برای اولین بار نفت و سیاست را بیکدیگر ارتباط دهند. در ژانویه ۱۹۷۳ وزیر خارجه کویت دنیای غرب راتهدید می کرد که کشورهای عرب آماده می شوند تا از نفت به عنوان یک اسلحه علیه اسرائیل استفاده کنند. در ۱۵ می همان سال اولین امواج خطر بوسیله لیبی که یک روز تولید خود را متوقف نموده بود به کشورهای نفت خیز فرستاده می شد. مدیران شرکت های نفتی که در عربستان مشغول کار بودند از تهدیدات نفتی واستفاده از آن بصورت اسلحه در شرایط موجود آن زمان سخت ناراحت شده بودند و نمی توانستند تغییر حالت و خشم شاه عربستان را پیش بینی نمایند. ادامه دارد

فروشگاه گوشت کاشر

Reseda Kosher Meat

قصابی کاشر (سم وسجادی)

به محل جدید در آدرس زیر

انتقال یافت

شماره ۱۸۳۲۶ خیابان شرمین وی - نزدیک رسیدا بلوار

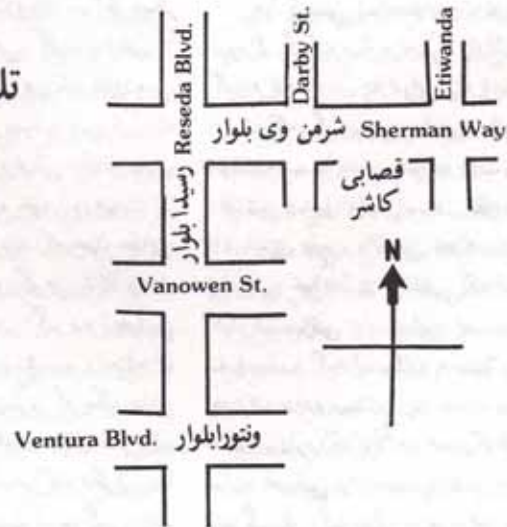
تلفن: ۶۶۸۷-۸۸۱ (۸۱۸)

پارکینگ مجانی

پشت فروشگاه می باشد

18326 Sherman Way
Reseda, CA 91335

(818) 881-6687



آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو

گویند نویسندگی! چطور؟ چون تخیل خود نوعی نویسندگی است، اما بدون قلمزنی. من تصور می‌کنم یکی از بزرگترین علل اختراع خط، احساس احتیاج به ثبت و ضبط تفکرات و تخیلات بشر بوده است. بعبارت دیگر، انسان در یک مرحله نشسته و بخود گفته است: «حیف است که اینهمه انرژی بیهوده هدر رود.» و بانوشتن و بقلم کشیدن فکر، کارنوشتن و نویسندگی آغاز شده است و درطول دهه‌ها و صدها، مثل هنر موسیقی - نویسندگی هم بحد تکوین خود رسیده است.

چه کسی توانسته است نویسنده یا شاعر شود؟ آنکه مایه اصلی راداشته و پایمردی کرده است - چه در این راه دست اندازهایی است که نگویند و پیرس. از این دشواریها، در این نوشته بعداً سخن خواهد رفت. باری، مهم داشتن مایه اولیه است. بقول ایرج میرزا: «شاعری طبع روان می‌خواهد - نه معانی نه بیان می‌خواهد.» پرسشی که اغلب مشتاقان کار قلمزنی دارند این است که: «چطور بفهمیم که اینکاره هستیم یا نه؟» پاسخ چندان ساده نیست. به اعتقاد من کسی باید قلم بردارد که اولاً همانطور که قبلاً گفته شد مایه اصلی راداشته باشد و دواماً درطول زندگیش کتابهای فراوان خوانده و با سبک‌های نویسندگی گوناگون آشنائی کامل پیدا کرده باشد و از این میان سبک نویسندگی مورد علاقه خود را یافته باشد و حتی نویسنده

در شماره قبل وعده کردم گوشه‌هایی از گرفتاریهای کاری یک نویسنده را قلمی کنم. هدف از این نوشته درد دل کردن یا گلایه نیست که مراد اصلی دادن دستمایه ای است به آنهایی که شتم نوشتن و نویسنده شدن دارند ولی از آثار جانبی و عواقب برداشتن قلم می‌هراسند. برای اینکه مطلب کاملاً جلاچی شود، اول از نویسندگی حرف بزنیم، بعد از دردسرهایش.

فکر بشر بزرگترین پدیده ای است که او را اشرف مخلوقات کرده است. تفکر و بدنبال آن تخیل کار بسیار جالبی است. بچه که بودید را بیاد بیاورید - اگر دیگر کودکی قلدر بشما زور می‌گفت یا احتمالاً از او کتک می‌خوردید و زورتان با و نمسی رسید، بگوشه ای می‌خزیدید و پس از آنکه گریه مفصلی می‌کردید و خیلی دلتان بحال خودتان می‌سوخت، یکبار خود را در هیبت ابر مردی نیرومند تصور می‌کردید که چون عقابی تیز چنگ بر این دشمن زورگومی تازد و دمار از روزگارش درمی‌آورد. اگر به تحلیل همین حادثه کوچک بنشینیم و اجزاء آن را بررسی کنیم، می‌بینیم که یک عامل خارجی انگیزه ای شده است برای تحریک سلولهای مغزی ما و از آنجا که فکراز پیدا کردن راه حلی که باعث آسودگی خاطر شخص کتک خورده گردد عاجز مانده، عنان خیال رها شده و ابرمردی که از آن سخن رفت پابعرضه وجود گذاشته است. باین می

* سیر و سیاحتی

در حال و هوای نویسندگی

و ذکری از مصیبت های آن

* مسابقه ای برای

دست بقلم های نو پا و دعوت عام

برای شرکت در این قلم آزمائی.

یانویسندگانی که بامیخواهد به آنان اقتداء کند یا از ایشان الهام بگیرد را در فکر خود تعیین کرده باشد. اشتباه نشود، منظور این نیست که نویسنده باید شخصیتی تبعی در نویسنندگی داشته باشد؛ نه. مراد آنستکه بداند حرفی را که برای گفتن دارد در چه قالبی میتواند جا انداخته عرضه نماید.

حالا از این آزمون گذشته اید و شیوه نگارش خود را تعیین کرده اید و قلم برداشته اید که بنویسید. از من می شنوید، به قلم تان حکمرانی نکنید - بگذارید قلم در دست شما چون امانتی باشد و شما، بگفته ارنست همینگوی، امانت داری امین باشید. بگذارید فکرتان بنویسد. یک نوشته خوب وقتی تبدیل بیک فاجعه می شود که نویسنده سعی می کند بگمان خود «خلاق» باشد. سعی کنید عین حرفی را که برای گفتن دارید بنویسید. کوشش برای پوشاندن لباسی فاخر بر کلامی که فی ذاته زیباست، اصالت آن کلام را مخدوش می کند. درست مثل اینکه بر صورتی که خود دارای آرایش طبیعی و خداداد است صدمن سرخاب سفیدآب بمالند. بفرمائید! ازغب شاهد رسید. آنچه همین الان بفکر من رسید، صد من سرخاب سفیدآب مالیدن بود. این را میشد نوشت: «بر صورتی که محشون از آرایش طبیعی و خداداد است مقادیر قابل توجهی لوازم آرایش استعمال کنند.» حالا خودتان قضاوت بفرمائید کدام یک از این دو جمله مقصود را بهتر می رساند «صدمن سرخاب سفیدآب مالیدن» یا «مقادیر قابل توجهی لوازم آرایش استعمال کردن.» بکار بردن واژه های نامأنوس و غیر معمول از نویسنده یک ملا لغتی می سازد. صرف نظر از ضد امتیازاتی که این ابتلا دارد و نوشته را چنان ثقیل میکند که بایک خروار سولفات دوسود هم نمی شود آنرا هضم کرد، نوشته یک ملا لغتی طعمه مطلوبی است برای ملا تخطی ها که بعداً در این نوشته، از این طبقه نیز یاد خواهد شد. علاوه بر این، زور زدن برای کاربرد واژه های نامأنوس و سنگین باعث می شود که سر رشته فکر از دستتان بیرون برود و از فکری بکر و معصوم، حرامزاده ای بی قواره و زنده پدید آید. خلاصه آنکه اصل هم سنگی و پاپیانی قلم و اندیشه را باید همیشه حفظ کرد.

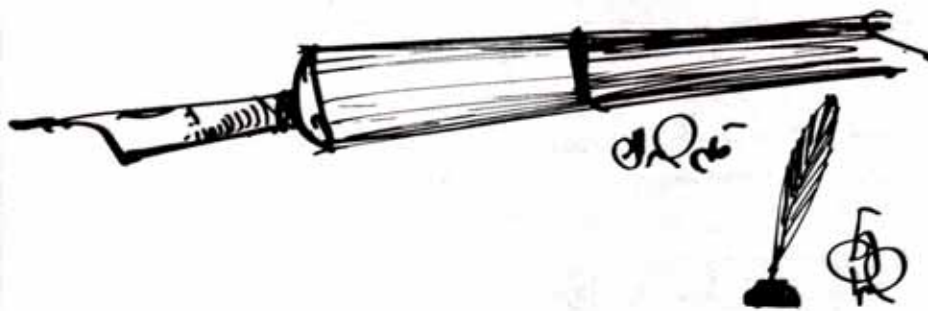
نویسنده از محیط اطراف خود تاثیر می پذیرد. سوژه های جالب و کوچک در فکر

او انباشته می شود، مثل توده ای از مواد آتشفشا. و ناگهان، بایک جرعه، انفجاری صورت می گیرد و شخصیت ها و کل داستانی که می رود نوشته شود جلو چشم نویسنده ظاهر می شوند. از این مرحله بعد، نویسنده باید خود را بدست داستان سپارد و اینجاست که اندیشه خلاق میشود و دست و قلم را در اختیار خود میگیرد و شخص نویسنده دنیائی را سیر و سیاحت می کند که نگو و نپرس. از آنجا که تجربه شخصی من بیشتر در کار داستان نویسی است، بگذارید از تجربه های خود در این مورد باشما سخن بگویم.

قهرمانان داستانی که در شرف نوشته شدن است از لحظه ای که بوجود می آیند تا وقتی که تا پایان داستان تکلیف یکایک آنان روشن شود، ابزاری هستند در دست نویسنده برای رساندن پیامی که در ذهن او متبلور شده است. من روی کاناپه نشسته ام، قلم و کاغذ در

که از سر احساس راستین حرفی برای گفتن داشته باشد در شادی شخصیت های داستانش به وجد آمده همراه ایشان، درد، میرقصد و می خواند و در غم ایشان افسرده می شود و بالاخره در عزایشان به سوگ می نشیند. از همه این حرفها گذشته، قهرمانان هر داستان، حتی پس از اینکه نویسنده آنان را می کشد، باز هم ول کن نیستند. شخصیتی که خوب ساخته و پرداخته شده باشد، چنان جان میگیرد که مرگش در ذهن خواننده نقطه پایانی بر هستی اوست اما برای نویسنده ماندگار است و زرفتنی.

تا اینجا اندرون کار نویسنندگی تجزیه و تحلیل شد. حالا برویم سر جنبه های بیرونی آن. برای خوانندگان یک نوشته، آنهم نوشته ای که نویسنده حرفی برای گفتن داشته و مورد توجه قرار گرفته (بخصوص اگر خواننده علاقه مند به نویسنندگی باشد)،



دستم و متتیا و خانواده اش یا میرزا، آقا جان نفتالین وزن و بیچه اش یا حاجی نیشان و زنهایش - گرداگردم نشسته اند و گویی آنها میگویند و من می نویسم. اینها، بر سر اینکه من چه بنویسم بجان هم می افتند، دعوا می کنند، سازش می کنند، باهم قهر میکنند. نهیب میزنم: «بس است، سرسام گرفتم!» برمیخیزم، میروم و سر میز ناهار خوری می نشینم. همه بدنبالم می آیند. گردنهایشان را کج گرفته اند باقیافه های حق بجانب. قول میدهند اذیت نکنند. این شخصیت ها که مخلوق اندیشه من اند - اعم از خوب، متوسط یا بد - فرق نمیکنند، مثل فرزندان خلیف، معمولی یا ناخلف، بامن میمانند. سرنوشت اینها را مسیر داستان تعیین می کند، ولی بعد از اتمام داستان، اینها سرفتن ندارند. بامن میمانند.

شما چه پذیرید چه نپذیرید، نویسنده ای

نویسنده اثر حکم یک مرجع را پیدا می کند - نه الزاماً یک مرجع تقلید که یک مرجع تحقیق - خواننده پرسشگر است و کنجکاو و پرسیدن و پاسخ خواستن راحق خود میداند - که البته حق او هم هست. با ایندسته از خوانندگان یک اثر، نویسنده با حوصله و حتی اشتیاق به گفتگویی نشیند، چون اینان سوء نیتی ندارند و هر چه هم پرسش هایشان تلخ و گزنده باشد، باز مثل نوشیدن شرابی کهنه و گوارا بدل می نشیند. برایتان مثالی میزنم. در داستان «ریشه ازنم، رویش از تو، آی ای هستی بمان»، حاجی نیشان در پایان داستان در صحنه ای که میان دو همسرش میانجیگری میکند، دچار حمله قلبی شده میمیرد. حالا داستان چاپ شده، مردم خواننده اند. از کنارشان که رد می شوی، در حالیکه بتو اشاره می کنند در گوش هم بیچ بیچ کنان می گویند: «حاجی نیشان، حاجی

نيسان» - وتوی نویسنده میدانی که شخصیتی که خلق کرده ای، نزد مردم شناخت پیدا کرده است. تعریف زیاد می شنوی - و این زیباییست و دلگرم کننده. با کمال تأسف آنها که انتقادی درست و بجا دارند، کمتر حرف میزنند. گروهی که تنها داستان رادنیبال کرده اند دلخورند که چرا داستان پایانی شاد نداشته است - اینهم قشنگ است، چون در میان جمع به تو این فرصت را میدهد که برای اینان که پیام نوشته رانفهمیده اند توضیح بدهی. توضیح میدهی که هدف از این نوشته هاداستانسرانی نیست که مطرح کردن حرفی است - حرفی برای گفتن. میگوئی که با کشتن حاجی نسان، توی نویسنده، نظام نامطلوب مرد سالاری را که قرن پشت قرن یکی از پابرجاترین اصول پذیرفته شده جامعه ما بوده، بخاک می سپاری، نظامی که همه مادران و خواهران و دختران و زنان معصوم ما را زیر سلطه مردانی جبار و زورگو قرار داده بود. و بعد با اعتراض عده ای روبرو می شوی که: «حالا هی از این شعارها بدهید تا خانم های ما بیشتر و بیشتر باشند رابکشند و پدرمارا در بیاورند.» و تو آنها را به چند نوشته دیگر که در آن رفتارهای ناهنجار و انتقام جو یانه زنان را برای سرکوبی و تخطئه کردن ظلمی که بایشان شده (و شاید بسا بوده بشود و اصلاً هم نشده است) یادآوری میکنی و وقتی طرف صحبت بتو گفت: «پس ما برویم و نوشته های شمارا یکباردیگر با دقت بخوانیم» آنوقت از اینکه توانسته ای خواننده ات را به مسیر فکری خود راهنمایی کنی، عرش را سیر میکنی.

اما برویم سر ملاغتی ها و از آنها بدتر ملا نقطی ها (که دنبال یک نقطه این و رو آن ور می گردند تا شریبا کنند). مثال می زنم. در شعر حنوکا که پشت جلد شماره مخصوص حنوکا چاپ شده بود داشتیم: «ز بنیان خانه هامان جمله و بران شد.» (یعنی خانه های ما از ریشه و بنیاد ویران شد). درست؟ بسیار خوب. خانمی این را می خوانند «خانم هاتمان» و بزعم ایشان (والیته راه میافتند از کشفی که کرده اند دنیا را نیز خیردار میکنند). شاعری شود بدون هیچگونه دانش دینی که حنوکا را با برویم عوضی گرفته و مبارزان حشمنانیم را با ملعونی چون هاتمان

فروقاطی کرده است. اینها ناخود آگاه برای اینکه خود توان نوشتن ندارند، هر صاحب قلمی جز خود (والیته بعضی ازانام اهل شعر و قلم را که چشم از جهان فرو بسته اند) را قبول ندارند. پای صحبت اینها که می نشینی، چیزهایی از این دست می شنوی: «خدا رحمت کند مرحوم دشتی را، وقتی بنده کتاب چهارم در مورد تحلیل مسائل اجتماعی را بردم که بخواند - نوبه قبرش بیارد، دستی به ریش کشید و با مهربانی گفت: «آفرین! هر کس در آینده این کتاب را بخواند خواهد گفت این کار دشتی است.» دوسه سال بعد، همین شخص که فکر میکند لاطاناتش خریدار دارد، به مصداق این مثل که «دروغگو یاد و هوش ندارد» کم کم مدعی میشود که: «فلان کتاب منتسب به مرحوم دشتی را من نوشته ام!»

اینگونه افراد مثل طاعون استعدادهای جوان را نابود می کنند - جوان هائی که از روی صداقت برای اینکه راهنمایی شوند نوشته های خود را نزد اینان می برند و زیر باران انتقاد و حتی تمسخر قرار می گیرند که: «اول دیگته یاد بگیر پسر جان! می خواهم راجدا نمی نویسد - میخوام درست است. معلم شما پیشوند و پسوند در دبستان یادتان نداده و نگفته که اینها باید بهم متصل باشند. این دستور زبان فارسی است. الفبای نویسنده گی با دستور زبان شروع می شود. توصیه من این است که از آنجائی که تو انگلیسی خوب میدانی، بچسبی به ترجمه. حرف آنهایی که می گویند می توانی بنویسی را گوش نکن. این کار را بگذار برای بزرگترهائی مثل ما. اینها صلاحیت تشخیص ندارند. از من بشتو!» و چون جوان مورد بحث بی تجربه است و پاک و بی آرایش، از همانجا فاتحه دست بپلم بودن را می خواند، حال آنکه چنانچه بکار خود ایمان داشته باشد، برای چنین اظهار نظرهایی تره هم خرد نمی کند. و این ایمان ریشه در عکس العمل های مردم واقعی دارد و قانع شدن نویسنده باین که توانسته است با مردم ایجاد رابطه کند. این را چطور می فهمیم؟ مردم خودشان بما می گویند. برای من این طور اتفاق افتاد.

در یکی از مهمانی های فدراسیون یهودیان ایرانی، گوشه ای ایستاده بودم و برنامه ای را که روی صحنه اجرا میشد تماشا میکردم.

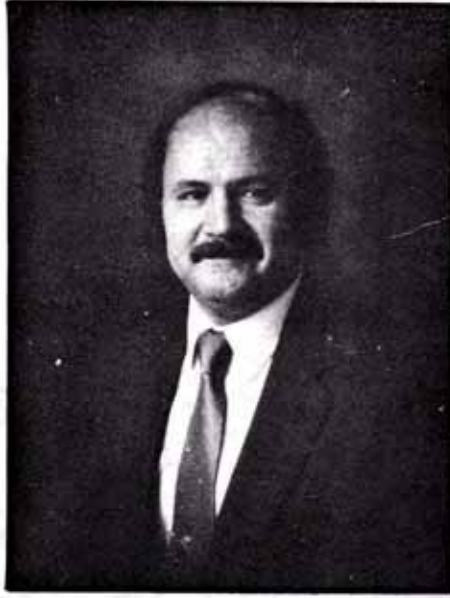
متوجه شدم که شخصی که در نزدیکی من ایستاده مرتب خیز بر میدارد تا با من حرف بزند، اما خود را عقب می کشد. جلو رفتم و باو سلام کردم. جلو آمد. بمن دست داد و با دست چپش بازوی راست مرا گرفت. چشمانش را بمن دوخت. پرسپاس بود و پراشک. سعی داشت حرفی بزند. پرسیدم: «جناب عالی را می شناسم؟» دست مرا در دستش نگهداشته بود و رها نمی کرد. بازوی راستم را نیز. پاسخ داد - پاسخ که نه، این را گفت: «زنده باشی. بنویس. باز هم بنویس. حرفهائی که توی گوی سالیهاست توی سینه من پنه بسته و من توانائی گفتنش را ندارم. بنویس. از قول دل مامی نویسی.» و بعد بلافاصله دست مرا رها کرد و میان جمعیت ناپدید شد.

آدم هائی از این دست به شما پروانه نویسندگی می دهند - پروانه ای که نصیحت های موزیانه مثنی و امانده در مقابل آن رنگ می بازد.

باری، توصیه من ناچیز به قلم زنان نوپا این است که - قبل از این که نوشته خود را به قضاوت بگذارند - قاضی را خوب بشناسند و صلاحیت او را بررسی کنند. همین!

من اینجا از همه همکشانی که در خود استعداد نویسندگی سراغ دارند، سهل است، حتی از آنانکه خود را نویسنده تمام عیار میدانند، دعوت عام میکنم که روی یک موضوع مشترک، همه قلم را بردارند و بنویسند (حالا فردا روز میروند میگویند فلانی برای مردم موضوع انشاء تعیین کرده است - چه باک، بگذار بگویند). اسم این موضوع مشترک را هم می گذاریم «امریکا». می خواهید ده صفحه بنویسید می خواهید ده کلمه - هر چه از امریکا درد دل دارید بنویسید. ماهمه این نوشته ها را بررسی میکنیم، اگر فکر میکنید استعداد نوشتن هم ندارید، مسأله ای نیست. باز هم بنویسید. بگذارید ما قضاوت کنیم تا خودتان یادگیری بهترین هارا (به رأی شورای نویسندگان) چاپ می کنیم. به همه جایزه هم می دهیم - یک چیز قشنگ - مثلاً یک شاخه گل. چطور است؟ با این تعهد که اگر تمام نوشته شما به چاپ نرسد، حتماً تکه ای از کارتان را چاپ کنیم.

به امید شناختن شما و به امید به زیور چاپ آراستن نوشته های شما.



Dr. Janfaza

تلفن و آدرس بولدی هیلز

Chiropractic Clinic
9301 Wilshire Blvd., Suite 610
Beverly Hills, CA 90210
Telephone (213) 859-8494

تلفن و آدرس ولی

Galleria Chiropractic Clinic
15301 Ventura Blvd., Suite 300
Sherman Oaks, CA 91403
Telephone (818) 907-8566

مشاوره اولیه رایگان

بارکینگ آزاد

دکتر جهانگیر جانفزا

متخصص در کایروپراکتیک دارای بورد کالیفرنیا

استاد سابق کلیولند کایروپراکتیک کالج

با سابقه ۹ سال تجربه

امور تصادفات اتومبیل و صدمات شخصی در محل کار و غیره

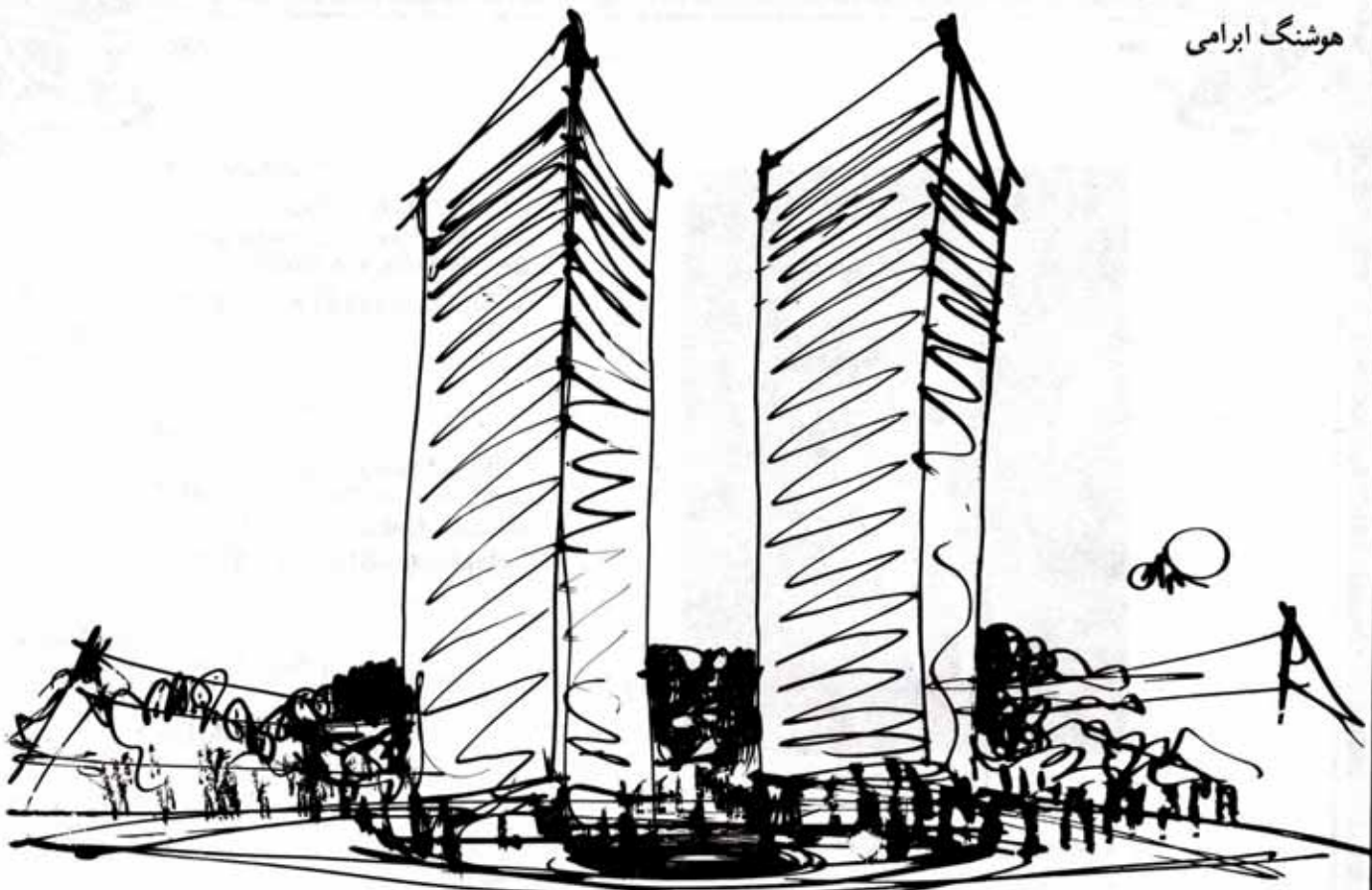
۱- طب سوزنی با همکاری متخصصین در:

۲- تجهیزات لابراتوار

۳- پزشکی امراض داخلی

معالجات سردرد، گردن درد و کمر درد، بازو و شانه درد، و دردی بدون تجویز دارو

قبول اورژانس ۲۴ ساعته قبول همه نوع بیمه درمانی



در جستجوی لوس آنجلس

می داند. ای بسا که این تصمیم من یادآور تصمیم کسی باشد که بگوید این آخرین سیگاری است که می کشد.

نمی خواهم برایت سفرنامه بنویسم. اما وقتی باتو حرف می زنم نمی توانم بر احساس خود پرده بکشم و خاموش بمانم. از فرودگاه که مارابه خانه آوردند چیزی شبیه سفرهای پیش بود. اما از فرمایش که با عیال راه افتادیم تا برویم شهر تازه را بهتر بشناسیم، لوس آنجلس را گم کردیم. فکر نکن که می خواهم بگویم در لوس آنجلس گم شدیم. نه. لوس آنجلس را گم کردیم. می گوئی مگر با نخود لوبیا وتیله انگشتی سروکار داشتیم که این حرف را می زنم. حق داری. چه جوری برایت بنویسم. مقصدی که نداشتیم. شهر را می خواستیم بشناسیم. عیال اصرار داشت بسمت «دان تاوان» برویم. یکه خوردم. ابداً حوصله فرودگاه رفتن رانداشتم اما چیزی نگفتم.

ساعتی بعد در یک «فست فود» خواستیم یک نوشیدنی خنک از گلوپائین بدهیم. دیدیم همه مشتری ها و کارگرها دارند بزبان اسپانیایی صحبت می کنند. گفتم: نکند

نوشته ای است از برای دوستان غیر لوس آنجلسی.

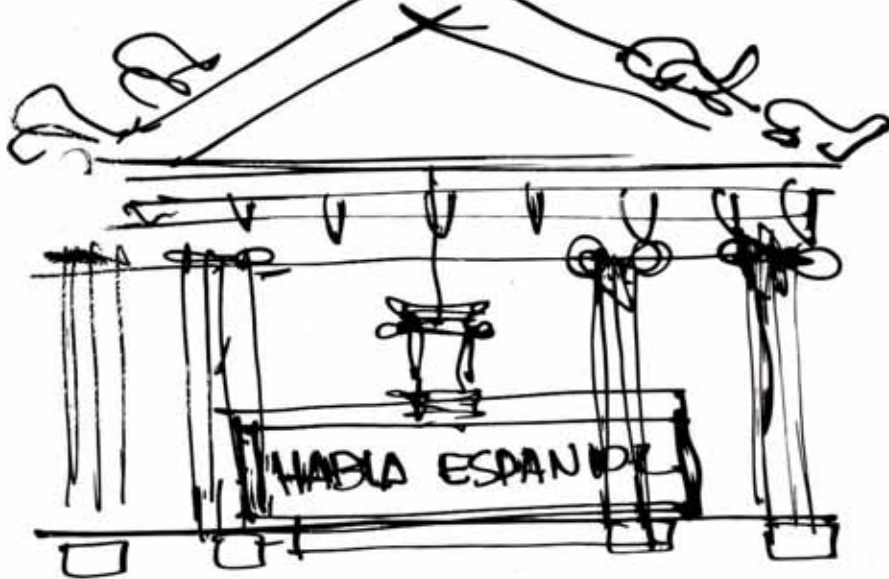
لطفاً خوانندگان ساکن لوس آنجلس

تصور کنند که این دوسه صفحه سفید سفید است.

رسیده بود. تنها عیال نبود که می گفت خوشبختی در اینجا است. همه می گفتند. ومن هم که از جوانی هر چه کتاب «در جستجوی خوشبختی» را خوانده بودم نتیجه و اثری نگرفته بودم به جستجوی لوس آنجلس آمدم. در این هفت هشت سال، سه چهار باری از این خاک دیدن کرده بودم، اما هر سفری بیش از چهار پنج روز طول نکشیده بود. و حالا آمده بودم که به اصطلاح «رحل اقامت بيفکنم» و با خودم تصمیم گرفته بودم که این دیگر آخرین بار است که در بدر می شوم. کسی چه

برایت نوشته بودم که قرار بر این بود که برای چندین بار در عمر، خانه و کاشانه و کار و زندگی را رها کنیم و به لوس آنجلس کوچ، چرایش را دیگر نپرس. در مریلند نه و با آمده بود و نه فتنه و آشوب و انقلاب پیا شده بود. هوایی بود و هوسی، این راهم نمی دانم. شاید بحکم عادت بود یا بخاطر تلقین. شاید چون از بچگی بمن گفته بودند از قومی سرگردانم، از وقتی خود را شناختم هر چند سالی در دیاری می بایست سرگردان باشم: پتسبورگ، شیراز، تهران، واشنگتن و حالا نوبت به شهر فرشتگان

دردماریکای لاتین



ما از مرز رد شده ایم و در امریکای لاتین هستیم!

عیال گفت: چرا بی ربط می گوئی. یعنی هوا اینجا اینقدر گرم است؟

گفتم: حتی آدم های «شهر قصبه» هم انگلیسی دان بودند چطور می شود مردم شهر خوشبختی انگلیسی ندانند. این که نهایت بدبختی است!

گفت: اینجا منطقه اسپانیش هاست.

گفتم: پس لوس آنجلس کجا است!

گفت: نترس. پیداش می کنم.

جستجو را ادامه دادیم. بدون هدف می رفتیم. این بار به جایی رسیدیم که قیافه هامرا بیاد کنفوسیوس و مائوتسه تنگ می انداخت. می دانستم که دیگر نباید بگویم چه شد یک مرتبه وارد خاک چین شدیم. می ترسیدم عیال حرف دیگری بآرم کند. خودش گفت: انگار از لوس آنجلس خیلی دور افتادیم.

گفتم: ما که از جاده رد نشدیم. همه اش از خیابانها گذشتیم.

گفت: پس اینجا که هیچکدامشان امریکائی نیستند.

شیشه ماشین راپائین دادم و از رهگذری پرسیدم: اینجا کجا است؟ با لهجه ای که درستش را با حرفوف فارسی نمی توانم برایت بنویسم گفت «سینان» به عیال نگاه کردم. آهسته گفت: شهر چین. چیناتاون! و خندید.

گفتم: ما که نخواستیم به چین و ماچین بیاییم. پس کواين خراب... (زبانم را گاز گرفتم) این شهر خوشبختی؟

وساعتی به شهر مبدل به شهر ویتنامی هاشد، و بعد فیلیپینی ها، بعد کره ای ها، بعد پورتوریکن ها، بعد افریقائی ها، بعد عرب ها و همینطور داستان ادامه داشت. تند و پشت سرهم شهری رابشت سر می گذاشتیم و پایه شهر دیگر می گذاشتیم اما لوس آنجلس پیدایش نبود. عیال گفت: پرت افتاده ایم. راه عوضی می رویم. ولش کن امروز بگذار فردا تاراه درست رابرویم.

گفتم: پس لااقل تا اداره راهنمائی رانندگی برویم برای تغییر گواهینامه اقدام کنیم که کاری کرده باشیم. رفتیم. سؤال اول این بود: می خواهی برگ امتحانت به انگلیسی باشد یا به ژاپنی و یا به اسپانیائی... انگار یواش یواش داشتیم از خواب بیدار

برگشتیم. به «وست ال. ای» رسیدیم. گفتم دیگر نزدیک شده ایم. این غربش است. چشم هایم رابستم و در ذهن زمزمه کردم: «اگر دست راست ما مشرق و دست چپ ما غرب باشد رو بروی ماشمال و پشت سرمان جنوب خواهد بود» قاعدتاً مرکز باید جایی باشد که دنبالش بودیم: خاک معهود لوس آنجلس. اما هر چه نقشه رانگاه کردم اسمی از ال. ای. تنها ندیدم. نقشه رابه عقب ماشین انداختم و دندان هایم رابهم فشردم. عیال صدایش در آمد که: هیچ معلوم است دنبال چه می گردی. خوب این لوس آنجلس است دیگر.

گفتم: نه. این نیست. این غربش است. من خودش را می خواهم. اصلش را. مثل این که توازیگ آدم فقط دستش را نشان بدهی و بگوئی خودش است.

گفت: می خواستی برایت یک خیابان پهلوی بکشند و چارتا مغازه این طرف آن طرفش بگذارند و بگویند این هم لوس آنجلس.

گفتم: نبودیم. نقشه بی نقشه. همین طور بگردیم بهتر است.

وگشتیم. دلم گواهی می داد که داریم می رسیم. خانه ها زیبا بود و خیابان ها پاک و قشنگ و چه تفاوت شگرف و باور نکردنی بین لوس آنجلس روز پیش و لوس آنجلس آن

می شدم. چشم هایم را مالیدم و بهت زده چپ و راست رانگاه کردم. اگر بی احترامی به مقام والای بشریت نباشد بقول امریکائی ها مثل اینکه وارد «زوو» شده بودم. همه جور آدمی بود. داشت گوشه دستم می آمد که چرا خود امریکائی ها این شهر رابهشت مهاجران خوانده اند.

من دنبال شهر خوشبختی می گشتم و آن را نمی یافتیم. دلرهبیب آرزوی دیدار لوس آنجلس می سوختم و از آن دور بودم. وقتی داستان آن روز رابرای یکی از خویشان تعریف کردم تعجب کرد و گفت: توی این شهر عظیم که در روزهای اول ورود بدون نقشه بجایی نمی شود رفت. شمایه مناطقی رفته اید که پای خیلی از هموطنانی که سال ها اینجایند به آنجاها نرسیده است.

فردایش با «مپ» و «پلان» و مجهز و حساب شده راه افتادیم. به نزدیکی های جایی که در روی نقشه مقصدمان بود رسیدیم. یکی از همان تابلوهای معروف جلو چشم سبزشد: «به سانتامونیکا خوش آمدید» به عیال گفتم: ماداریم دنبال شهر لوس آنجلس می گردیم. اینجا که جای دیگری است.

با این همه به امید یافتن محبوب رفتیم اما به کنار دریا رسیدیم. گفتم: ادامه بدهیم شاید وسط های اقیانوس به اقلیم خوشبختی دست پیدا کنیم. جوابی جز سکوت نشنیدم.

روز. سردر نمی آورم. تکلیف شهرهائی مثل لندن یا تهران معلوم بود شمالش اعیان نشین و جنوبش فقیرنشین. اما از بافت و ترکیب این شهر سردر نمی آورم. بانقشه آشتی کردم و دست بسویش دراز. فریاد زدم «یافتم! یافتم!» از نگاه عیال نگرانی اش را خواندم. گفتم: خیال می کنی زده بسم؟ نقشه رانگاه کن. این رنگ زیبای آبی آسمانی را ببین. اینجا است آن سرزمین مقدسی که دنبالش هستم.

عیال گفت: چرا اینقدر دهاتی بازی در می آوری. اگر کسی بفهمد که تودر بوری هیلز هستی ونمی دانی کجائی آن وقت من و بچه ها چطور می توانیم توی چشم مردم این شهر نگاه کنیم.

گفتم: پس ناف شهر فرشتگان همین جا است. خاک خوشبختی خیز همین جا است. آدم های اینجا مظاهر سعادت و کامیابی اند. و یادم از گفته انشتین آمد که: تخیل ازدانائی مهم تر است.

زنگ که زدم آقای چارلتون هستون خودش در راباز کرد. انگار می دانست که جوینده کیمیای سعادت پشت درخانه او است. مثل یک بچه از خوشحالی لهله کشیدم: شما نمید؟ خودتان هستید؟ چه سعادت! چی صداتان بزنم شمارا. وای که در نقش حضرت موسی نمایانگر چه قدرت و عظمت الهی بودید. نه اینجا باید اورشلم ثانی باشد. رنگ آبی آسمان رنگ الاهیات است و تقدس. بگویند ترا بدان خدائی که فرمان را از او گرفتید بگویند. آیا چگونه می توان شاهد خوشبختی زندگی واقعی آدم های این دیار بود.

نگاهم کرد و گفت: کل بیز! کل بیز! گفتم: غرض همان دای نستی دو است. گفت: کل بیز! و در روبرویم بست. فریاد زدم: دای نستی دو؟!

عیال ابرو درهم کشید و لبش را گاز گرفت. در مرز دیوانگی بودم. پرسید: چه می گوئی! کجائی؟

گفتم: هیچی. همین جا. کنار تو. و به راندن ادامه دادیم. باید شهر خوشبختی را پیدا می کردیم. باید به لوس آنجلس دست می یافتیم. جد کردم که در جلد مرحوم کریستف کلمب رفته ام یا آقای امریک. همین طور که می رفتیم عیال

ناگهان گفت: وای آنجا رانگاه، چه جانور هائی! ومن سر بر گرداندم و دیدم که دوتا مرد توی پیاده رولب داده اند ولب گرفته اند. و چند قدم دیگر دوتای دیگر دست در دست هم و باز کمی آن طرف تریکی دست بر کمر آن یکی. هر چه فکر کردم که دیگر اینجا کجای شهر خوشبختی است عقلم بجائی نرسید. و چند بلوک آن طرف تر منطقه وسیع و بی درو پیکر فحشاء و آن طرف ترش مرکز خرید و فروش انواع و اقسام مواد مخدر و این طرفش ستاد کل دزدی و جنایت در روز روشن و شب تاریک. ساعت ها کوبیدیم و آخرهای شب خسته و کوفته بی آن که من بدانم لوس آنجلس واقعی کجاست به خانه باز گشتیم. شب، ماجرا را با یکی از دوستان قدیم که سالهاست مقیم این حوالی است در میان گذاشتم. به او گفتم از خیر خود شهر گذشتم. می خواهم بروم در این دره ای که شنیده ام مردمانی پاک و پارسا دارند زندگی کنم. گفت: بدنیت اما حتی شرکت تلفن، آنجا را از لوس آنجلس راه دور حساب می کند. گفتم: پس لااقل تو بگو این شهر بی پیر لوس آنجلس کجاست. در ایران یک استان داشتیم به اسم تهران و یک شهر هم به اسم تهران. شهر تهران هر چه بود معلوم بود کجای استان تهران است. گفت: آنها راولش. اینجا «سیستم» دیگری حکم فرماست. گفتم: چند سال طول می کشد تا ما با این سیستم دیگر آشنا بشویم. گفت: عجله نکن بگذار عرق تنت خشک بشود بعد. اما هر جا بسلامتی خواستی زندگی کنی بفکر فردای بچه هایت باش. در اینجا آدمها را از روی محل سکونت آنها می شناسند. اگر آدم شیاد فاسدی در محل ایکس زندگی کند در برابرش تعظیم می کنند و اگر مرد باتقوای فاضلی در منطقه زی ساکن باشد محلش نمی گذارند. ازت می پرسند بگو در کجا زندگی می کنی تا بگویم چقدر قابل احترامی. گفتم: نمی فهمم. این چه ربط بابچه هایم دارد. گفت: بچه هایت که بزرگ شدند و موقع ازدواجشان رسید می فهمی! گفتم: شنیده بودم که اینجا پسر ها با کارت سبز ازدواج می کنند و دخترها بانز و کادیلاک پیوند زناشویی می بندند. اما آنچه تومی گوئی برایم حرف تازه دیگری است. گوش می راکه زمین گذاشتم حاج وواج ماندم. اما فردایش از رو نرفتم. وقتی که

عیال گفت: «خودت که هیچ مراهم با این گشتن های بیبوده است داری به جنون می کشانی. دور من یکی راخت بکش. خودت برو هرکاری می خواهی بکن». خودم مرد و مردانه مثل کسی که قهرمان پایداری و ایستادگی باشد تنها، بدنبال یافتن شهر لوس آنجلس براه افتادم و الان که دارم این چند کلام را برای تومی نویسم چهل روز تمام است که در بدر می گردم و شهر خوشبختی را هنوز نیافته ام. چهل روز است که توی «فری وی» های «وان او وان» و «فور او فایو» و «تن» و «وان تن» و انواع و اقسام دیگر جاده های پهن و دراز این خطه روزگار می گذرانم.

یک صبح مه غلیظ تر از روزهای دیگر بود و هوا دم کرده بود و مه دود آلود بود و من از نزدیکی های فرودگاه می گذشتم. کمر بند ایمنی را مطابق مقررات بسته بودم. ماشین آرامتر از لاک پشت حرکت می کرد. جلوم را بدرستی نمی دیدم. در میان ابرها پیش می رفتم. کمی شیشه پنجره را باز کردم. صدای آرام و یکنواخت پرواز یک هواپیما بگویم رسید. یکباره حس کردم خلبانی هستم که دارم هواپیمائی را هدایت میکنم. بر فراز آسمان ها بودم و مست لذتی گنگ. پیچ رادیو را چرخاندم تا با صدای شنیدن نوای موسیقی لذت را کامل کنم. گوینده گفت: «امروز هوای لوس آنجلس بسیار آلوده است. سعی کنید نفس عمیق نکشید! به افراد مسن و خردسالان توصیه می شود...» خاموش کردم رادیو را. شیشه پنجره ماشین را بالا کشیدم و از عالم رویای زود گذر به بیرون آمدم. از خودم پرسیدم این است جانی که این همه می گفتند از خوش آب و هوایترین مناطق امریکا است؟ لابد می گوئی فقط سالی یکی دوروزش این طور است. می گویم: یکی دوروزش هیچ یکی دودقیقه اش کافی است که نفس نکشی و تکلیف روشن بشود.

گفتنی زیاد است. باور کن اگر وقت اجازه می داد ساعت ها برایت می نوشتم. اما می دانم که توهم حوصله خواندن ترهات مرا نداری. صحبت از جاده ها بود. در اینجا گاه بعیان می بینی که دور تند و سریع و بی امان «ماشینیسیم» به نقطه اول بر می گردد و چرخ ها از حرکت باز می ایستد. و این وقتی است که توی همین جاده ها با «راش آر»

اوضاع یهودیان در اتیوپی (حبشه)

های ایشان توقیف گردید و اکثراً مجبور به تغییر مذهب خود شدند.

در سالهای اخیر با اینان بصورت اتباع درجه دوم کشور اتیوپی رفتار شده و متحمل صدمات و خسارات فراوان در جنگ های داخلی گردیده و همواره در معرض آتش تعصبات خصمانه سایر هموطنان خود بوده اند.

در تحت فرمانروایی امپراطور «هیلاسلاسی» در نیمه دوم سال های ۱۹۰۰، یهودیان «فالاشا» دارای آزادی در نگهداری مذهب و آئین خود بوده اند، ولی همچنان از حق داشتن مالکیت زمین و اجازه مهاجرت از کشور محروم بوده اند.

در پی انقلاب ۱۹۷۴ اتیوپی و برکناری امپراطور سابق، رژیم مارکسیستی جدید شروع به مخالفت با جامعه یهودیان «فالاشا» نموده و برنامه های ضد یهودی و ضد انسانی خودرایکی بعد از دیگری بمورد اجرا گذارد.

امروزه، یهودیان «فالاشا» در شرف نابودی کامل می باشند، تعداد زیادی از آنان از زیر بار حکومت ستمگر و وحشی کنونی فرار کرده، و زندگی جدیدی را در اسرائیل شروع نموده اند و بقیه در اردوگاه های آوارگان در کشورهای مجاور، دارای نکبت بارترین نوع زندگی انسانی بوده و در گرسنگی و کشفات و انواع بیماری های مسری دست و پا می زنند و خلاصه اینکه زندگی برای یهودیان بیگناه اتیوپی امروزه، همانند «زندانی» است که برای زنده ماندن احتمالاً نجات جان خود از جهنم اتیوپی تلاش می نماید.

جمعیت یهودیان اتیوپی در سال ۱۹۴۸: ۲۵۰,۰۰۰ نفر

جمعیت یهودیان اتیوپی در سال ۱۹۸۲: ۲۸,۰۰۰ نفر

عمده جامعه یهودیان سیاه اتیوپی (حبشه) در ناحیه «گوندار» در شمال غربی این کشور اقامت داشته اند و بنام «فالاشا» خوانده می شوند.

با مطالعه تاریخ و رسوم «فالاشاها» معلوم می گردد که این جامعه حداقل از قرن چهارم میلادی در کشور حبشه دارای قدمت تاریخی می باشند.

«فالاشاها» خود را از اعقاب حضرت سلیمان و ملکه سبا و نتیجه اقامت فرزندانشان بنام «مینیک» در اتیوپی می پندارند.

نگهداری مذهب در میان ایشان صرفاً بر اساس «قوانین تورات مقدس» بوده و بتازگی با «قوانین تلمودی» آشنائی پیدا نموده اند و همانطور که در میان سایر جوامع یهودی مرسوم می باشد شبات و موعدها را نگهداشته، در کنیساها تغیراً می خوانند و قوانین کشور را نگه میدارند. تا قبل از قرن شانزدهم، یهودیان «فالاشا» دارای یک خودمختاری حکومت داخلی و استقلال اقتصادی در میان خود بوده و جمعیت آنها در حدود یک میلیون نفر تخمین زده می شد.

در قرن هفدهم میلادی، در اثر فشارهای مسیحیان و مسلمانان، این جامعه نسبتاً آزاد شروع به ضعیف شدن نمود، از جمله زمین

روبروئی. پنج خط و شش خط ماشین ها همینطور پشت سرهم توی این جاده ها صف کشیده اند و پاورچین پاورچین بجلومی روند. مثل این که ستون فقرات پنج یاشش ازدهای عظیمی را دارای نگاه می کنی که قیقاج وار دارند خودشان را روی زمین می کشند و بسوی شهر دست نیافتنی خوشبختی می روند.

توی هر کدام از این مهره ها، از این قوطی ها یک آدمی نشسته است و بدنبال کیمیائی می رود که پدرش وجدش وجدش وهمه اجدادش رفته اند. نه من تنها نیستم دیگر. در این لحظات، خوشبختی و بدبختی و این حرفها را از ذهن بدور می ریزم و آدم ها را تماشا می کنم. پشت ماشین توی فری وی یکی دارد صبحانه می خورد. لیوان قهوه را با این گذاشت و چیزی در دهان چپاند. آن خانم به آئینه عقب ماشین چشم دوخته و مثل این که جلو شیک ترین میز توالی ها نشسته دارد مداد ابرو می کشد، آن یکی روژ لب، این یکی ریمبل، این یکی رانگاه کن، دوتا دستش را از فرمان برداشته و دارد گیسوان افشانش را پوش می دهد و در عین حال ماشین هم بجلو حرکت می کند. آن آقا را باش دارند روزنامه مطالعه می فرمایند.

دریغ که عجایب هفتگانه دنیا هفتگانه ماند! و گرنه این راهم می شد به آن افزود. شهر فرنگ عجیبی است جدآ. نشد دو کلمه از پیشرفت های هموطنان برایت بنویسم. کم کم دارم متوجه می شوم بین لوس آنجلس و اپوزیسیون مرفعی ما یک تشابه یابک ارتباط نامرئی عمیق وجود دارد. هر دو پارچه چل تیکه اند. در هر دو از اطلس زربفت گرفته تا تیکه کهنه دورانداختی می توانی پیدا کنی. در هر دو هر پاره یک آهنگ ساز میکند. از این بگذریم هم میهنان در این دیار ماشاء الله هزار ماشاء الله خیلی خوب ترقی کرده اند. مثلاً در حالی که شرکت عظیم بل تلفن در دسترس این خاک پهناور یک یلو پیج دارد ایرانی ها موفق شده اند تا این لحظه سه تا یلو پیج مخصوص ایرانیان عزیز منتشر کنند. پیش بسوی ترقی بیشتر!

سرت را درد آوردم. می بخشی. بگذار گفتنی های فراوان را در کنار ناگفتنی های بیشمار بگذارم تا زیر پوشش گردوغبار ایام مدفون شوند.

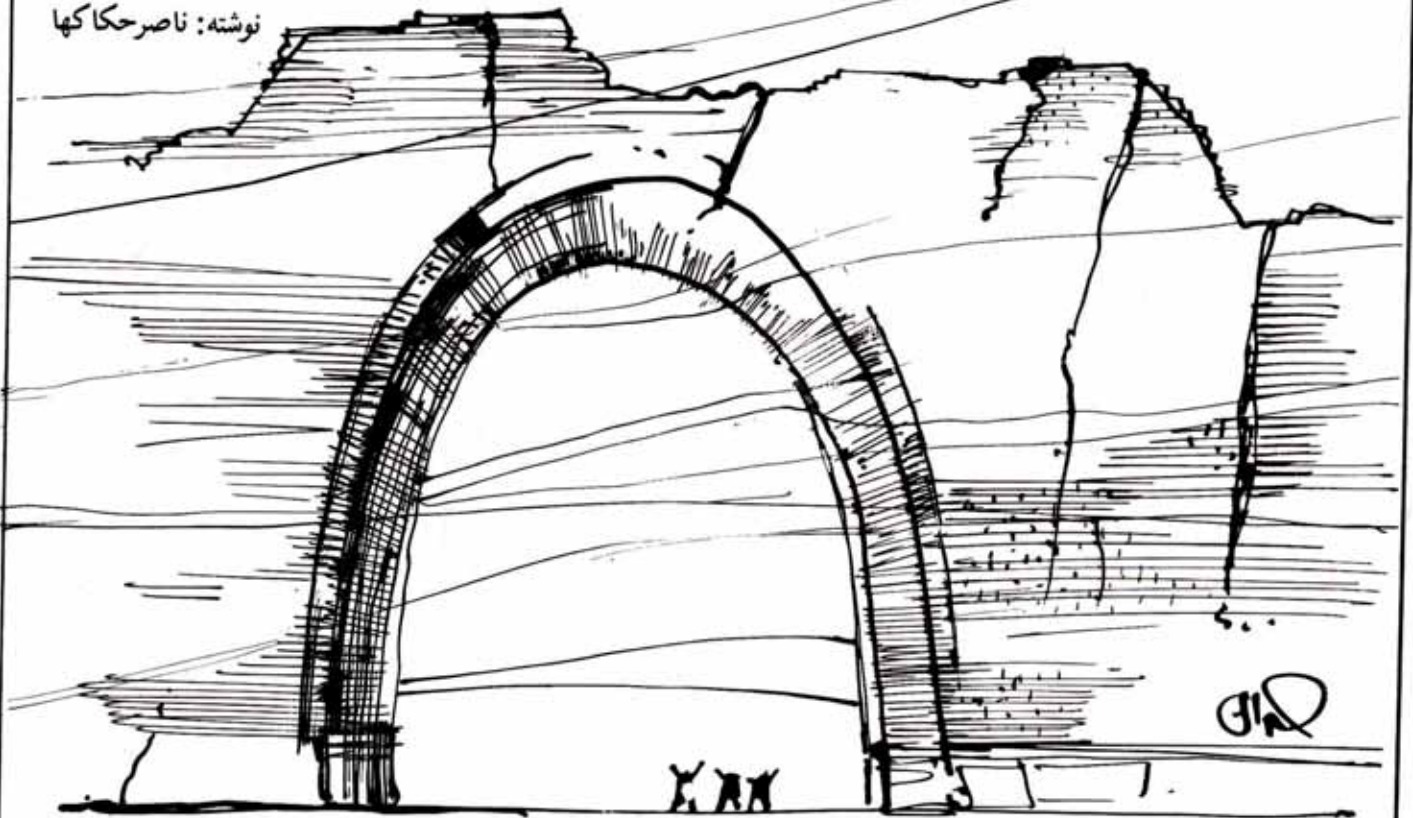
اسرائیل و فیلی پین

شیمون پرس طی ملاقات با شارژ دافر فیلی پین اظهار داشت که انتخاب کورازون اکینو به ریاست جمهوری فیلی پین یک پیروزی برای دموکراسی محسوب می شود، ضمناً پرزیدنت هرزوغ پیام تهنیت آمیزی برای رئیس جمهوری جدید فیلی پین ارسال داشت.

دولت اسرائیل دولت تازه فیلی پین به رهبری خانم کورازون اکینورا برسمیت شناخت. شارژ دافر سفارت فیلی پین در اسرائیل به مقامات وزارت امور خارجه اطلاع داد که تغییر رژیم بهیچ وجه به روابط دوستانه اسرائیل و فیلی پین خللی وارد نخواهد ساخت.

هنر شعر و شاعری

نوشته: ناصر حکاکها



است که در قلمرو ادبیات پارسی به تفسیر و نقد و بررسی و نویسنده‌گی و شاعری پرداخته و ترکتازها می‌کنند و بدون تعارف باید گفت که این «حضرات» بی‌محابا و بدون شرم و باک دست به تخریب و انهدام این کاخ با عظمت زده‌اند. و با اظهار تأسف بسیار باید گفت که در این رهگذر سعیدی و حافظ و مولانا و فردوسی و دیگر نامداران و بزرگان ادب پارسی هم بره‌های قربانی سفره‌های رنگین یا رنگین ایشان گشته‌اند. بعلاوه تنی چند نظم‌سرای بی‌مایه و قلم‌بده‌ست بی‌توش و توان هم با «تکه‌بری» و «وصله‌پینه» کردن آثار و اشعار دیگران و چاپ و نشر آنها بنام خود، نام و عنوانی بنام شاعر و نویسنده دست و پا کرده‌اند که حاصل جمع تمام این اعمال دوزخ‌انصاف و خرد بوجود آمدن آشفته‌بازاری است از فرهنگ و هنر و ادب ایران زمین که بر حال و احوال و اوضاع آن باید شدیداً گریست.

بامید آنکه این هشدار از یکسبوعث بیداری و هشیاری «حضرات» گردد و به این اصل مسلم و ملموس معتقد شوند که یک «پینه دوزخ‌شدست» و «یایک» «چینی بندزن با ذوق» بمراتب متشخص‌تر از یک شاعر و نویسنده کم‌مایه و خالی از چینه است و از طرفی اساتید حاصبنظر را بصرافت بیندازد که قدم همت به میدان گذارند و از بدآموزی و اخلال و تخریب این گروه جلوگیری نمایند که این رسالتی است تاریخی و اجتماعی و فرض و واجب و قابل پی‌گیری و اعتنا که فرهنگ دوستان و ادب‌شناسان را از توجه به آن گریز و گزیری نیست.

عوارض ناشی از دگرگونی وضع ایران و پی آمدهای ناهنجار و اوضاع سیاسی و اقتصادی و محیطی آن که دل هر عاشق وطن را بدر می‌آورد، به محیط هنری و فرهنگی و ادبی هم سرایت نموده که اسباب تکدر خاطر و تأسف بسیار شیفتگان فرهنگ و ادب را فراهم کرده است. در این رهگذر، برداخل نشینان خرجی نیست چه آنکه ایشان در زیر فشارهای آنچنانی دولتمردان حاکم کاری نمی‌توانند کرد و راهی، بغیر از آنچه در پیش پای ایشان گذاشته‌اند نتوانند رفت. ولی حرف و سخن و گلایه بر سر رفتار و کردار مابرون مرزی‌های غربت نشین است که غافل از آن می‌باشیم که در کجا هستیم و چه می‌کنیم و چه مسئولیت خطیر تاریخی اجتماعی در پاسداری و حفظ و حراست میراث‌های فرهنگی و ادبی خویش برعهده داریم.

غفلت از انجام دادن این وظیفه اساسی، بوجود آمدن آشفته‌بازاری است چندش‌آور و مشمژکننده. از یک سو نوکیسه‌های یک لاقبا برای اظهار تشخیص و تفاخر و افاده فروشی بساختن نسب‌نامه‌هایی از تبار قارون و شجره‌نامه‌هایی از دودمان خاقان کبیر پرداخته‌اند و بر طبل‌های توخالی خود می‌کوبند و به آزار گوش‌های ظریف و ارستگان صاحب‌دل پابرسر دنیا نهاده، می‌پردازند. از سوی دیگر «الفا خوانان» بی‌نام و نشان و بیمایه مکتب‌های ادبی و هنری در پی بدست آوردن القاب و عناوین «استاد» و «دکتر» بهره‌داری می‌کوبند و به آستان بوسی و خاک مذلت فرو می‌افتند. حاصل این تلاشها اعلام موجودیت عده‌ای شبه‌شاعر و نویسنده و سخن‌سنج ریزودرشت

موضوع اصلی، بحث در زمینه هنر شعر و شاعری است. باید یادآور شوم که در این مقاله تا آنجا که میسر و مقدور باشد از اطاله کلام پرهیز کرده و بگونه ای ساده و روشن به تجزیه و تحلیل مطلب می پردازم. منطقی تر آن است که، در بدایت امر، تعریفی واضح و ساده از هنر بطور کلی نموده و پس از آن، ادبیات و شعر و شاعری سخن گفته شود.

زیبائی و جمال پرستی و پرداختن به امور ذوقی خمیرمایه طبیعی و ذاتی وجود هرناسان است و به همین دلیل طبیعی است که اولاً آدم پس از دستیابی و تسلط نسبی بر قوای طبیعت و رفع احتیاجات اولیه زندگی توانست فراغتی حاصل کرده و اوقات اضافی را صرف توجه به موضوعات ذوقی و هنری بنماید و به خلق این آثار دست بزند و از این طریق به اقتناع و ارضاء ذوق جمال پرست خود بپردازد. بدیهی است که پس از توجه کردن به امور ذوقی و هنری، صاحب نظران دست اندر کار برای فرم دادن به موضوع و جلوگیری از هرج و مرج و آشفتگی در این قلمرو بوضع تعاریف و قوانینی پرداختند.

هنر را تلاش و کوششی برای خلق و ایجاد زیبایی و حاصل آن را کسب لذت های معنوی و روانی دانسته اند. ارسطو، هنر را تقلید از طبیعت می دانست و معتقد بود که کار هنرمند ترسیم و تجسم طبیعت در عالیترین و زیباترین شکل ممکن است. در مکتب فروید و همفکران او، هنریک حالت تصعید روانی و بیان و نمایشی زیبا و قشنگ از صورت های امیال و خواسته های سرکوب شده و واپس زده انسان است. عبارت ساده تر، فروید و همفکرانش معتقدند که امیال و غرایزی که بدلائل اخلاقی و اجتماعی یا بهر دلیل دیگر محلی برای اظهار و ابراز و خودنمایی ندارند، از بین نمی روند بلکه در ضمیر ناخود آگاه شخص، واپس زده و متراکم می شوند و دائم در پی فرصتی مناسب برای ابراز و خودنمایی و ارضای خویشند که صورت های برون فکنی منفی آن ارتکاب جرائم و یا بیماریهای روانی است و جنبه های مثبت و دلپذیر آن هنر و امور ذوقی است.

به بیانی ساده و روشن می توان گفت که هنر برگردان و تجسم و ارائه ایست از حالات انفعالی عاطفی شخص هنرمند بصورتی واضح و جالب و تاثیر انگیز، تا آنجا که بتواند تا اعماق ذهن مخاطب نفوذ کند و همان حالت انفعالی عاطفی را در او بوجود آورد.

و اما از دیدگاه فنی و روانشناسی عملی این انرژی و نیروهای زائد و متراکم حیات است که به مصرف خلق آثار هنری و ذوقی می رسد تا موجب تسکین و تلطیف خاطر و تخلیه و آسودگی روان گردد و به همین دلیل است که روانشناسان «بازی» را نوعی هنر ساده و ابتدائی دانسته اند.

معتقدین ب فلسفه «اصالت هنر» بخلاف پیروان فلسفه هنر در خدمت اجتماع و اخلاق، سودجویی و بهره برداری و توقعات مادی را از هنر، کاری خلاف موضوع و ضایع کننده هنر می دانند و بر این عقیده اند، آنجا که پای سودجویی و بهره برداری و توقعات مادی از موضوعات هنری بمیان آید، وارد مقوله «صنعت» می شویم و دیگر از هنر اثری نیست. مثال رایج در این مورد به این صورت است که می گویند شاخ و برگ های درختان سرسبز و تنومند در غروب آفتاب جنگل با آن سایه روشنهای دلپذیر و نشاط آور توأم با آوای مرغکان غزلخوان و نغمه پرداز، از دیدگاه یک نقاش یا شاعر یا موسیقی دان با ذوق و حال، خیال انگیز و مضمون آفرین است. ولی از نظر یک نجار

صنعتگر و سودجو، تنه تنومند درختان و سائلی برای کار و درآمد است و از دیدگاه یک سر باز جنگجو موقعیت استراتژیکی مطرح و از نظر یک شکارچی قهار، موقعیت شکار مورد نظر است.

هنرمند از برخورد با حوادث و موضوعات گوناگون، دل انگیز و یانفرت آور، دچار تأثر می گردد و این تأثر باعث پیدایش احوالی خاص و متناسب با زمینه های انفعالی عاطفی او می شود و او را و او می دارد، با وسائلی و ابزار و آلات گوناگونی که در اختیار دارد به ارائه و بازگویی روشن و واضح و متاثرکننده آن احوال از دیدگاه خود بپردازد. این ابزار و آلات در نقاشی آب و رنگ و خط و قلم و در پیکر تراشی مواد جامد و سخت و قابل تراش، در تئاتر حرکات و کلمات و عبارات متناسب و موزون، در معماری، لوازم ساختمانی و تزئینی، در موسیقی اصوات و در نویسندگی و شاعری الفاظ و کلمات می باشد.

کار هنرمند در خلق آثار هنری، بخلاف تصور بعضی ها، خلق و ابداع ابراز و آلات کار نیست بلکه تالیف و تلفیق آنهاست. ابزار کار و وسائلی کار همه در طبیعت موجود است و هنر و استادی هنرمند در تالیف و تلفیق و جاسازی و تجنیس این ابزار و وسائلی و آلات بصورتی ممتاز و بدیع و گویا روشن است که باعث تشخیص و امتیاز کار او باشد و سبکی مشخص و بدیع را از کار او ارائه نماید. مثال های روشن و گویا در زمینه ادبیات پارسی سبک و روان سعیدی در غزل سرایی، فردوسی در حماسه پرداز، مولانا جلال الدین رومی در بیان احوال عارفانه، نظامی گنجوی در نمایش پرده های نمایشنامه است و حافظ خلوت نشین هم که جای خود دارد.

در تعریف شعر گفته اند که: «کلامی است مخیل و موزون و مقفی» که معنایی را افاده نماید. خیال انگیزی و وزن و قافیه از مختصات ذاتی شعر فارسی است چه آنکه اگر شعری خیال انگیز نباشد تأثیری در برانگیختن خواننده و یا شنونده و مآلاً راهی بدنای ذهنی و عاطفی او نخواهد داشت و ایجاد حالتی نخواهد کرد و اگر موزون نباشد فاقد آهنگ و ریتم است و با موسیقی، توأم و همزاد دیگرش، همپایی و همراهی نتواند نمود و بالاخره شعر فاقد قافیه مرکوز ذهن نخواهد گشت و بیاد نخواهد ماند.

همانگونه که ملاحظه فرمودید، تعریف شعر، بگونه ای ساده و موجز و مختصر و فشرده انجام شد، چه اگر می خواستیم در این زمینه بطور فنی سخن بگوئیم، احتیاج به مقاله ای مفصل و گسترده داشتیم، که از حوصله خوانندگان عزیز خارج می بود و از طرفی کتابهای فراوان جامع در این مقوله موجود است که خوانندگان مشتاق را با آنها حواله می دهیم.

بخلاف عقیده خام اندیشانی که مایه کار را در سرودن شعر طبع روان و ذوق سرشار می دانند و بس باید یادآور شد و به این نکته ظریف و حساس توجه کرد که طبع روان و ذوق سرشار و نازک اندیشی از شرایط لازم و حتمی هنر شاعری هست ولی کافی نیست چه اگر شاعر واجد تمام این شرایط باشد ولی به ابزار و آلات کار یعنی الفاظ، کلمات و صنایع ادبی آشنائی و تسلط نداشته باشد و فاقد هنر بکارگیری صحیح و تالیف و تلفیق و تجنیس آنها باشد چگونه خواهد توانست شعری نغز و روان و دلکش بسراید.

عزت نفس و استغنائی طبع و همت بلند و بی نیازی و فراوانی ذلت خواستن و در یوزگی همه محسناتی است فاخر و والا و مورد ستایش

تمام وارستگان جهان. و چه سلیس و روان و موثر خواهه شیراز توانسته است بصورتی بدیع و دلنشین آنها را در این یک بیت بیان نماید.

گرچه فقر آلود گردم شرم باد از همتم
گر باب چشمه خورشید دامن ترکم

و یاد شعر دیگرش چه ملایم و موثر و نافذ از نعمت درویشی و تواضع و کم خواهی و آسایش خیال و خرسندی خاطر که از این بابت به انسان دست می دهد، سخن گفته است.

در این بازارا گرسودبست بادرویش خرسنداست
خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

ترکیبات بدیع و دلنشین و تشبیهات دلپذیر و خیال پرور و هم آهنگ، ابهامات و ابهامات و استعارات ملیح و چشم گیر و فرار از تعقید و تکلف و تنافر و استفاده از کلمات و سخنان موزون و خوش آهنگ و نرم و صیقل خورده و بالاخره استفاده بدون دردسر و راحت از آرایش های کلامی و صنایع ادبی و فصاحت و بلاغت و انسجام در بافت های سخن از مختصات کار خرداوندان محیط و مسلط بر کالای لفظ و کلام و هنر ادبیات است.

صحنه پردازیهای حماسی و هیجان آور و غرور انگیز فردوسی در شاهنامه و کارهای فاخر و والا و عشق آفرین نظامی در خمسه و غزلیات ناب عاشقانه سعدی بزرگ و ترنمات روح پرور و خیال انگیز حافظ عرش نشین و اشعار عارفانه و شور آفرین مولانا جلال الدین بلخی و امثالهم، پس از طبع روان و وقاد ایشان معلول تسلط و احاطه کامل این بزرگان عرصه ادبیات بر کلام و سخن و نحوه تألیف و تلفیق آنهاست.

و اما سخن از حال و روزگار شعر و ادب پارسی در محیط برون مرزی، بویژه در شهر پرغوغای لوس آنجلس بود و ایراد و گله از متشاعران بیگانه از شعر و ادب و فنون و رموز آن که برای مطرح کردن خود در اجتماع ایرانیان سخنانی را بنظم کشیده و بعنوان شعر ناب و اصیل ب مردم آواره «حقتنه» می نمایند و از این رهگذر بساحت گرانقدر ادبیات پارسی دست اندازی نموده و بتخریب آن می پردازند. ایشان غافل از این مطلب بدیهی هستند که انسان، بویژه شاعر و نوینسند، باید حرف و سخنی برای گفتن داشته باشد و دارای این توانائی و قدرت هم باشد که بتواند آن «حرف و سخن» را بدون تکلف و راحت در قالبی مناسب و شکیل و دلنشین بیان نماید، نه آنکه بخواهد سخنی گفته باشد و کاغذی سیاه نماید و جو بیای نامی شود، چه حاصل این کارها بغیر از بدآموزی و کجروی نیست.

در نقد و بررسی شعر فارسی و هنر شاعری بناچار باید از صورت و قالب های معمول و رایج آن (قصیده و غزل، رباعی، قطعه، مستزاد، مسقط - ترجع بند، ترکیب بند و چهارپاره و قالب های عامیانه) سخن گفت و به سبک و روان گفتار (سبک خراسانی و عراقی و هندی) و موضوعات و مضامین (جد، هزل، مدح، هجو، ذم، اخلاقیات و نکته های اجتماعی) هم توجه کرد و به شرح و تعریف آنها پرداخت که این موضوع خود، درخور مقاله ای جداگانه است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

نکته جالب توجه در پهنه ادبیات فارسی معاصر، خالی بودن جای شعرا و نوینسندگان ایرانی یهودی بود. «فدراسیون یهودیان ایرانی» قدم



مثبتی برداشت و با انتشار مجله شوفار که باید انصاف داد از مجلات وزین و پر بار برون مرزی است، جامعه رابا قلمزنان و نوینسندگان صاحب قلم یهودی ایرانی چون ص. ابراهیمی، گیتی بروخیم، هوشنگ ابرامی و نینا استوار آشنا کرد و در شماره گذشته نیز خانم شاعری را بنام مهین عمید معرفی نمود که بدون مداهنه و مجامله باید گفت که سراینده ای مسلط و ماهر می باشد و اشعاری نغز و دلکش و روان و محکم سروده است. با ارائه چند نمونه از اشعار این بانوی یهودی ایرانی، این نوشته را به پایان می رسانیم و نقد و بررسی اشعار ایشان را در مقاله دیگری که راجع به قالب و مضامین شعر نگاشته خواهد شد، مطرح خواهیم نمود.

از من دگری برای خود ساخته ای
بردیگر خود ساخته دل باخته ای

برداخته ای به آنکه دلخواه تو بود
دلخواه مرا از نظر انداخته ای

* *

عمرم همه در سراب گم شد
دوران خوش شباب گم شد

شب دردل من چنان اثر کرد
کز روز من آفتاب گم شد

* *

دردی بودم که گفتمی نیست
اما چه کنم نهفتنی نیست

گفتم که غبار غم برویم
غم هم چو غبار رفتنی نیست

* *

مرا از تار عصیان آفریدند
به پودم سرکشی هارا دمیدند

نشد غم قامت در پیش دادار
قبایر قامت این سان بریدند

* *





قابل توجه ایرانیان ساکن
Santa Clarita Valley
&
Canyon Country



تعمیرگاه اتومبیل

آلن سرویس سنتر

بامدیریت علی صراف

باسابقه ۱۶ ساله

مجهز به سیستم های کامپیوتری

و برخورداری از متخصصین ایرانی و خارجی

با بهترین کیفیت و ارزانه ترین قیمت

در خدمت شماست

کلیه امور مکانیکی، لاستیک

انواع اتومبیل اروپائی، امریکائی و ژاپنی

قبل از هر تصمیمی بامامشورت کرده

قیمت های ما را با سایرین مقایسه کنید

Allen's UNOCAL 76

Service Center

28529 Sand Canyon
Canyon Country, CA 91351

(805) 252-7676

(805) 252-7616





وارثان

مبیرها و شنبیرها...

درحقیقت بیش از یک مبیره و یک شنبیره وجود نداشت که دوقلو بودند و بقدری به یکدیگر شباهت داشتند که بعضی اوقات تشخیص اینکه کدام مبیره بود و کدام شنبیره غیرممکن بود. وقتی بچه بودند، اینطور که نقل میکنند، اتفاق عجیبی میافتد و مبیره و شنبیره عوض میشوند، که امر محالی نمی توانسته باشد. شرح قضیه از این قرار است.

مادر دوقلوهایی زنی لاغر اندام و ریزنقش بود اما در امر زاد و ولد خوش سابقه. هر سال، بدون استثناء، بچه ای بدنیا میآورد ولی کودک بیمار دوازده ماه اول عمرش را به اتمام نرسانده، چشم از جهان فرو می بست. این موضوع اینقدر ادامه یافت تا از بچه دار شدن صرفنظر کرد و به این واقعیت که دیگر هرگز بچه دار نخواهد شد تن درداد. اما پس از گذشت چندین سال، معجزه ای بوقوع پیوست. وقتی سنش بالا رفته بود، برکت خداوند مضمول حال او گردیده، حامله شد و دوقلوزائید.

از آنجائی که شیر دادن به دوتا بچه برایش میسر نبود، مجبور شد دایه ای شیرده بگیرد. چکار کند؟ یک کاسر بلوکائی — هر قدر هم فقیر باشد — بچه خود را سر راه نمی گذارد یا بدست غریبه نمی سپارد مگر اینکه، خدای نکرده، بچه یتیم باشد.

پس از استخدام دایه، مادر مبیره را که از شنبیره نیم ساعت بزرگتر بود خودش برداشت و شنبیره را به دایه داد. ولی از آنجائی که دایه هم شیر کافی نداشت، به هیچ یک از بچه ها شیر کافی نمی رسید و هر دو، بطور مساوی — گرسنگی می خوردند، تمام شب فریاد میزدند و خانه

راروی سرشان میگذاشتند. داستان روزی اتفاق افتاد که مادر و دایه داشتند بچه ها را حمام میکردند — البته هر دو بچه توی یک طشت. لباسهای بچه را در آورند و آنها را توی آب گرم گذاشتند و درحالی که مرتب آب گرم تازه توی طشت میریختند شاهد بازی دوقلوهایی سرخ و سفید بودند که دستهای کوچولو و قشنگ خود را توی آب میزدند و می خندیدند و با حرکتی شبیه راه رفتن عنکبوت، از این سو آن سو میرفتند. وقتی کارشستشو تمام شد، بچه ها را از آب بیرون آورده و هر دو را در حوله پیچیدند (در یک حوله) و در رختخواب خواباندند (طبعاً یک رختخواب) تا بخشکند. ولی وقتی خواستند لباس تنشان کنند، معلوم نبود کدام مبیره است و کدام شنبیره این باعث بروز بحثی شدید بین دوزن شد.

«درست نگاه کن، قسم میخورم این مبیره است و آن یکی شنبیره.»
«این چه حرفی است میزنی؟ این مبیره است و آن شنبیره. نمی بینی؟»
«فکر میکنی من دیوانه ام؟ یا تو دیوانه شده ای یا اول ما خلق اله ات خراب است!»

«خدایا، چطور ترازو شکل چشمهایشان متوجه نمیشود که این مبیره است و آن شنبیره. ترا بخدا به جفت چشم نگاه کن!»
«عجب حرفی میزنی ها! میخواستی سه تا چشم داشته باشد؟»
باری، یکی از دوزن پافشاری میکرد که مبیره، شنبیره است و شنبیره،

مشیر و دیگری براین عقیده بود که شنیر، مشیراست و مشیر، شنیر. تابالاخره مردها مداخله کرده و راه حلی ارائه دادند. هرچه باشد مردها عقلشان از زنها بیشتر است.

مردها چنین پیشنهاد کردند: «بگذارید زنها بچه هارا شیر بدهند. آنکه ازسینه مادرش شیر خورد مشیراست و آنکه ازسینه دایه شیرخورد شنیر. به همین سادگی!» و وقتی اینکار را کردند، دو بچه به سینه های شیر دهندگان خود چسبیدند و باولع به شیر خوردن و دست و پا زدن پرداختند. مردها گفتند: «بفرمائید. باین میگویند معجزه خالق متعال» و درحالیکه اشک در چشم هایشان حلقه بسته بود گفتند «می بینید خداوند چطور حلال مشکلات است!»

و اکنون، برای آنکه مرحله نهائی آزمایش را انجام داده نتیجه قطعی بگیرند، تصمیم گرفتند که جای بچه هارا عوض کنند. طفلکی بچه هارا ازسینه هائی که باولع مشغول نوشیدن شیراز آن ها بودند جدا کردند و جای مشیر به شنیر دادند و بالعکس جای شنیر را به مشیر. فکر میکنید چه اتفاق افتاد؟ تصور می فرمائید بچه ها دست از مکیدن برداشتند. زهی خیال باطل، چون سخت تراز قبل کارمکیدن را ادامه دادند!

ازاین مرحله بسعد فکر تشخیص و تمیزیکی از دیگری بفراموشی سپرده شد. بگذار این دو تا مشیر - شنیر یا شنیر - مشیر باشند. و باین ترتیب اسم آنان به مشیرها و شنیرها تغییر یافت - گوئی هرکدام از آنها هم مشیر بود و شنیر. بارها در خرد، مدرسه علوم دینی، اتفاق افتاد که بجای اینکه مشیر شلاق بخورد شنیر خورد یا بالعکس مشیر بخاطر شیطنت های شنیر تنبیه میشد. برای اینکه جای دلخوری باقی نماند، برنامه شلاق زدن بچه هارا حاخام خرد براساس این طرح اجرا نمود (چون میفرماید: هر جا که آموزش بود، دانش نیز یافت میشود).

«میدانید چی، بچه ها؟ هر دو دستهایتان را بالا بگیرد تا بر سر اینکه کی شلاق بخورد، دعوا راه نیافتد. وقتی من هر دو را بزدم، چون اهل یک خانواده هستید و برادرها از هم جدائی ندارند، دیگر مسأله ای نیست.»

ولی سالها بعد - پس از بر میتصوایشان - وقتی مشیرها و شنیرها به سن بلوغ رسیدند، اتفاقی افتاد که موجب شد حتی از یک فرسنگی هم بشود هریک راحتی در تار یکی شب هم شناخت. خداوند چه معجزاتی دارد! برادرها ریش در آوردند (حتماً خیلی زود سیگار برگ کشیدن را شروع کرده بودند) روی چانه، گونه ها و لب بالائی مشیرها ریش و سبیل سیاه روئید (به سیاهی مرکب) و ریش و سبیل شنیرها سرخ بود (به سرخی آتش). ریش این دو چنان زشدی کرد که گوئی شیطان گناه آلوده در آن دخیل بود (یا احتمالاً هنوز هم به کشیدن سیگار برگ ادامه داده بودند) آنطور که وقتی عروسی کردند، ریش هر دوی آنها کاملاً درآمده بود. من گفتم ریش؟ نه، شاید بهتر بود میگفتم گردگیر - ازاین پرهائی که بیک چوب می بندند و با آن گرد و خاک اسباب و اثاثیه خانه را پاک می کنند. درست مثل اینکه هریک از آنها به صورت خود یک گردگیر چسبانده بود. یکی سیاه و یکی قرمز.

بی انتهاست بزرگی اعمال خداوند یکتا و معجزات او. چون که میدانند که بعد از اینکه عروسی کردند اگر ریش هایشان هم مثل هم باقی میماند، چه اتفاقاتی که نمی افتاد؟ چنان وضع میتوانست در هم برهم شود که ممکن بود حتی زنها هم ندانند با کدامیک ازدو برادر ازدواج کرده اند. من درباره شما که در شهرهای بزرگ زندگی میکنید چیز زیادی نمیدانم، ولی مادر کاسریلوکا عوض کردن زن و شوهر

را خیلی بد میدانیم. میان ما ممکن است شوهرهائی باشند که اعتراضی به این عمل نداشته باشند، ولی زنهائی خود را خوب می شناسند و می دانند که اگر چنین موضوعی را با آنها در میان بگذارند روزگارشان سیاه میشود. بهرحال، تمام این حرفها ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد و داستان از اینجا شروع می شود.

تا اینجا ما مشیرها و شنیرها را شناختیم، و حالا که تفاوتشان معلوم شد، بهتر است بگوئیم مشیر و شنیر را شناختیم. کم و بیش با مادر و دایه آنها آشنائی پیدا کردیم ولی یک کلمه هم درباره پدرشان حرف نزده ایم. خدا بدور! این حرفها به غریبه ها می آید نه مردم ما. نزد ما حتی یک خانه هم که بچه هایش را غریبه ها بزرگ کنند وجود ندارد. در میان مردم ما هرگز سابقه نداشته که بچه ای نداند پدرش کیست. این روسیاهی ها، اگر هم بوقوع بپیوندند، در اودسا، پاریس یا آنطرف دنیا یعنی امریکا بعید نیست اتفاق بیافتد. در کاسریلوکا، من میتوانم قسم بخورم که چنین چیزهائی هرگز اتفاق نیافتاده و اگر هم پیش آمد شده برای یک کلفت بیچاره ای که نمیدانسته چکار میکرده - هیچ گناهی نداشته و مرد دیوسیرتی او را از راه بدر کرده، اتفاق افتاده است.

خلاصه اینکه مشیرها و شنیرها پدری داشتند. پدری درست و حسابی. مردی پاک و متدین بنام ربی شیمشون که ریش بی اندازه زیبایی داشت. بلند، پر و خوشگل بدون اغراق میشود گفت که ریش ربی شیمشون از صورتش بیشتر بود و به همین دلیل هم در کاسریلوکا به ربی شیمشون ریش معروف بود.

ربی شیمشون که بود، من نمیدانم. ولی شما میتوانید مطمئن باشید که همه عمر او در تلاش برای بدست آوردن یک روزی نه چندان درخور توجه و در مبارزه بی امان علیه گرسنگی گذشته بود. گاهی او برفقر غلبه میکرد و زمانی فقر بر او - و این نمایشنامه تئاتر زندگی هر کاسریلوکائی است.

و ربی شیمشون زندگی خودش را کرد و عمرش را بشما داد و برایش مراسم تدفین نسبتاً خوبی گرفتند تقریباً همه شهر بدنبال جنازه او به گورستان رفتند.

«کی مرده؟»

«نشیده ای؟ ربی شیمشون.»

«کدام ربی شیمشون؟»

«ربی شیمشون ریش.»

«وای بر من. پس ربی شیمشون ریش هم رفت.»

و بدین شکل مردم در کاسریلوکا در مقابل مرگ این و آن عکس العمل نشان میدادند و عزاداری هم آنقدر برای ربی شیمشون نبود که برای این واقعیت که با مرگ او یکنفر از اهالی کاسریلوکا کم میشد. این کاسریلوکائی ها مردم عجیبی هستند. باتوجه باین واقعیت که اینقدر فقیرند که تقریباً هرگز چرخ زندگی خودشان بدرستی نمی چرخد، همیشه آرزو می کنند که هیچ کس از میان آنها هرگز نمیرد. تنها دلخوشی آنها این است که همه جا مردم میمیرند، حتی در پاریس، و این واقعیت که این شتری است که در خانه هر کسی می خوابد. حتی روچیلد که ازهر شاهزاده ای هم وضعش بهتر است، وقتی فرشته مرگ به سراغش آمد، باید بلند شود و بدنبالش برود.

حالا دوباره برویم سراغ مشیرها و شنیرها. مادام که ربی شیمشون

بیشتر از یک پسر هم بیاورم. اصلاً حالا که اینطور شد اگر من پسر نیاورم تاروسایه‌ها به ذغال بماند، تو هر چه می‌خواهی بگو!»
 همسایه‌ها سعی کردند میانجی شده دو برادر را آشتی بدهند. اینها پیشنهاد کردند که برای صندلی قیمتی تعیین شود و یکی ازدو برادر سهم دیگری را بخرد. این راه حل خیلی معقول و منطقی بنظر می‌رسد، اینطور نیست؟ معهذاتنها اشکال این بود که هیچ یک ازدو برادر حاضر نبود سهم خود را بفروشد. ایندو دیگر برای پول اهمیتی قائل نبودند. تامل شود سرسخت و مغرور بود، پول چه معنی و مفهومی دارد؟
 دعوای دو برادر از این دست بود:

«چطور ممکن است برادر خود آدم اینقدر گردن شق باشد که بخواهد آدم از صندلی که حق خودش است چشم بپوشد؟»
 «چه کسی گفته که تو باید بجای پدرمان تکیه بزنی، نه من؟»
 هر کدام برایشان مهم نبود که جریان دعوا بروق مراد خودشان پیش برود، مهم این بود که حرف طرف مقابل به کرسی نشاندن نشود. بنابراین مثل معروف دیگری که برای من نجوشد کله سگ در آن بجوشد. و بدین ترتیب نزاع میان مشیرها و شنیرها بالا گرفت و به خشم انجامید و سرسختی جای خود را به استهزاء و تمسخر داد.

اولین شبات مشیر زود آمد و در صندلی پدرش جلوس کرد؛ و شنیر در تمام طول مدت در گوشه ای روی پا ایستاد. شبات بعد، شنیر اول آمد و بجای پدر نشست، در حالیکه مشیر تمام مدت روی پا ایستاد. شبات سوم مشیر خیلی زودتر آمد، خود را روی صندلی انداخت، سیسیت خود را بسر انداخت و صاحب صندلی شد. و بار دیگر شنیر زودتر رسید و صندلی را گرفت و سیسیت بسر انداخت و هفته بعد مشیر اول رسید... این داستان هفته پشت هفته ادامه یافت تا یکروز شبات هردو همزمان با هم رسیدند - هنوز هوا روشن نشده بود. هریک پشت در کنیسا در موضع رزمی خود قرار گرفت (هنوز در را باز نکرده بودند) و مثل دوتا خروس جنگی که آماده اند چشم های یکدیگر را از حدقه درآورند، بهم خیره شدند. مثل اولین دو برادری که در تاریخ بشر، سالها قبل در دشتی خالی از سکنه، زیر آسمان خدا، بانفرت و غضب برای کوبیدن، نابودی و ریختن خون یکدیگر رودر روی هم ایستادند...

ولی فراموش نکنیم که مشیرها و شنیرها مردان جوانی بودند از خانواده ای خوب، محترم و خوشنام - نه مثل آدم های بی سروبی پا که در ملاء عام با هم گلاویز شوند. بنابراین صبر کردند تا عزریل، شماس کنیسا بیاید و در راباز کند سپس بهمه نشان بدهند که چه کسی صندلی پدر را تصاحب میکند، مشیر یا شنیر.

لحظه‌ها مثل سالهای طولانی گذشت تا عزریل با دسته کلید برای باز کردن درآمد. وقتی عزریل قصد باز کردن در را کرد، بدلیل اینکه برادران جلو در ایستاده و راه را براو بسته بودند، موفق به باز کردن در نشد زیرا هیچ یک قصد تکان خوردن نداشت.

عزریل خیلی بی تفاوت به آنها گفت: «حالا چه میشود؟ اگر آقایان در ایستادن در جاهای خود و تکان نخوردن مثل مترسک اصرار کنند، من نخواهم توانست در راباز کنم و در نتیجه کنیسا برای تمام مدت روز بسته خواهد ماند. حالا بفرمائید ببینم چنین چیزی اصلاً درست است؟»

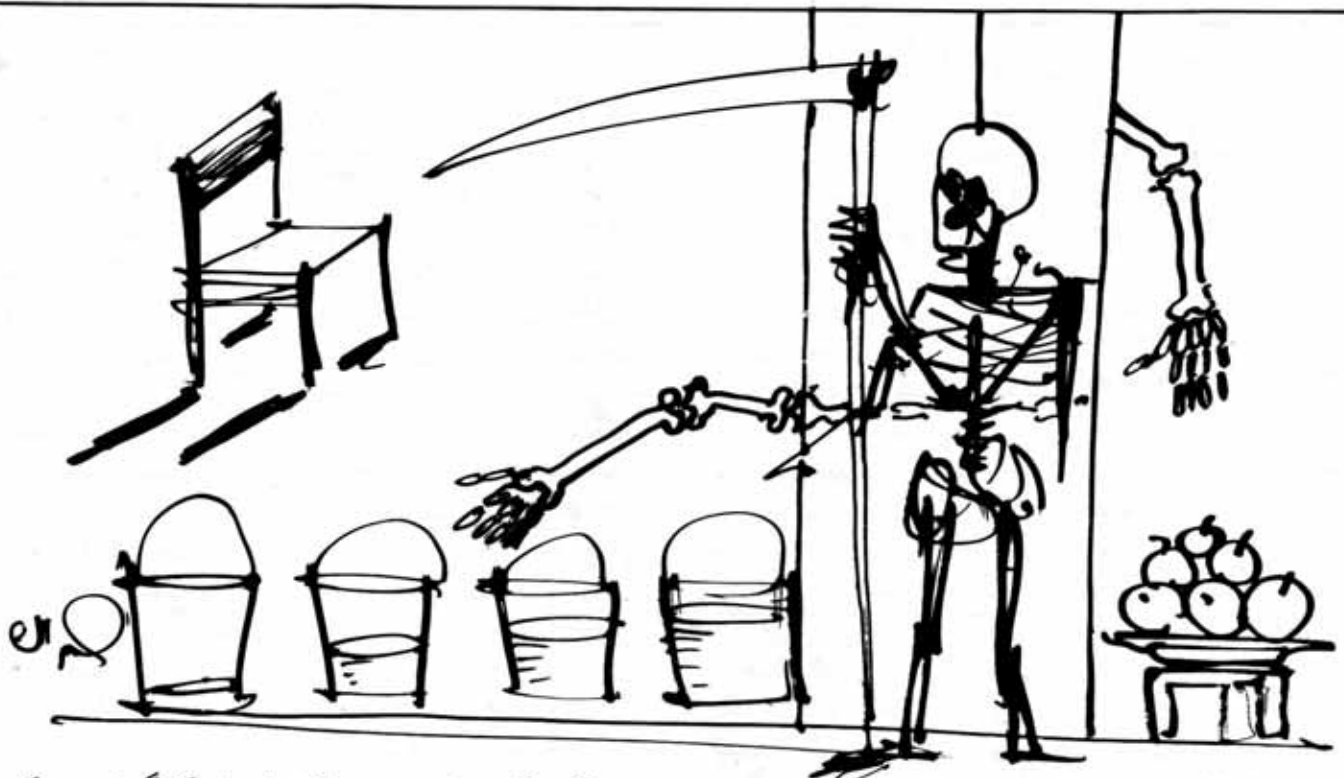
گویا این سخنان کمی درد و برادر اثر گذاشت، چون مشیرها و شنیرها هردو کنار رفتند - یکی بسمت راست و دیگری به چپ و برای

زنده بود، مشیرها و شنیرها حکم یک جان درد و بدن راداشتند. ولی وقتی پدرشان مرد، ناگهان با هم دشمن شدند، چنان دشمنی که حاضر بودند ریش یکدیگر را از بیخ بکنند. ممکن است شما پرسید چرا؟ بفرمائید بدانم پسرها برای چه بعد از مرگ پدرشان بجان هم افتند؟ طبعاً بر سر ارث. این کاملاً درست است که ربی شیمشون نه فقط از خود ملک و املاک و مزرعه و جنگل و خانه و مال الاجاره و قطعاً پول نقد، هیچ بجا نگذاشت، بلکه در ماترک او اثری از جواهرات، نقره و لوازم منزل نیز که به فرزندانش برسد وجود نداشت. نه اینکه خدا بیمارز خسیس باشد یا گدا مسلک، نه. تنها دلیل این امر این بود که نامبرده آه در بساط نداشت. ولی ربی شیمشون برای فرزندانش گنجی بجا گذاشت که میشد هر آن آرا تبدیل به پول کرد. گنجی که هم قابل اجاره بود هم قابل فروش. این گنجی که میگویم، صندلی اودر کنیسای قدیمی کاسریلوکا بود که در امتداد دیوار شرقی و درست چسبیده به صندلی ربی یوزیفیل، راب کنیسا، قرار داشت که صندلی راب نیز درست کنار هخال بود. این کاملاً درست است که بزرگان کاسریلوکا فرموده اند بهتر است آدم چند ذرع زمین بیرون داشته باشد تا تنها یک جا برای نشستن در اندرون، ولی این تنها یک ضرب المثل است، و وقتی آدم مشمول مراسم الهی شده برای خود یک صندلی خصوصی در کنیسا، در امتداد دیوار شرقی داشته باشد، چندان چیز بدی هم نیست - بهر حال بهتر از هیچ که هست.

خلاصه اینکه، ربی شیمشون یک صندلی در کنیسای قدیمی کاسریلوکا از خود بجا گذاشت اما یک چیز کوچک را فراموش کرد و آن اینکه قبل از اینکه به سرای باقی بشتابد، نگفت که این صندلی باید به چه کسی برسد - مشیر یا شنیر.
 از قرائن چنین بر میآید که ربی شیمشون - خاک برایش خیر نبرد - فکر نمی‌کرد بمیرد و فراموش کرده بود که فرشته مرگ سایه به سایه بدنبال مامیایه و هر قدمی را که مابرمیداریم می‌پاید و مثل سایه مارا دنبال می‌کند، و گرنه حتماً وصیتنامه ای تنظیم کرده بود یا در حضور چند شاهد اظهار داشته بود که مایل است ثروت او به کدام یک از دو فرزندش برسد.

خوب، چه فکر میکنید؟ اولین روز شبات پس از مراسم عزاداری، دعوا شروع شد. مشیر میگفت که قانوناً صندلی متعلق باواست - چون او بزرگتر است (دست کم نیم ساعت). و شنیر بدو دلیل به نفع خود مدعی مالکیت صندلی بود: اولاً اینکه معلوم نبود که کدام یک بزرگترند چون طبق گفته مادرشان عوض شده بودند و در حقیقت او مشیر بود و مشیر، شنیر. دوماً مشیر پدرزنی پولدار داشت که او هم یک صندلی در کنار دیوار شرقی کنیسا داشت و چون پدرزن مزبور پسر نداشت، طبعاً صندلی او به مشیر می‌رسید. بنابراین پس از درگذشت این پدرزن، مشیر صاحب دوتا صندلی در امتداد دیوار شرقی میشد. حال آنکه شنیر هیچ صندلی نداشت. در چنین صورتی، آیا این خداپسندانه بود؟ بر سر عدالت و انصافیت چه می‌آید؟

پدرزن مشیر که مال و منالی داشت ولی نوپول بود، وقتی گفته های شنیر را شنید وارد معرکه شد و جیغ و داد راه انداخت که: «تورویت خیلی زیاد است! من هنوز چهل ساله هم نشده ام و مطمئن باش حالا حالا ها هم خیال ماندن دارم آنوقت توداری ارث مرا تقسیم میکنی؟ تازه از کجا معلوم که من بعد از این پسر دارم بشوم؟» حتی



تا آنجا که مبارزه محدود به کشیدن ریش یکدیگر وتوی سروکله همدیگر زدن بود، شماس به سخنرانی اکتفاء می نمود. ولی وقتی خون دیده شد، تحمل عزریل به آخر رسید چون جاری شدن خون، حتی از بینی آدم کتک خورده، زشت بود و درخور آدمهای ولگرد است نه افراد خداترس.

عزریل هیچ وقت تلف نکرد. بطرف شیرآب دوید، یک سطل پرازآب کرد و روی هردو برادر ریخت. آب سرد همیشه - حتی از زمان خلق نمودن جهان - بهترین وسیله برای بخود آوردن آدمیزاد بوده است. آدم ممکن است درحالت عصبانیتی شدید باشد، ولی به مجردیکه درآب سرد استحمام کند، بطرز غریبی خونسردی خودراباز یافته سرحال میآید. برای مئیرها وشنیرها نیز چنین بود. حمام آب سرد غیرمنتظره ایکه عزریل به آنان داده بود، آنان رابخود آورد، به چشم های هم چشم دوختند و خجالت کشیدند - عین آدم و حوا در لحظه ایکه میوه ممنوع درخت معرفت رامزه کردند و عریانی خودرا دیدند...

وهمان شب، شب هنگام مئیرها وشنیرها همراه بادوستانشان و همسایه هاشان به منزل ربی یوزیفل، راب کنیسا، رفتند تا دعویاشان را خاتمه دهد.

اگر کاسریلوکا جای باین کوچکی نبود، دورافتاده در گوشه ای فراموش شده، سوای دنیای بزرگ و اگر روزنامه ها و مجله هائی درآن به چاپ میرسید، دنیا از کارهای راب ما، ربی یوزیفل، باخبر میشد. روزنامه ها همیشه از خبرهای مربوط به او و فهم و شعورش. بزرگان، دانشمندان و چهره های سرشناس بین المللی برای زیارت او - برای اینکه او را بالشخصه ببینند و گفته های او را مستقیماً از لبهای خود او بشنوند - ازدورترین نقاط دنیا به اینجا می آمدند. عکاسان و نقاشان چهره اورا به ثبت رسانده به چهار سوی جهان میفرستادند. خبرنگاران

عزریل و دسته کلیدش راه باز کردند. و وقتی کلید درسوراخ در چرخید و در روی پاشنه چرخید و باز شد مئیرها وشنیرها بداخل کنیسا یورش بردند.

عزریل فریاد زد: «مواظب باشید، الان مرا می کشید» و قبل ازاینکه بتواند حرفش راتمام کند، مردک بیچاره زیر دست و پای آنان نقش زمین شده و فریاد برآورد: «مواظب باشید. مراله کردید - من! نان آوریک خانواده را!»

اما مئیرها وشنیرها به عزریل و خانواده اش اهمیت نمی دادند. تنها فکر آنان صندلی بود، صندلی پدرشان. درحالیکه از روی نیمکت های کنیسا می پریدند، بسوی دیوار شرقی تاختند و هردو باهم در صندلی فرود آمدند و هریک سعی میکرد دیگری راز صندلی بیرون بیاندازد. در این مسابقه، برادران ریش یکدیگر را گرفتند، نگاههای خشم آلود بهم انداختند، دندانهای خود را بهم نشان دادند و گفتند: «انشاء اله قبل ازاینکه تو این صندلی رابگیری، اجل جانت رابگیرد.»

عزریل از زمین برخاست. استخوانهایش را امتحان کرد و بیند شکسته است یانه و پس ازاینکه خیالش راحت شد که به شکسته بند احتیاج ندارد، نزد دو برادر رفت و مشاهده کرد که هردو، درحالیکه به ریش هم آویخته اند، روی زمین بایکدیگر گلاو یز شده اند. اول سعی کرد با آنها منطقی صحبت کند.

«حیا کنید! دو برادر - فرزندان یک پدر و مادر - ریش هم رامی کنند؟ آنهم در جای مقدسی مثل کنیسا! از خودتان خجالت نمی کشید؟»

ولی عزریل خیلی زود متوجه شد که سخنرانی او بیفایده بوده است. راستش سخنان او نه فقط چاره ساز نبود، بلکه آتش دعوا را شعله و ترساخت تا آن حد که یکی از فرزندان یک پدر و مادر یک دسته از ریش دیگری را که سیاه بود کند (ریش مئیر) و دیگری هم قسمتی از ریش سرخ برادرش (ریش شنیر) را کند؛ صورت هردو کبود شد و از دماغ یکی از آنها خون آمد.

اورا سؤال پیچ کرده، مُخل آسایش اومی شدند. همه نقطه نظرهای اورا جو یا می شدند - که چه غذاهائی رادوست دارد، روزی چند ساعت می خوابید، راجع باین موضوع و آن موضوع چه فکر میکند - راجع به کشیدن سیگار و دوچرخه سواری. ولی از آنجائیکه کاسریلوکا جانی کوچک است در گوشه دور افتاده و فراموش شده، دوراز همه دنیا و روزنامه و مجله ای در آن بچاپ نمیرسد، دنیا از وجود ربی یوزیفلی بی خبر است. روزنامه ها هرگز چیزی درباره او نمی نویسند. چهره های سرشناس بین المللی و دانشمندان برای دیدن او نمی آیند و عکاسان و نقاشان عکس و نقاشی از او تهیه نمی کنند. خبرنگاران کاری بکار او ندارند و ربی یوزیفلی به زندگی آرام خود بدون دغدغه خاطر و سروصدا ادامه می دهد. هیچ کس، بغیر از شهروندان کاسریلوکا، چیزی از او نمی داند، شهروندانی که کرامات و دانش او را ج می نهند و دستمزد او را با احترامات بی پایان می پردازند (چون ثروت در کاسریلوکا کم است، بجای آن به هر کس که درخور احترام باشد، احترام فراوان می گذارند و بدین سان ادای دین می کنند). میگویند مردی است که فروتنانه دانش خود را پنهان میکند و تنها وقتی برای قضاوت نزد او میروید درمیابید که تاچه حد آدمی پرمغز، مسلط و تیزبین است. یک حضرت سلیمان دوم!

و چون شبات بسر آمد و همه فرائض دینی انجام گرفت، مشیرها و شنیرها نزد ربی یوزیفلی آمدند تا اختلاف آنانرا حل کند، و تازه متوجه شدند که قبل از آمدن آنها، خانه پراز تماشاچی است. تمام شهر مشتاق بود تا بداند راب چگونه این مسأله راحل خواهد کرد و چطور یک صندلی رابین دو برادر تقسیم خواهد نمود.

اول بهر دو طرف این فرصت راداد که حرفش رابزند. ربی یوزیفلی بر اساس این فرضیه کار میکند: که قبل از اینکه قاضی اعلام رأی کند، به دادخواهان باید این اجازه داده شود تا هرچه دلشان می خواهد بگویند - چون بعد از اعلام رأی، تمام حرفهای دنیا هم بی فایده است. پس از آن به عزریل شماس هم اجازه صحبت داد - بالاخره او شاهد اصلی دعوا بود. پس از او سایر مردم شهر حق سخن داشتند - هر کس که نسبت به بهبودی وضع جامعه احساس مسئولیت میکرد، و آنها نیز هرچه دلشان خواست حرف زدند. ربی یوزیفلی از آن آدمهائی است که میگذارد همه حرف بزنند. مثل یک فیلسوف است. طرز فکر او چنین است: که صرف نظر از اینکه یک آدم چقدر بتواند حرف بزند، بالاخره در یک مرحله دیگر حرفی برای گفتن ندارد.

و این درست همان چیزی است که اتفاق افتاد. همه حرف زدند و حرف زدند و حرف زدند تا بالاخره دیگر حرفی نداشتند که بزنند. و پس از آنکه آخرین نفر حرف خود را زد، ربی یوزیفلی به مشیرها و شنیرها رو کرده و همانطور که شیوه گفتارش بود، آرام و خون سرد آغاز سخن کرد:

«بمن گوش بدهید، دوستان من - نظرم این است. طبق صحبت هائیکه من از شما و سایر هم شهری ها شنیده ام، واضح است که هر دو نفر شما حق دارید. هر دوی شما یک پدر داشتید، مردی نیکو و درستکار که روحش در بهشت برین بیارامد. اشکال اینجاست که آن خدای بامرز برای هر دوی شما تنها یک صندلی در کنیسا به ارث گذاشت. طبعاً این صندلی نزد هر دوی شما بسیار عزیز است. در هر حال این خیلی مهم است که آدم برای خودش یک صندلی

در کناره دیوار شرقی کنیسای کهنه و کهن کاسریلوکا داشته باشد. نمی شود به آسانی از کناره این مسأله گذشت. پس چه باید کرد؟ همانطور که استفاده ازدوتا صندلی برای یک نفر در آن واحد میسر نیست، به همین ترتیب دو نفر هم یکجا نمی توانند در یک صندلی جا بگیرند. در واقع اگر یک نفر دوتا صندلی داشته باشد خیلی راحت تراست تا دو نفر یک صندلی.»

و با آوردن مثال و قرینه به تشریح مشکل بودن قضیه پرداخت و چنین ادامه داد:

«اما یک راه وجود دارد که هر دوی شما بتوانید در دو صندلی در کناره هم و در امتداد دیوار شرقی کنیسا بنشینید. من پس از تعمق و تفکر بسیار باین نتیجه رسیده ام و این چیزی است که می خواهم اعلام کنم: صندلی من در کنیسا درست در کنار صندلی مرحوم پدر شماست. یکی از شما صندلی مرا بردارید و بدین ترتیب شما دو برادر می توانید در کنار هم در صلح و صفا بنشینید و دیگر نیازی به جنگ و دعوا هم نخواهد بود. و اگر برسید من بدون صندلی چه خواهم کرد؟ پاسخ شمارا باین سؤال میدهم: «کجا نوشته شده راب یا هر مرد دیگر باید در کنیسا برای خودش یک صندلی داشته باشد، آنهم در کنار دیوار شرقی، آنهم در کنیسای قدیمی کاسریلوکا؟ بگذارید چند لحظه نزد خودمان به قضاوت بنشینیم. کنیسا چیست؟ سر پناهی برای نیایش. و چرا ما به کنیسا میرویم؟ برای اینکه دعا کنیم. دعا به کی؟ به خداوند متعال. و خداوند کجاست؟ همه جا. دنیا سرشار است از عنایات او. اگر چنین است، چه تفاوت دارد اگر محل دعا شرق یا شمال یا جنوب، کنار هخال یا دم در ورودی باشد. مهم اینست که کنیسا بیائیم و دعا کنیم. بگذارید برای شما مثالی بیاورم. پادشاهی بود که...»

وربی یوزیفلی داستان دو خدمتگزار را گفت که در حضور پادشاه بجان هم افتادند و ریش هم را کتندند و پادشاه آنانرا بیرون رانده گفت: «اگر میخواهید ریش یکدیگر را بکنید، بروید بیرون و تادلانان میخواهد به سرو کول هم بزنید، ولی کاخ مرا به ریش کنده شده خود آورده نکنید.»

ربی یوزیفلی از هر دو برادر مهر بانانه دلجویی کرده گفت: «بخانه خود برگردید فرزندان من و با خصومت وداع کنید و بگذارید روح پدرتان در آسمانها آسوده باشد و برای شما، ما و همه ملت ایسرائل نزد خداوند طلب آمرزش کند.» و بدین ترتیب ربی یوزیفلی رأی خود را اعلام داشت و هر کس بخانه خود رفت.

شبات بعد، مشیرها و شنیرها به کنیسا آمده در کنار در ورودی در گوشه ای نشستند و هر قدر شماس از یکسو و راب از سوی دیگر به آنان فشار آوردند که روی صندلی های خود در کنار دیوار شرقی کنیسا بنشینند، باین کار تن در ندادند.

اگر کسی را می شناسید که مایل باشد برای خودش یک صندلی اختصاصی در کنار دیوار شرقی کنیسای خیلی قدیمی کاسریلوکا داشته باشد، چسبیده به صندلی ربی یوزیفلی، راب کنیسا، به قیمتی بسیار نازل، لطفاً او را راهنمایی کنید که به کاسریلوکا رفته و فرزندان ربی شیمشون ریش رابینند، مشیر یا شنیر فرق نمی کند کدام. بهر قیمتی بخواهید میتوانید صندلی آنها را بخرید چون هیچکدام از این دو حاضر به نشستن روی این صندلی نیست. و صندلی تنها و بدون سر نشین باقی مانده است.

حیف است نه؟

دکتر سعید همتی

متخصص جراحی عمومی
دارای بورد تخصص جراحی از آمریکا

مطب بورلی هیلز
ساختمان پزشکی راکسان

465 N. Roxbury Dr., Suite 909
Beverly Hills, CA 90210

تلفن (213) 271-1866

مطب ولی
ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409
Van Nuys, CA 91405

تلفن (818) 994-1931

LAW OFFICES OF

HARESH

دفتر وکالت هارش

باهمکاری دکتر کاشفی

با ۲۰ سال سابقه وکالت

کلیمه امور ویزاها - اقامت - کارت سبز
تصادفات - طلاق - امور خانواده و قراردادها

مشاوره اولیه رایگان است

(213) 386-7185

(213) 386-7148

تلفن ۲۴ ساعته (213) 938-8268

3960 Wilshire Blvd., Suite 500
Los Angeles, CA 90010

دکتر ناصر برادران

جراح و متخصص بیماریهای زنان
وزایمان و نازایی از آمریکا

عضو گروه پزشکی بیمارستان سیدرساینای

CEDARS - SINAI MEDICAL
OFFICE TOWERS,

Suite 690
8635 West Third St.
Los Angeles, CA 90048
(213) 659-9858

تلفن ۲۴ ساعته (213) 659-9858

کلینیک

دکتر پرویز نظر - دکتر بهرام طبیبیان

پزشکان عمومی بزرگسالان و اطفال

مجهز به آزمایشگاه - فیزیوتراپی - نوار قلب

- چک آپ کامل با قیمت مناسب
- ختنه اطفال

- قبول کلیه بیمه ها و تصادف رانندگی
- گواهی آزمایشهای قبل از ازدواج

در منطقه ولی

6915 Reseda Blvd., Suite 5
Reseda, CA 91335

(بین وان اوون و شرمین وی)

تلفن ۲۴ ساعته (818) 708-8484

در منطقه لوس آنجلس

12027 Venice Blvd.
W. Los Angeles, CA 90060
2 Block West of 405 FWY

تلفن ۲۴ ساعته (213) 390-0302 397-1317

دکتر منوچهر رشتی

پزشک عمومی

انجام کلیه خدمات پزشکی

چک آپ کامل، نوار قلب، فیزیوتراپی، آزمایشگاه و رادیولوژی

باهمکاری متخصصین در زمینه

کابروپراکتور و طب سوزنی

در منطقه سانتامونیکا

2901 Wilshire Blvd., Suite 103
Santa Monica, CA 90403

تلفن (213) 828-8637

معالجه صدمات ناشی از تصادفات

اتومبیل و سایر حوادث

قبول تمام بیمه باتسهیلات مخصوص



دکتر پرویز پیرنظر

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان
از آمریکا

عضو بیمارستان های
Saint John's, Cedars-Sinai (Sedars-Sinai)
and Santa Monica

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110
(Westwood Medical Plaza)
Los Angeles, CA 90024

Tel: (213) 824-0049

خداوندشبان من است و با او بی نیازم.
مرا در سبزه زاران می خواباند
واز بر که های نزدیک سیراب میکند.
هستی را بمن ارزانی میدارد
و بخاطر نام متعالی خود
در راستای داد و خرد، رهنمون من است.

مزمور بیست و سوم

گل‌بغچه‌اشنانی

ص. ابراهیمی

گوشه ای از شعر بلند
«آنسوی اندیشه»

از: نادرنادرپور

خشگید و کویرلوت شد دریامان
امروز ببد و از آن بتر فردامان
زین تیره دل دیوصفت مشتی شمر
چون آخرت یزید شد و دنیا مان

از سهراب سپهری

من به سببی خشنودم
و به بوئیدن یک بوته بابونه
من بیک آینه، یک بستگی پاک فناخت دارم
من نمی خندم اگر باد کنک می ترکد
و نمی خندم اگر فلسفه ای، ماه رانصف کند
من صدای پر بلدرچین را، می شناسم
رنگ های شکم هوبره را، اثر پای بزکوهی را
من می دانم ریواس کجا می روید،
سارکی می میاید، کبک کی می خواند، باز کی میمیرد.
ماه در خواب بیابان چیست
مرگ در ساقه خواهش
و تمشک لذت، زبردندان هم آغوشی

باسپاس از آقای طالمی که اشتباه چاپی مارا نذکر داده اند. شعر
«صدای پای آب» اثر مرحوم سهراب سپهری است نه سیاوش کسرانی.

امشب دوباره خواب را
بادیده من کار نیست
جوشان، خروشان، بیقرار
بارسفر بر بسته ام
با من بیا ایدوست تا،
باتوسن اندیشه ها،
آنسوی دریاها رویم
آنسوی این دشت بزرگ
تابشت هر چه کوه ورود
تابهندشت سرزمینی که مرا
کپروش بدانجا ره نمود.
مهمان من باش ای رفیق
با من بیاتابگذریم
از بیچ بیچ کوچه ها
تاتنگی پس کوچه ها،
تاسرزمین یادها.
اکنون زمان دیگر است
امشب شب آدینه است
مادر میان سفره اش،
پر میفرورد شعع ها
آن من، برادرها، پدر
واکنون نیایش با خدا
نان و شراب و شام شب.

در کوچه های شهر من،
حال و هوای دیگر است.
ای کوچه های گیج و مست،
از عطر خوب دوستی
بادشما بار همه،
شبهای بیخوابی من
یادبهار و رویش گلها و خرمن ها و باغ
اینجا منم تنها کنون
درمانده و بی یار و کس.



دکتر آونر منظور

متخصص بیماریهای زنان، زایمان
ونازائی

دانشیار بالینی دانشکده پزشکی
یوسی. ال. ای.

مطب در سیدراسنای
ساختمان شرقی پزشکان - Suite 440 E
تلفن ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

مطب دوم در منطقه ولی - انسینو
Encino Medical Building
16260 Ventura Blvd., Suite 430
(818) 789-0497



ESHAGHIAN INSURANCE SERVICES

داشتن بیمه در امریکا،
امری است ضروری

شرط انتخاب بیمه صحیح، برنامه درست و برخورداری
از سرویس پس از فروش است

21041 BURBANK BLVD. SUITE 200
P.O. Box 4049
WOODLAND HILLS, CA 91365-4049
(818) 704-5888

دفتر خدمات بیمه اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما

فروش سفرتورا بزرگ ونوشتن تورا

شمویل شمسیان
۷۱۸) ۸۵۴-۵۵۶۰
۷۱۸) ۶۳۳-۱۴۰۰

تدریس پیانو توسط
ژیلا
۲۱۳) ۲۷۸-۴۸۱۹

ARON HASSON A Professional Corporation

آرون هاسون

وکیل در امور مهاجرت

دفتر در وست وود
سکرتر فارسی زبان در خدمت شماست

10850 Wilshire Blvd., No. 800
Los Angeles, CA 90024

(213) 475-4779

Nahid ناهید



آرایشگاه آنتونیو
نشانی: ۱۲۶۷ وست وودبلوار
یک بلاک جنوب ویلشر

تلفن: ۲۱۳) ۴۷۳-۹۵۶۵

متخصص در رنگ، مش، فر، میزانیلی،

آرایش صورت

وکوپ بامتد ویدل ساسون

مؤسسه رسمی دارالترجمه فنی شایان

شماره ثبت ۷۲۴

مترجم رسمی وزارت دادگستری ایران
مترجم رسمی دادگاههای لوس آنجلس
کلیه امور ترجمه و مکاتبات تجارتنی شمارا
در اسرع وقت انجام می دهد

16000 Ventura Blvd.
5th Floor
Encino, CA 91436

(213) 784-7236
(213) 784-7321

محل کار: منزل:
Res. 852-4911

۱-۸۰۰-۶۳۱-۸۸۱۱

میرا بر آن داشت تا اقدام به نوشتن این نامه کنم این است که پرونده این فرد که از سوی روزنامه های جمهوری اسلامی و کیهان بعنوان علامه ناشناخته زمان خود معرفی شده، بقول معروف زیر بغل من است و لازم دانستم برای روشن شدن ذهن هموطنان یهودیم — و شاید هم مسئولان دوشنبه مزبور که از سوابق کامبوزیا شاید بی اطلاع باشند حقایق را بیان دارم.

من یکی از بازرسان بانک کشاورزی ایران بودم. سالها پیش در سفری به زاهدان، ضمن رسیدگی به حساب های این شعبه متوجه شدم که شخصی بنام امیرتوکل کامبوزیا ده هاهزار تومان وام دریافتی از بانک را که سالها از سر رسید آن می گذشت و با جریمه و زیان دیرکرد رقم قابل توجهی را تشکیل می داد، بالا کشیده است. ضمن مذاکره با رئیس شعبه معلوم شد که نامبرده یک باج گیر حرفه ای است و با گرد هم آوردن گروهی از بلوچ های سرکش نه فقط برای خود بلکه برای دار و دسته اش اقدام به اخذ وام نموده و هنگام وصول هم در صورت پافشاری بانک، دست به ارباب مسئولان زده و اقدام به ایجاد تظاهرات و بلوا و آشوب می کند. موضوع به سازمان امنیت کشیده و آنها هم گفتند باین آقا کوتاه بیایید. رئیس شعبه بر این عقیده بود که این آقا از سازمان امنیت هم باجگیری می کند! ایشان شش همرس اختیار کرده بودند و از قرار چند پرونده هم بابت کتک زدن همسرانشان در دادگستری زاهدان داشتند!

آقای سینا یعقوبیان:

سالها بود کتباً و شفاهاً به شما توصیه می کردم سکوت در مقابل ترکتازی هائی که در متن جامعه درون مرزی ما می کنند باعث می شود تا ابعاد رفتارهای ضد یهودی نسبت به برادران و خواهران یهودی ما گسترش یابد و شما از زاویه ای محافظه کارانه به این قضیه نگاه می کردید. روشی که در پیش گرفته اید بسیار معقول، منطقی و پسندیده است.

بکار منطقی خود ادامه دهید — حق یارتان». خانم هامیناساسون، اختر رحمتیان، اشرف نیکوزاد و آقای ایوب داودزاده، سیامک نیکخو والیاس اسحق پورنیز طلی نامه های مفصل جداگانه در این خصوص اظهار نظر هائی نموده اند که از توجه ایشان نهایت سپاس راداریم.



ماوشما

دوستان عزیز:

● توجه داشته باشید که در این صفحه تنها به نظرات و نامه های اشاره میشود که نام نویسنده و یا گوینده نظر، آدرس و شماره تلفن آن دقیقاً ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و یا پاسخ به تلفن های بی نام خودداری میشود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهند ماند.
تلفن تحریریه شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) است و آدرس ما پشت مجله چاپ شده است ■

قابل توجه خوانندگان

دوستانی که در نهایت لطف و مرحمت برای شوفار مطلب و مقاله می فرستند لطفاً باین نکات توجه فرمایند:

- از هر دوروی کاغذ برای نوشتن استفاده نکنید.
- یک روی آنرا خالی بگذارید.
- یک خط در میان بنویسید.
- لطفاً خوش خط و خوانا مرقوم فرمائید و در صورت امکان مطلب را تایپ کنید.
- مقالات و مطالبی که به دفتر هیأت تحریریه می رسد متعلق به شوفار خواهد بود و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شوند. اصل مطالب به صاحبان آنان مسترد نمی گردد. بهمین علت بهتر است فتوکپی نوشته خودتان را برای ما بفرستید. از چاپ مطالبی که با هدف کلی نشریه و موازین و اصول مورد قبول هیأت تحریریه مغایرت داشته باشد منذوریم.

کسانی که مایل نیستند نوشته هایشان مورد جرح و تعدیل و تلخیص یا تصحیح قرار بگیرد این نکته را در نامه خود تذکر بدهند. در صورتیکه انجام این تقاضا امکان پذیر نباشد از چاپ مطلب خودداری خواهد شد.

* در مورد مقاله «آنچه نگفته ماند»
مندرج در شماره قبل نامه های زیادی ارسال و اظهار نظرهای متعددی ابراز شده است که قسمت هائی از آن ذیلاً درج می گردد:

آقای محمود الف (امضاء محفوظ):

«من یک هموطن مسلمان هستم که نوشته های شوفار را با اشتیاق مطالعه می کنم و همانند قاطبه مردم و وطنم یهودیان و سایر اقلیت های مذهبی را محترم می شمارم و از این که علاوه بر شرائط سختی که همه ایرانیان در شرائط حاضر در آن بسر می برند، ایرانیان یهودی باید در سختی و فشار بیشتری از سایرین باشند، شدیداً متأثرم. از آنجا که من به وضع میهنم بسیار علاقه مند می باشم، کیهان هوائی چاپ تهران را آئونه هستم و بیشتر نشریات برون مرزی را هم مطالعه می کنم. تأثر من وقتی دوچندان شد که ملاحظه کردم روزنامه کیهان در شماره ۶۶۶ مورخ ۲۴ اسفندماه ۱۳۴۶ بار دیگر اقدام به چاپ خزعبلات کامبوزیا نموده است. آنچه

شهامت گفتن و نوشتن این گونه اندیشه هارادارند همیشه مورد تقدیس من بوده اند، چون خانم ها بدجوری آداب و رسوم سنتی واجتماعی مارانانیده می گیرند.»

نظرهای ابرازشده ازطرف آقای یزدان پناه راتقدیس کرده ازخانم هاخواهش می کنم هرکدام ده بار این نوشته رابخوانند وآنرا آویزه گوشهای خودشان کنند. مردهائی که

آقای شموئل یومطوب می نویسند: «همه انتقادهائی که شده بجا ولی یک چیزرافراموش نکنیم که مادرشرائط متفاوتی بایهودیان ایرانی زندگی می کنیم. هم کیشان مادر جامعه روشنفکران، به اعتقادمن، همگی حسن نیت دارند ولی متأسفانه درکارهای اجتماعی تجربه کافی ندارند وهمین بی تجربگی باعث اینهمه گرفتاری شده است.»

خانم مینا گوهری ازنیویورک:

«من باخیلی ازاین آقایان جامعه روشنفکران به بحث نشسته ام. اینها خودشان هم نمی دانند چه می گویند. حالا گرفتاری ودردسری راکه گریبانگیر مردم ماشده درنظر بگیرید چون این گروه غیر مسئول سررشته کارهای جامعه راعملاً بدست گرفته اند.»

نوشته آقای ایرج یزدان پناه تحت عنوان «خانم ها، خانم ها، مقصرشماستید» نیز مورد توجه و بحث تعداد زیادی ازخوانندگان ما، بویژه خانم ها قرار گرفته است که ذیلاً بعضی ازاین اظهارنظرها رادرج می نمائیم:

«... به این ترتیب ایشان می فرمایند که اگر مردی به همسرش خیانت کرد و جذب زن دیگری شد، این تقصیر زن هابطور اعم است.

به آقای یزدان پناه بفرمائید براساس همین استدلال، اگرهم زنی به شوهرش خیانت کرد، آن زن بی گناه است ومردها مقصرند؟»

«ایشان فکر می کنندباکی طرفند، زن توسری خورصدسال پیش؟ من این آقارا درحضور جمع به مناظره دعوت می کنم.

درروسیه امروز اصطلاحی است بنام خواب ماموتها - به این معنی که می گویند چند تاازماموت های قبل ازتاریخ که یخ زده بودند

وقتی یخ شان آب شده» ازخواب چندین هزارساله برخاسته اند. شمافکر نمی کنید بدون این که قصدتوهین باشد، (هرچند این

آقا تاخواستند اند بما زنها توهین کرده اند) ایشان تازه یخ شان آب شده وازخواب چندین هزار ساله بیدار شده اند ونمی دانند دور واطرافشان چه می گذرد.»

«اگر مردها این قدرساده لوحند که بایک تفتیین ساده مادرخود بایک عشوہ زنی غریبه این طور ازراه بدر می روند، مقصر واقعی

کوئتا بینی خود آنهاست، نه مکرزنانه.» «من به عنوان یک مرد ایرانی، نقطه

اسرائیل واسپانیا

درماه ژانویه ۱۹۸۶، پس از ۳۸ سال که ازتأسیس کشوراسرائیل می گذشت، سرانجام روابط کامل دیپلماتیک بین اسپانیا واسرائیل برقرار شد. تازمانی که فرانکو زنده بود اسرائیل چندان تمایلی به داشتن روابط سیاسی بارژیم فرانکو که ازپس ماندگان آلمان هیتلری بود نداشت. پس از مرگ فرانکو هم اشتغالات دولت درسببست جدید وملاحظات سیاسی ناشی از مخالفت اعراب امکان اندیشیدن به روابط سیاسی با اسرائیل رابا رژیم جدید اسپانیا نمی داد. ولی به تدریج بامحکم شدن پایه های دولت سوسیالیست و پیشرفت دموکراسی دراین کشور ولزوم وارد شدن اسپانیا به بازار مشترک اروپا، دیگر ممکن نبود دراروپای غربی اسپانیا تنها کشوری باشد که اسرائیل رابه رسمیت نشناسد.

دولت های عرب واتحادیه اعراب پیش از اعلام روابط سیاسی بین دوکشور اقدامات شدیدی را برای جلوگیری ازاین امرانجام دادند ولی نیاز اسپانیا براروپای غربی به مزایای ارتباط با اعراب پیشی گرفت وروابط کامل بین دوکشور اسرائیل واسپانیا برقرار شد. اینک پس از ۴۹۴ سال که فردیناند پادشاه اسپانیا درقرن پانزدهم یهودیان این کشور را بیرون راند ویهودیت اسپانیا را نابود کرد، خوان کارلوس پادشاه دیگرش سفیر اسرائیل یعنی نماینده همان مردم وهمان فرهنگ را که پس از پنج قرن وآزمایش های سخت دیگر همچنان زنده و پایدار مانده است بحضور می پذیرد که خود درس دیگری است برای آنها که هنوز منکر واقعیات دنیای ما هستند.

افزایش جمعیت جهان



طبق بررسی کارشناسان فرانسوی افزایش جمعیت جهان بزرگترین مسأله کشورهای جهان سوم درسالهای پایان قرن بیستم واوائل قرن بیست و یکم خواهد بود. بنظر این کارشناسان جمعیت جهان که هم اکنون ۴/۹ میلیارد نفر است ظرف ۴۰ تا ۵۰ سال آینده به ۱۱ میلیارد نفر خواهد رسید. طبق همین برآوردها درحال حاضر درهر ثانیه ۲/۵ نفر وهر ساعت ۹۱۰۰ نفر وهر هفته ۱/۵ میلیون نفر نوزاد جدید بدنیا می آیند.



مرکز کاربایی یهودیان

وابسته به فدراسیون یهودیان امریکایی
درلوس آنجلس بزرگ

• همانطور که در شماره قبل بنظرتان رساندیم بخش مخصوص خدمت به یهودیان ایرانی وابسته به مرکز کاربایی یهودیان امریکایی کماکان درصدد کمک به افراد جویای کار و معرفی آنان به بازار کار است. این ماه نیز تعداد دیگری از دوستان ایرانی جویای کار در مجله شوفار به صاحبان مشاغل معرفی می شوند تا در صورت لزوم از این گروه متخصصان استفاده کنند.

چندین مشاور در درو مرکز لوس آنجلس و سن فرناندو و لوس نام و نشانی و تخصص افراد جویای کار را در دست دارند که از طریق مجلات مختلف بنظر امریکایی های صاحب شغل می رسانند. نشریه شوفار ضمن تجلیل از این خدمت ارزنده هر هفته صفحه ای در اختیار این مرکز غیرانتفاعی می گذارد تا به معرفی افراد جویای کار بپردازد. در ستون مقابل به ترتیب تخصص هر شخص، نام او (از ذکر نام خانوادگی خودداری می شود) سابقه کار و مهارت های او درج شده است. در داخل پرانتز حروف اول اسم مشاور که شخص جویای کار را برای او می دهد ذکر شده است. در مقابل برخی از اسامی مشاوران سه حرف (اس.اف.وی.) نیز چاپ شده است که محل کار آن مشاور را که در منطقه سن فرناندو و لوس است مشخص می کند. بدین ترتیب صاحبان مشاغل می توانند نیاز خود را در میان گروه معرفی شده می یابند می توانند با دفتر لوس آنجلس تلفن ۶۵۵۸۹۱۰ و در صورتی که سه حرف (اس.اف.وی.) در مقابل حروف اول نام مشاور نوشته شده باشد با دفتر لوس آنجلس تلفن ۹۰۷-۵۵۰۶ تماس بگیرند.

امیدواری مای نیست که دوستان عزیز ایرانی با مرکز کاربایی و همچنین نشریه شوفار در این زمینه همکاری و همراهی مثبت بکنند تا به آن تعداد از دوستان نیازمند کار خدمت ارزنده ای شود ■

مدرسه نصح اسرائیل

پیرو برنامه های آموزشی ویژه جوانان که در سال گذشته برگزار شد، مدرسه نصح اسرائیل برای ماه اگوست ۱۹۸۶ نیز دو برنامه آموزشی و تفریحی یکی ویژه جوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله و دیگری برای افراد بزرگسال بین سنین ۲۰ تا ۴۰ ساله پیش بینی نمود که ثبت نام آنها تا پایان می ۱۹۸۶ می باشد. از علاقه مندان شرکت در این برنامه های جالب تقاضا می شود با تلفن های ۷۰۴۷-۶۵۳ (۲۱۳) و ۱۷۱۰-۸۵۸ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

ضمناً مدرسه نصح اسرائیل ضمن انتشار گزارشی در باره فعالیت های نیمسال اول ۱۹۸۶-۱۹۸۵ به اطلاع عموم رسانیده است که جمعاً یکصد دانش آموز در کلاسهای مختلف این مدرسه مشغول تحصیل می باشند و از برنامه های آموزشی و تربیتی یهودی در زمینه های مختلف بهره گیری می کنند. از جمله برنامه های تازه مدرسه نصح اسرائیل آماده کردن دانش آموزان جهت شرکت در برنامه مسابقه سیدورد در باره میتصوهای یهودی می باشد. همچنین مدرسه دو طرح جدید آموزشی را به برنامه های خود اضافه کرده است که در طرح اول دانش آموزان بانوایغ تربیتی یهود در عصر حاضر آشنائی حاصل می کنند و در طرح دوم دانش آموزان تاریخچه و اهمیت شهرهای مقدس واقع در سرزمین اسرائیل را مورد بررسی و آموزش قرار می دهند و کسانی که مایل باشند فرصت خواهند داشت طی یک تور تفریحی و آموزشی در تابستان سال جاری به اطلاعات خود در اسرائیل بیفزایند.

سازمان بانوان ارت

بطوریکه از سازمان بانوان ارت اطلاع می دهند، آموزشگاه فنی ارت در سال جاری بایکصد دانشجوی ازمجمله ۱۲ دانشجوی ایرانی کار خود را آغاز نمود اضافه بر برنامه های آموزشی به منظور کمک به مهاجرین تازه وارد به لوس آنجلس و آماده کردن آنها برای جذب در بازار کار، برنامه های کوتاه مدت ۳ تا ۶ ماهه در رشته های مختلف فنی پیش بینی شده که از علاقه مندان دعوت می شود و برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۱۸۵-۲۷۶ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی

پیرو مراسم زدن اولین کلنگ ساختمان مجتمع فرهنگی پیمانکار مربوطه تعیین و عملیات ساختمانی شروع شده و امید می رود اسکلت این ساختمان در اواخر سال ۱۹۸۶ و بقیه عملیات طی سال ۱۹۸۷ انجام پذیرد بطوریکه محل مزبور در اواخر سال ۱۹۸۷ مورد بهره برداری قرار گیرد. از کلیه افراد خیری که تعهد و نذرهای خود را هنوز نپرداخته اند تقاضا می شود در ارسال چک های خود تسریع فرمایند.

ضمناً چون وام درخواستی به مبلغ محدودی مورد تصویب قرار گرفته، لذا برای تأمین بقیه بودجه لازم جهت تکمیل ساختمان مجتمع فرهنگی، از کلیه افراد خیر و نیکوکار تقاضا می شود با تهیه بلیط های جشن که برای ۱۴ جون ۱۹۸۶ در سنچوری پلازا برگزار می گردد مبلغ قابل توجهی را به این منظور اختصاص دهند و خدمتگزاران مجتمع را در تحقق بخشیدن این پروژه فرهنگی و اجتماعی یاری دهند.

انجمن دوستداران آلیانس ایزرائیلیت اونیورسل

American Friends of A.I.U.
از افراد علاقه مند به مؤسسه آلیانس تقاضا می شود حد اقل مبلغ ۲۵ دلار عضویت سالانه ۱۹۸۶ خود را به نشانی زیر ارسال فرمایند و امکان ادامه خدمت مؤسسه ای را که متجاوز از یک قرن سابقه تربیت و آموزش میلیونها کودک و محصل یهودی را در سراسر جهان دارد فراهم سازند.
American Friends of A.I.U.
10654 Le Conte Ave.
Los Angeles, CA 90024



جشن های ازدواج



پیوندهای ازدواج راتبریک می گوئیم

آقای جاوید موره باخانم النور حقانی
 آقای بهزاد لاله زاری بادوشیزه فریده
 حنیم اف
 آقای فرهاد یوسف زاده بادوشیزه پولین یوسف
 زاده
 آقای سیمون صراف بادوشیزه مژده دانشگر
 آقای دکتر حبیب نظریان بادوشیزه میترا
 گلشنی

آقای مهندس بهروز باخاج بادوشیزه گیسو
 اسفندی
 آقای فرامرز یعقوبیان بادوشیزه فریبا نسیم
 آقای ایرج منیفی بادوشیزه ترانه یادگار
 آقای گری سیلور بادوشیزه شراره بی بی یان
 آقای سهیل گبای بادوشیزه لونا لوی
 آقای داریوش شمطوب بادوشیزه زری امیریان
 آقای بهروز شاهی بادوشیزه مرگان الیاسیان
 آقای اسفندیار دوستار بادوشیزه رؤیا
 بخشاینده

اصلاح و پوزش

آقای هوشنگ کاشانی بادوشیزه شلومیت
 داگان
 آقای شهرام خوبان بادوشیزه نازی حرم
 ضامن پوزش بدینوسیله اصلاح می
 در شماره قبل، در معرفی عروس و داماد
 ها دواشتباه چاپی رخ داده بود که
 شود:

فدراسیون یهودیان ایرانی

رابط اصلی بین یهودیان ایرانی با سایر یهودیان مقیم این دیار است.

باهمت و پشتکار گروهی از خدمتگزاران اجتماع و کمک
 مادی شما، این رابطه دائم استوارتر شده و مدار در راه کمک به
 برادران و خواهران درون مرزی و برون مرزی پشتیبانی خواهد
 نمود.



سوگوارها

به خانواده هائی که عزیزان خود را بشرح زیر از دست داده اند تسلیت می گوئیم:

زنده یاد آقای سلیمان نیسان
 جوان ناکام همایون نهائی

بانوی نیکوکار خانم توران حی کهن
 بانوی نیکوکار خانم تویی برلوی



JEWISH VOCATIONAL SERVICE
of LOS ANGELES

L.A. 655-8910
S.F.V. 907-5506

Inventory Control, Yaghub A: Mature, motivated, hardworking Iranian immigrant with 15 years experience in import/export business looking for part or full-time work. City or Valley. (JT)

Entry Level Clerical: Young, hardworking woman with typing and filing skills, speaks English and Farsi, looking for entry level training position. Full or part-time in Westside. (JT)

Housekeeper/Companion/Child Care, Gity: Very loving woman, bi-lingual with excellent local references. Looking for full-time work. (VS)

Technical Aid, Masoud M: Foreign degree in electrical engineering, B.S. level. ESL excellent. Client agreeable to alternative work, such as sales of electrical parts or auto parts as well as working in a print shop. Eager to work. (GS-SFV)

Office Assistant, Fereshteh F: Trained in Business School in Iran and employed in University setting in Iran. She is seeking full-time office work or a bank trainee position. (GS-SFV)

Sales/Cashier, Floora N: Experienced in sales, cashiering in U.S., trained in light bookkeeping, good ESL. She is seeking a part-time position in the San Fernando Valley. (GS-SFV)

Bank Teller, Giti B: Lovely woman with 11 years bank experience in saving and checking accounts. Good ESL skills. Seeks preferably part-time position in SFV. (DA-SFV)

Word Processor/Typist: Young woman with excellent skills - eager for starting position here in U.S. Good ESL skills. Full or part-time. (DA-SFV)

Civil Engineer, David M: Excellent qualifications and background in all phases of civil engineering. Educated in California; work experience in California. Bi-lingual English/Farsi. (JG)

افرادى که نیاز به شخصى برای خواندن می شمارا و هشکاو جهت آرامش، آسایش
 و شادى روح اشخاص از دست رفته خود و قرأت تورا - تهیلیم و تفیلا برای
 سلامتی افراد خانواده دارند وسیله تلفن ۴۱۱۶-۳۴۳ (۸۱۸) اطلاع دهند.

توجه:

آه کلکته

در اسرائیل بحث زیادی بین مخالفان و موافقین به روی پرده آوردن آه کلکته در گرفته است ولی روزنامه های مهم کشور توجه زیادی به دلایل گروههای موافق و مخالف نکردند. تنها روزنامه جرولم پست نوشت کوشی در جهت پوشاندن صحنه های برهنه آن منجر به از بین بردن قباح این فیلم خواهد شد!

بیوه تیتو

مجله هفتگی ابزرور چاپ لندن نوشته است که تیتورئیس جمهور فقید یوگسلاوی در زمان حیات خود از ۱۷ قصر استفاده می کرد ولی بیوه اودریک مسافر خانه زندگی می کند و فریادش از نداشتن برق و چکه کردن سقف مسافر خانه بلند است.

اخباری از کشور اسرائیل

اولین گروه رقص مسلمانان کشور اسرائیل که در فستیوال رقص های فولکلوریک کشورهای مختلف در میلان شرکت کرده بود مدال طلا و جام نقره فستیوال را دریافت کرد. در این فستیوال رقاصان ۱۱ کشور منجمه اتحاد جماهیر شوروی، و یوگسلاوی شرکت کرده بودند. مدال طلا بخاطر لباسهای محلی عربی به گروه داده شد.

سوئد بعد از پالمه

کشته شدن اولاف پالمه نخست وزیر پیشین سوئد که بدون گارد محافظ به سینما رفته بود زندگی آرام و صلح آمیز مردم این کشور را بهم زد. روزنامه های سوئد نوشتند در کنار دموکراسی و آزادی مردم این کشور نمی توان وجود اسلحه و مرگ را نادیده گرفت. پالمه به هر کجای دنیا که می رفت از زیاده روی در حفاظت از سران آن کشور به حیرت می افتاد و باعث تاسف است مردی که همیشه دوستدار صلح و عدالت بود قربانی تروریسم می شود که در تمام عمر با آن مخالف بود.

فدراسیون یهودیان ایرانی

کارت شناسائی و پروانه هویت هر یهودی ایرانی در غربت است

کمک خود را، چه معنوی چه مادی، از ما دریغ ندارید همه آنانکه بار مسئولیت های فدراسیون یهودیان ایرانی را به دوش می کشند و از ایشار آنچه در توان دارند دریغ نمی ورزند، این وظیفه اجتماعی را بدون پیشیزی چشم داشت انجام می دهند.

شما برای مردم خود چه کرده اید؟

کادو

برای هدیه و جهیزیه

بهترین نقره های ۸۴ عیار اصفهان

کاسه بشقاب - سرویس چایخوری و سینی

چادر - لباس - روسری و آشپز تونزنده

سرویس فیروزه دور برلیان - سکه تاجگذاری تمبری مینا

کلاه و کیسه سیسیت زری و ملیله

بهترین نقاشی های نوو کهنه روی عاج

زنجیر طلای ۱۸ عیار یزدی - سکه ربع پهلوی

تلفن ۹۳۷-۲۷۳۴ (۲۱۳)
۹۳۱-۴۸۰۴

FROM ITALY

نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت
قیمت های ما را مقایسه کنید، چنانچه ارزانتر یافتید!
(مابه التفاوت پرداخت خواهد شد)

حراج مخصوص عید پسخ ۵ تکه مبل استیل ایتالیائی فقط ۱۷۹۰ دلار



ازصد هانوع گیاه ابریشمی مادیدن کنید



بایش ازصد نوع صندلی مدرن واستیل



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004

(213) 466-6911



AMPHORA ARTS & ANTIQUES

212 North Canon Drive
Beverly Hills, CA 90210
(213) 273-1433

مجموعه آثار هنرمندان نامی جهان

آنتیک - مدرن

درزیریک سقف

BULK RATE
U.S. POSTAGE
PAID
Van Nuys, Ca.
Permit 431

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101
Los Angeles, Ca. 90048
ADDRESS CORRECTION
REQUESTED:

SHOFAR